

اسناد تاریخ جنبش کارگری /
سوسیال دموکراسی کمیونیستی
ایران (۲۰)

آثار آوتیس سلطانزاده (۳)

پادزهر

فهرست

- | | |
|---------------------|--|
| ویراستار | پیشگفتار |
| خسرو شاگردی | پیرامون زندگی سلطانزاده |
| امیرحسین گنجبخش | اسلام و پاناسلامیسم |
| بیژن حکمت | آیا عصری بنام سرمایه‌ه مالی هست؟ |
| فرهادکشا ورزگیلانی | نقش امپریالیسم انگلیس و ماهیت اجتماعی و اقتصادی رژیم پهلوی |
| فرهاد کشا ورزگیلانی | مسائل انگشاف اقتصادی و انقلاب کشاورزی ایران |
| فرهاد کشا ورزگیلانی | کُنه مسئله در چیست؟
(نوشته‌ی "میرزا"، روتشتایین) |
| فرهاد کشا ورزگیلانی | شرکت ایران‌نیا ن در انقلاب اکتبر
(نوشته‌ه و ن. پلاستون) |

پیشگفتار

این مجلد، سومین بخش از آثار آونیس سلطانزاده (میگائیلیان) است که بفارسی به چاپ می رسد. بخش اول (جلد ۱۴ اسناد تاریخی) پیش از سقوط رژیم پهلوی، توسط انتشارات مزدک (فلورانس) به چاپ رسید و در ایران به همت انتشارات علم تکثیر شد. بخش دوم (جلد ۸) برای چاپ در ایران آماده شد، اما گرفتار سانسور آمد. با این همه، همین که نسخه ای از آن به ما برسد، آن را چاپ و پراکنده خواهیم کرد.

این بخش سوم (جلد بیستم) با همکاری آقایان حکمت، گشاوری و گنج بخش به فارسی برگردانده شده است، توسط گشاوری سره از روسی، حکمت از آلمانی و فرانسه، گنج بخش از ترجمه فرانسه متن روسی. ازین همکاران و نیز بانوان م. و ن.ک. بخاطر رنجشان در ماشین نویسی سپاسگزاریم. امر پژوهش از ویراستار بوده است.

حق طبع مجدد از آن مترجمان و مزدک (فلورانس) و پادزهر (تهران) است، هرگونه تجدید چاپ غیر مجاز مستوجب تعقیب قانونی خواهد بود.

با یاد امید داشت که باقی آثار سلطانزاده، همچون دیگر اسناد تاریخی نهضت گارگری و رهائی بخش ایران نشر یابند.

ویراستار

خسرو شاکری (پاریس، ۱۴۰۵۰۱)

پیرامون زندگی سلطانزاده

سلطانزاده کیست؟

این پرسشی است که بسیاری از رزمندگان و پژوهشگران مارکسیست ایرانی با آن روبرو بوده اند؛ این نویسنده نیز زمانی با این سؤال روبرو شد و مدت ها پاسخی بدان نمی یافت، و نخستین بار با این نام در کتاب روسیه و باخت در ایران نوشته‌ی جورج لنچافسکی (۱) آشنا شده بود.

نویسنده اخیر مدعی است که سلطانزاده همان میرجعفر جوادزاده، پیشه‌وری، صدر جمهوری دمکراتیک آذربایجان (سال‌های ۲۵-۱۳۲۴) است، که به نام نماینده حزب کمونیست ایران در کنگره‌های کمینترن شرکت می‌جست. همین ادعای بیش از اندازه جسورانه‌ی لنچافسکی نویسنده حاضر را بر آن داشت تا در جهت شناختن سلطانزاده و کشف حقیقت در مورد این فرزند برجسته کارگران ایران بکوشد، برده‌ی ابهام را کنار زند و توطئه سکوت را در هم شکنند.

کتاب حاضر که خواننده در دست دارد از جمله نتایج این تحقیقات است. کتاب

(۱) جورج لنچافسکی، *G. Lenczowski, Russia and The West in Iran, N.Y. 1948, p. 224.*

از مورخان ایران‌شناس آنتی کمونیست به نام امریکا است. وی از پیشقدمان تاریخ نگاری معاصر خاورمیانه از دیدگاه منافع خاص امپریالیست‌ها در این منطقه بوده، بسیاری از "مورخان ایران شناس" از دست پرورده‌های وی هستند. آثار و مدار این زمینه اهمیت کلاسیک داراست، و منبع اصلی بسیاری از پژوهش‌های بعدی قرار گرفته است. بسیاری، و از جمله سیهر ذبیح، نویسنده کتاب جنبش کمونیستی در ایران *The Communist Movement in Iran, Berkeley, 1966.*

در تدوین آثار خود، اساس کار را بر تحقیقات و موضع گیری‌های مورخ نامبرده استوار ساخته‌اند، این "مورخ بزرگ" اگر کمی به خود زحمت می‌داد به راحتی می‌توانست تفاوت هویت سلطانزاده و پیشه‌وری (جوادزاده) را به طوری که بعداً در متن این سر سخن خواهیم دید، دریابد. این که لنچافسکی یا دیگرانی که به وی تاسی جسته‌اند، مانند روح‌الله رضائی و م. سمولانسکی *Soviet Foreign Policy and World Revolution, Princeton, 1965, p. 869.*

سلطانزاده را همان پیشه‌وری معرفی کرده‌اند، عمد داشته‌اند یا نه بر ما دقیقاً

کنونی ۴۶ سال پس از فقدان سلطانزاده نشر می یابد . انتشار این جلد سوم از آثار سلطانزاده به زبان فارسی تنها بدین علت حائرا همیت نیست که شخصیت انقلابی ممتازی چون سلطانزاده را بیشتر به ما می شناساند ، و بر گوشه های بسیار تاریکی از جنبش کمونیستی ایران پرتو می افکند ، بل از این نقطه نظر نیز شایسته توجه است که از محتویات آن بسیار می توان آموخت .

متأسفانه ترجمه همه آثار سلطانزاده از زبان روسی به فارسی هنوز میسر نشده است ، در کتاب پیشین (جلد چهارم) ما تمام آثار وی را که به زبان های آلمانی ، فرانسه ، انگلیسی یافته بودیم ، منتشر کردیم . علاوه بر آن ها برخی را نیز از روسی به فارسی برگرداندیم . تنها یک مقاله به نقل از پیکار فارسی بود (که یکی از دوستان لطفا در اختیار ما گذاشت) . دیگر آثار این تئوریسین انقلابی ایرانی به تدریج ترجمه و نشر خواهند یافت .

گردآوری آثار سلطانزاده از اکناف جهان کار آسانی نبوده است . همچنین تحقیق در مورد وی کاری سهل نبوده ، با موانعی که برخی بر سر راه این پژوهش ایجاد کرده اند سال ها به طول انجامید ، و هنوز به پایان نرسیده است . در جمع آوری ترجمه این آثار رفقا و دوستانی چند از بذل کمک دریغ نورزیدند . نویسنده و خواننده هر دو مدیون اینانند .



آوتیس سلطانزاده به سال ۱۸۸۹ میلادی (۱۲۸۶ شمسی) در خانواده ای از ارامنه شهر مراغه چشم به جهان گشود . دوران کودکی اش را در آذربایجان گذراند و از ۱۳ سالگی به منظور ادامه تحصیل به روسیه تزاری رفت و تا انقلاب کبیر اکتبر در آن کشور (سن پترزبورگ) زیست ، و در سال ۱۹۱۲ به حزب سوسیال دمکرات کارگری روبیه (گروه بلشویک) پیوست ، و از فعالین مهم آن شد ، بنا بر قول دائرة المعارف تاریخ شوروی (۲) از شرکت کنندگان فعال در انقلاب اکتبر بود . در سال ۱۹۱۹ ، بنا بر تصمیم شعبه خاورزمین بین الملل کمونیست (کمینترن) به تاشکند اعزام شد تا در آنجا به بسیج ایرانیان مقیم آن خطه بپردازد ، و در مبارزه علیه تحریکات عناصر ضد انقلابی محلی و امپریالیست های انگلیسی شرکت جوید . در سال ۱۹۲۰ پس

→ روشن نیست . بهر تقدیر چه عمد و چه سهو ، انطهاق هویت دوکانه ای — دو کمونیست ایرانی دست کم اشتباهی است نا بخشودنی .

(۲) دائرة المعارف تاریخ شوروی *Sovetskaja Istoričeskaja Ensekopedija* Vol. 13, Moskva, 1971, p. 951 B.S.E.

جلد ۴۱ ، چاپ مسکو ، ۱۹۵۶ از آ . سلطانزاده یادی نمی شود .

ار شرکت در کنگره خلق های خاورزمین ، به عنوان نماینده ایران ، همراه حیدر خان عموغلی ، مسئولیت عضویت در شورای تبلیغاتی کمینترن در خاور را عهده دار شد ، (۳) رضا روستا در مقاله اش در مورد حیدرخان - دنیا ، سال ۳ ، شماره ۴ - از سلطانزاده به عنوان رهبر حزب کمونیست ایران نام می برد و تنها حیدرخان را ذکر می کند . همچنین در مقاله "یادداشت هائی درباره ی شرکت ایرانیان مقیم روسیه - تزاری در حوادث انقلابی این کشور" - دنیا سال ۸ ، شماره ۴ - یادی از سلطانزاده نمی شود . این ها را نمی توان جز به عناد "مورخان" رسمی با کمونیستی چگونگی سلطانزاده دانست .

سلطانزاده در اواخر ۱۹۱۹ به عضویت حزب عدالت درآمد و از مبتکران تشکیل حزب (فرقه) کمونیست ایران و شرکت کننده ی فعال نخستین کنگره آن در شهر انزلی بود . (۴)

نخستین کنفرانس وسیع کمونیست های ایرانی در اوایل ماه آوریل ۱۹۲۰ در شهر - - - - - تاشکند برگزار شده بود (۵) . چگونگی برگزاری این کنفرانس را می توان به اختصار در مقاله مربوط به صورت جلسات کنگره انزلی از قول خود سلطانزاده خواند (۶) . وی پس از برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران (۷) عازم روسیه شوروی شد و به

(۳) نگاه کنید به صورت جلسات کنگره خلق های خاورزمین *Le Premier Congrès Des peuples de l'Orient, Bakou, 1920; réédition, Paris 1971*

(۴) نگاه کنید به گزارش کنگره حزب کمونیست ایران (جلد چهارم اسناد) (چاپ اول) (ص ۵۵-۵۴)

(۵) صورت جلسات کنگره یکم حزب کمونیست ایران - *Die Kommunistische Internationale, No. 14*؛ نگاه کنید به جلد ۴ (ص ۶۰-۵۹) . خلاصه ای از این صورت جلسه در مجله دنیا (شماره ۲ سال ۸) نیز درج شده است . همین متن سانسور شده در صفحات ۶۶-۶۵ جلد نخست اسناد جنبش کمونیستی ... ایران تجدید چاپ شده است . در مورد تاریخ برگزاری و محل این کنفرانس نظرهای مختلفی وجود دارد . مقاله مربوط به شرح حال نیک بین (دنیا ، سال یازدهم ، شماره ۳) بر اساس نوشته های رضا روستا و تقی ابراهیم اف (شاهی - - - - -) پیدایش حزب کمونیست ایران ترجمه فارسی ، تهران سال ۱۳۶۰ ، ص ۵۷-۱۵۰) بر گذاری این کنفرانس را در سال های ۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰ و در شهرهای تاشکند یا عشق آباد می داند . عبداصد کامبخش ، بدون ذکر ماخذ ، تاریخ ۱۳ آوریل را درست می داند (نظری به تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران ص ۴۲) . امیر خیزی (دنیا - - - - - شماره ۴ سال ۱۱) تاریخ برگزاری این کنفرانس را اول آوریل ۱۹۲۰ می نویسد . ولی

عنوان نماینده‌ی این حزب در کنکره دوم بین الملل کمونیست شرکت جست. در کنکره دوم کمینترن به غیر از سلطانزاده دو تن دیگر از طرف حزب شرکت داشتند، یکی حسن اف (حسن زاده) و دیگری عوض اف (یا ابوجف یا عیوضی زاده ۸).

در این کنکره سلطانزاده در کمیسیون های مسئله ارضی و مسئله مستعمراتسی و ملی شرکت داشت. وی در زمره‌ی کسانی بود که لنین از ایشان خواسته بود طرحی درباره‌ی مسئله ملی و مستعمراتی ارائه دهند (۹). وی در نشست ۲۸ ژوئیه همین کنکره نظرات خود را در باره‌ی مسئله انقلاب در خاورزمین عرضه کرد (نگاه کنید به

→ سلطانزاده در مقاله‌ی سابق الذکر تاریخ آنرا آوریل ۱۹۲۰ و محل برگذاری آنرا تاشکند ثبت می کند. پاولوویچ آن را ۱۴ آوریل می نویسد (ص ۱۷ روسی پانویس ۵۶).

(۷) در مورد تاریخ برگذاری کنکره نخستین حزب کمونیست ایران نیز نظرات متفاوتی یافت می شود. برخی این تاریخ را ۲۰/۶/۲۰ دانسته اند (کامیخس - همان کتاب ص ۲۷ - و باز بدون ذکر ماخذ). ولی گزارش سلطانزاده از این کنکره در مجله کمینترن به زبان های انگلیسی، فرانسه و آلمانی تاریخ آن را ۲۳ ژوئیه یاد می کند به نظر ما می رسد که تاریخ ژوئن درست باشد و به دلایل زیر:

۱- این کنکره نمی توانسته همزمان با دومین کنکره کمینترن که از اواخر ماه ژوئیه تا اواسط ماه اوت ۱۹۲۰ در نشست بود، برگزار شده باشد؛ سلطانزاده در هسردوی این کنکره ها حضور داشته است. افزون بر این، طرح ارائه شده از جانب سلطانزاده به لنین بنا بر تقاضای لنین برای کنکره دوم کمینترن بین ۲۹-۲۴ ژوئیه ارائه شد. (در این مورد نگاه کنید به پانویس شماره ۹ همین سرسخن). هم چنین نباید فراموش کرد که سلطانزاده در نشست ۲۸ ژوئیه در دومین کنکره کمینترن سخنانی ای ایراد کرد، محور حتمی وی در هر دو کنکره بدین معنی است که کنکره انزلی در ژوئن برگزار شده بود.

۲- بنا بر نوشته‌ی کتاب *Soviet Russia And The East, Stanford, 1964, p. 99* روزنامه ایزوستیا مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۲۰، کنکره انزلی لنین و نریمان نریمانوف را غیاب به ریاست افتخاری خود برگزید. این امر می رساند که کنکره در ژوئن برگزار شده شود.

۳- پرواودا ۱۶ ژوئیه نیز خبر برگذاری این کنکره را به اطلاع می رساند. در این مورد نگاه کنید به *Revue du Monde Musulman, Tome, 52, 1922, p. 147*.

۴- خود سلطانزاده در کتاب ایران کنونی (ص ۵۹) تاریخ آن را ۲۳ ژوئن ذکر می کند

جلد ۴ صفحات ۵۱-۳) . در همین کنگره بود که وی به منزله نماینده‌ی احزاب کمونیست خاور نزدیک به عضویت کمیته اجرائی بین الملل کمونیست (کابک) انتخاب شد ، و در این سمت تا کنگره سوم انجام وظیفه کرد . وی در این دوران بسیار فعال بود . در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۰ در نشست کابک برضد رهبران ناسیونالیست خاور کسه می خواستند با قدرت های آنتانت نزدیکی کنند اتخاذ موضع کرد . در همین زمان بود که از نزدیک با رهبران برجسته بین الملل کمونیست چون لنین ، بوخاری ، تروتسکی ، زینوویف ، روزمر ، کوولچ ، رادک ، وارگا و غیره همکاری داشت . (نگاه کنید به اعلامیه مربوط به پنجاهمین سالگرد کمون پاریس جلد چهارم اسناد صفحه ۱۷۳) .

— (جلد چهارم اسناد ص ۹۹) در مورد شرکت کنندگان در این کنگره نیز نظرات یک سان نیست . برخی عقیده دارند که حیدر خان از مبتکران برگزاری این کنگره بوده است . در کتاب *A. Bennigsen, Islam in the Soviet Union, London, 1967, p. 103.* آمده است که حیدر خان عازم رشت شد تا حزب کمونیست را تاسیس کند . یودین و نورت (*Eudin and North, p. 99*) نیز همین عقیده را دارند ، لیکن دیگران معتقدند اگر چه ممکن است حیدر خان در کنفرانس تاشکند حضور داشته ، ولی در کنگره انزلی حاضر نبود . (مقاله رضا روستا در مورد حیدر خان ، دنیا - سال سوم شماره ۴) . روستا عدم حضور حیدر خان را در کنگره انزلی از حمله معلول اختلاف وی با سلطانزاده می داند . بهر حال خلاصه متن صورت جلسات کنگره انزلی *Die K.I., No. 14, 1921* عدم حضور حیدر خان را در این کنگره تایید می کند . افزون بر این اگر حیدر خان حضور می داشت ، دلیلی نمی توانست داشته باشد که پس از کنگره خلق های خاورزمین خواستار تجدید انتخابات کمیته‌ی مرکزی حزب شود ، در این مورد نگاه کنید به متن مقاله در زیر .

(۸) حسن زاده (حسن اف) بدون تردید همان کریم نیک بین (زرتشت) است . مقاله زین العابدین نادری نام خانوادگی وی را حسن اف ثبت می کند . علاوه بر این ، براساس اسناد خانوادگی کریم نیک بین روشن می شود که وی حتما در کنگره دوم کمینترن حضور داشت . (دنیا - سال ۱۱، شماره ۳ - ص ۴۸-۵۵) . در مقاله مربوط به سیروس آخوندزاده (۱۱) از شخصی به نام عوض اف نام برده می شود . به نظر می رسد این همان ابوچف باشد که در اسناد کنگره دوم کمینترن از او به مثابه نماینده ایران در کنار سلطانزاده یاد شده است به احتمال قوی این تغییر در دگرنگاری نام وی از فارسی به روسی و از روسی به آلمانی صورت گرفته است .

(۹) لنین در ساره طرح ارائه شده ز طرف سلطانزاده به زبان آلمانی ، درحاشیه آبه روسی چنین نوشت است :

پس از برگذاری کنکره نخست حزب کمونیست ایران ، و اتخاذ تصمیمات از طرف آن ، طی ائتلافی بین کوچک خان سردار جنگل ، و حزب کمونیست ایران ، جمهوری سوویت ایران در کیلان به صدارت کوچک خان اعلام شد . در این دوران و از جمله در خمود جلسات کنکره^۱ نخست حزب بود که اختلاف شدید بر سر این که انقلاب را که باید رهبری کند و شعار آن چه باید باشد ، مسئله ارضی را چگونه باید حل کرد و الخ ، اختلاف بین رهبران حزب در گرفت .

سلطانزاده مدعی است که وی به هنگام شرکت در کنکره دوم کمینترن نظرات خود را در این مورد به لنین عرضه داشته بود و لنین نیز آن ها را تایید کرده بوده . وی در این مورد در کتاب ایران منتشره به سال ۱۹۲۴ ، مطلب را این طور بیان می دارد : (از آن جا که عقاید مختلفی در باره این موضوع وجود داشت ، و بسیاری کسانی صحت خط تاکتیکی حزب کمونیست را به شدت مورد تردید قرار می دادند ، من بنا بر دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در تابستان ۱۹۲۰ با لنین تماس گرفتم و از وی تقاضا کردم دستور العمل های لازم را برای کار آتیه به ما بدهد . . . در نشست کمیته مرکزی ، برخی از رفقا که حاضر بودند ، و در میان آنان ارژونیکدزه ، که تحت تاثیر مسئله گنجه قرار داشتند - گنجه ای که اخیرا سرکوب شده بود - آن لحظه را برای طرح شعار انقلاب ارضی در ایران مناسب نمی دانستند ، زیرا هراس داشتند این امر به شورش بی حساب توده های ناآگاه دهقانی تحت رهبری کولاک ها و ملاکان بیانجامد . رفیق لنین پس از استماع دقیق این مطلب ، تاکید کرد که ، 'در کشورهای عت افتاده ای چون ایران که در آن بخش بزرگی از املاک در دست مالکان ارضی است ، شعار های انقلاب ارضی برای میلیون ها دهقان اهمیت بسیار زیادی را دارا است .

۱- انحطاط طبقات دارا و استثمار کننده ، ۲- قسمت اعدام اهالی را دهقانی تشکیل می دهند که تحت استثمار قرون وسطایی قرار دارند ، ۳- صنعتگران کوچک : در صنایع ، ۴- نتیجه گیری : انطباق [سازگار ساختن] استیتوسیون های سویتی [نهادهای] انجمنین و همچنین حزب کمونیست (ترکیب آن و اهداف مشخص آن) در سطح کشورهای دهقانی خاور و مستعمره ، این جاست اصل مطلب . باید در مورد آن تعمق کرد و پاسخ های کنکرت [ملموس] را جست . " به تحریر در آمده در ۲۴ - ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۰ . لنین کلیات - (زبان فرانسه) - جلد ۴۲ ، ص ۲۰۱ ، در مورد تایید نظریه سازگار ساختن سوویت ها به اوضاع دهقانی در خاور توسط لنین همچنان نگاه کنی - به نطق لنین در دفاع از گزارش کمیسیون کنکره دوم کمینترن در کلیات ، جلد ۲۱ ، چاپ فرانسه ، ص ۲۵۰ .

و اما درباره شورش‌های دهقانی، این شورش‌ها در روسیه نیز رخ دادند و ایمن بدین معناست که ما نباید سیاست ارضی خود را ترک گوئیم. طی بحث‌های بعدی نقطه نظر لنین مورد تأیید زینوویف، بوخارین و دیگران قرار گرفت. سپس بسط پاولویچ و خود من پیشنهاد شد که کل این بحث را به شکل تز مربوط به اوضاع ایران تنظیم و ارائه کنیم. پس از همه این‌ها، من بلافاصله نظرهای رفقای ما حینظر را در مورد موضوع قطعنامه کنگره [دوم کمینترن] به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اطلاع دادم. مایه کمال تاسف است که حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران نتوانست زیر فشار ارتش انگلستان و ارتش شاه دوام بیاورد و شکست خورد (۱۰) (۱۰)

از جانب دیگر، برخی بر این ادعا هستند که لنین نظرهای حیدرخان را که در مخالفت با سلطانزاده قرار داشت، پذیرفت. در واقع همه مورخان شوروی از حیدرخان به مثابه "رهبر" حزب کمونیست ایران نام می‌برند و پیرامون وی هاله‌ای از افسانه ساخته‌اند. و این بی‌دلیل نیست. زیرا هنوز تاریخنگاری شوروی از زیر نفوذ استالینسم رها نشده است که کوشیده است همه جا از تاریخ جنبش کمونیستی افسانه سازی کند (۱۱). لکن باید بر اساس تزه‌های مضمونه کنگره دوم کمینترن در مورد خاور پذیرفت که بیشتر، ما نه کمالات، نظرات سلطانزاده تا نظرات حیدرخان مورد توجه لنین قرار گرفته باشد، به ویژه اگر در نظر بگیریم که نظرات روی (ROY) هندی در امر لزوم سرکردگی انقلاب دمکراتیک وسیله حزب پرولتری، که با نظرات سلطانزاده

(۱۰) سلطانزاده، ایران، مسکو، ۱۹۲۴، ص ۸۷-۸۵

(۱۱) رضا روستا، دنیا (سال ۳، شماره ۴) ص ۷۲-۶۰ و همچنین "چهره یک انقلابی کهنسال، سیروس آخوندزاده، دنیا (سال ۹، شماره ۴) ص ۹-۵۷.

(۱۲) نگاه کنید به ع. کامبخش، همان کتاب، ص ۱۴۳، دنیا (سال ۱۱، شماره ۲) ص ۲۲-۲۰، کنگره خلق‌های خاور زمین در روز ۸ سپتامبر در باکو به پایان رسید. در این کنگره ۱۹۲ ایرانی شرکت داشتند. به نظر می‌رسد انتخاب حیدرخان در اجلاس‌های ای از کمونست‌های ایرانی شرکت‌کننده در کنگره باکو انجام پذیرفته باشد. رضا روستا در مقاله سابق الذکر این نشست را پلنوم وسیع حزب می‌نامد. آن چه مسلم است این است که این نشست و انتخاب حیدرخان به دبیر کلی حزب تحت نفوذ حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی (هر دو زیر نفوذ استالین از رفقای جوانی حیدرخان) انجام گرفت. در این مورد توجه کنید به متن مقاله و تصمیمات کمینترن. در مورد دخالت‌های رفقای قفقازی استالین در امور حزب کمونیست ایران و جنبش حنکل نگاه کنید به نامه‌های لنین به استالین و چچرین.

یکی بود ، نیز در کنکره دوم به مثابه "تزه‌های تکمیلی" به تزه‌های لنین مورد تصویب قرار گرفت. لکن پذیرش این نظر یا آن تز از جانب لنین به اختلاف درون حزب کمونیست ایران خاتمه نداد ، زیرا به زودی در ترکیب کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تغییری رخ داد ، و اصولاً کمیته مرکزی جدیدی "انتخاب" شد و در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ ، حیدرخان به خدات این کمیته جدید برگزیده شد . (۱۲)

در این مورد در مقاله‌ی یادشده رضا روستا چنین می‌خوانیم : ((در نتیجه اعتراضات توده‌ی حزبی [؟] و راهنمایی بین الملل کمونیستی از متون نقل شده در این مقاله دیده خواهد شد که رضا روستا چگونه در این مورد قلب حقیقت می‌کند چند ماه پس از کنکره اول ، پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ تشکیل شد . در نتیجه ، رهبری انقلاب و حزب کمونیست ایران به دست توانمندی حیدرخان عموغلی ، بنیادگذار نهضت سوسیال دمکراسی [؟] ایران افتاد ... سلطانزاده و آقاییها [برادران آقازاده] از ترکیب کمیته‌ی مرکزی اخراج [کذا] و سلطانزاده به مسکو منتقل شد . ولی خود سلطانزاده از انشعاب در حزب سخن می‌گوید (در این مورد نگاه کنید به ایران معاصر (جلد ۴ ، صفحات ۹۸-۱۰۰) .

در مقاله دیگری ، در مجله دنیا نیز در این باره به قلب حقایق بر می‌خوریم . مقاله‌ی " چهره یک انقلابی کهنسال ، سیروس آخوندزاده " [۱۱] می‌آورد ، ((پس از پایان کنکره [خلق‌های خاورزمین] سیروس آخوندزاده با رفیق دیگری

→ لنین در نامه ۱۶ ژوئیه خود به چچین کمیسار امور خارجی می‌نویسد که روتشتاین از دخالت‌های دفتر باکوی حزب بلشویک در روابط ایران و شوروی شکایت دارد (جلد ۴۵ کلیات ، صفحه ۱۹۳) در نامه دیگری به تاریخ ۱۲ اوت همان سال به روتشتاین سفیر شوروی در ایران می‌نویسد که با "سیاست محتاطانه" وی موافق است ، ولی هنوز استدلال‌های " طرف دیگر" را نشنیده است ، با این همه لنین معتقد است که " دلایل اساسی" وی " غیر قابل رد" اند (جلد ۴۵ کلیات ، ص ۲۳۹ و ۶۸۵) چاپ فرانسه ۱۹۷۰ تفسیر استالینی این امر از قول مورخ شوروی ایوانووا رامی توان در مقاله سابق الذکر روستا یافت ، یا در دو اثر خود ایوانووا : *Ivanova, M.N., Nacional'no-Osvoboditelnoje v Iran v 1918-1920,*

Moskva, 1961; Nacional'no-Osvoboditelnoje Dviženije v Gilanskoje Irana v 1920-1921, Sôveskoje Vostokovedenije, No.3, 1955, Moskva.

در مورد مسئله کنکره خلق‌های شرق علاوه بر دو اثر یاد شده نگاه کنید به *Le Premier Congrès des Peuples de l'Orient, Documents Inédits, avec une Introduction de Cosroe Chaqueri, 1984, Antidote.*

به نام عوض اف از اهالی نیفشه دره‌ی اردبیل ، به نمایندگی کمونیست‌های ایـران برای ملاقات با لنین عازم مسکو گردید . لنین با وجود کسالت شدید خود ، همسراه با استالین و چچین با نمایندگان خلق‌های شرق ، از جمله سیروس و عوض‌اف در کرملین ملاقات کرده ، سیروس دشواری‌ها و نقایص کار حزب کمونیست ایران را بسـه اطلاع لنین رسانید و تقاضای کمک نمود . در نتیجه‌ی راهنمایی‌های لنین تحسـولات جدیدی در رهبری حزب کمونیست ایران به وجود آمد . عده‌ای از افراد منتخت‌کنگره اول بنا بر گفته سیروس ، به علت "عدم لیاقت و سبب‌های دیگر " از کمیته‌ی مرکزی برکنار شدند و به جای آن‌ها نه نفر از کمونیست‌های هوادار موضع حیدرعمواظی و سیروس به عضویت کمیته مرکزی گمارده شدند . ((توجه کنید سخن از گماردن است! باید تاکید کرد که این ادعای سیروس از بیخ و بن نادرست است . نخست این که تمام اسنادی که در این مقدمه بدان‌ها شاره می‌رود " تغییر " کمیته مرکزی رادر ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ می‌دانند ، یعنی قبل از سفر سیروس به مسکو برای دیدار لنین (بـلاید یادآور شد که کنگره خلق‌های خاور در ۸ سپتامبر پایان یافت و لـذا می‌توان احتمال داد که این نشست بلنوم در روزهای ۹ ، ۱۰ ، و ۱۱ همان ماه برگزار شده باشد) . پس نمی‌توان این " تغییر " را مبتنی بر نظر لنین و دخالت وی دانست دیگر آن که دور به نظر می‌رسد که لنین شخصا تغییری را در ترکیب کمیته مرکزی روا دانسته باشد ، و آن هم بدون مشورت با دیگران و پس از یک دیدار کوتاه شتابزده کسانی که می‌کوشند به اعتبار ملاقات کوتاهی با لنین با جعل حقایق آشکار (یـا حقایقی که بعدها آشکار خواهند شد) همه تاریخ را به سود نظرات خویش بنویسند ، در واقع از موضع ضعف حرکت می‌کنند و سرنوشتشان از نظر تاریخ بهتر از اسـلاف شان نخواهد بود . اما اصل قضیه چه بود ؟

به طوری که از مصوبات کمیته اجرائی کمینترن (کابک) بر می‌آید ، سلطانزاده نه عضویت در کمیته مرکزی جدید را داشت و نه نظراتش مورد توجه این کمیته قرار گرفت . بدین سان کمیته مرکزی منتخب‌کنگره انزلی که در آن سلطانزاده ، جواد زاده پیشه‌وری ، برادران آقازاده ، چلنگریان و غیره عضویت داشتند * دیگر (از طـرف

* بنا بر گفته شاهین ابراهیم افاضای کمیته مرکزی منتخب‌کنگره انزلی عبارت بودند از : سلطانزاده ، کامران آقازاده ، جوادزاده (پیشه‌وری) علی خانفہ نعمت بیصر ، محمد فتح الله یغہ رحمت‌الله ، محمد علی حسین زاده ، حسین رحمی اوغلو ، سید قلی ، عیسی فتح وردی اوغلو . (همانجا ، ص ۱۹۳) .

شاهین در همان صفحه از ۱۵ عضو کمیته* مرکزی صحبت می‌دارد ، اما تنها به دادن نام ۱۱ نفر از آنان بسنده می‌کند . بسیاری از مطالبه مسئله کمیته " های " مرـکزی حزب همچنان در برده ، ابهام باقی مانده اند .

حیدرخان و هواداران کمیته قفقاز) کمیته مرکزی "معتبر" شناخته نمی شد. ولی سلطانزاده و رفقای هم عقیده اش همچنان به نام نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنکره و اجلاس هی های کمینترن شرکت داشتند و از جانب کمینترن به رسمیت شناخته می شدند. و به ظن غالب از همین جا بود که میرجعفر جواد زاده پیشه‌وری در کنکره سوم کمینترن اعلام داشت که در ایران دو حزب کمونیست وجود داشت (۱۳). ولی به زودی کابک بدین اختلاف که در حزب کمونیست ایران و همچنین حزب کمونیست ترکیه وجود داشت پرداخت.

از اسناد کابک چنین بر می آید که کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه (در آن زمان هنوز حزب کمونیست شوروی تشکیل نشده بود). جناح حیدرخان را که مقابل سلطانزاده قرار داشت تقویت می کردند* و در امور داخلی حزب کمونیست ایران دخالت روا می داشتند. بدین جهت بود که اجلاس ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۱ کابک تصمیم زیر را اعلام داشت:

(در ایران تنها حزب کمونیست ایران به رسمیت شناخته می شود. مقصود کمیته مرکزی منتخب انزلی و نماینده وی سلطانزاده عضو کابک است. این تصمیم به اطلاع دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان [شوروی] خواهد رسید. اگر این تصمیم مورد توافق این دو ارکان اخیر قرار نگیرد، بایستی کمیته اجرائی کمینترن را مخاطب قرار دهند.) (۱۴)

لکن به نظر می رسد که این تصمیم با توافق دو ارکان نامبرده رویو نشد و مسئله بار دیگر در اجلاس بعدی کابک عنوان شد. در نشست ۲۶ اوت ۱۹۲۱ تصمیم گرفته شد که کمیسیون مختلطی با شرکت رادک و بلاگون به مسایل مورد اختلاف در حزب کمونیست ایران و ترکیه رسیدگی کند. (۱۵) کابک در یک قرار بعدی تصمیم زیر را اعلام داشت:

(این تصمیم که در ایران تنها حزب کمونیست ایران به مثابه شعبه بی‌الملل کمونیست به رسمیت شناخته می شود، تأیید می شود. توجه حزب کمونیست آذربایجان به این امر جلب می شود که وی حق ندارد [در ایران] حزب کمونیستی

(۱۲) نگاه کنید به سخنرانی جوادزاده در *Protokoll der III^o Kongresses der K.I., 22 Juni-12 Juli, 1922, Hamburg, 1921*

ترجمه فارسی از متن انگلیسی در جلد نخست اسناد (ص ۷۲)

(*) سلطانزاده در کتاب ایران صفحه ۷۸ به مبارزه شدید اصولی با حیدرخان اشاره می کند

(۱۴) نگاه کنید به *Die Taetigkeit der E.K. und des Praesidiums des*

(۱۵) سلطانزاده در ایران ص ۱۴۲/۲۲ *EKKI vom 13 Juli 1921 bis 1 Feb. 22/1922* p. 50.

به موازات [حزب کمونیست ایران] سازمان دهد. اگر حزب کمونیست آذربایجان [شوروی] نسبت به حزب کمونیست ایران اعتراضی داشته باشد بایستی آن را به اطلاع کمینترن برساند. این تصمیم هم چنین به اطلاع کمیسیون اعتبار نامه های کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه خواهد رسید. (۱۶). شایسته ذکر است که کنگره چهارم کمینترن نیز از پذیرفتن دو نفر نمایندگان "دفتر خارجی" حزب کمونیست ایران در باکو، که شش ماه قبل از طرف کمینترن منحل اعلام شده بود، سر باز زد. (۱۷) ولی سرانجام معلوم نیست به چه علت (و به احتمال قوی زیر فشار شدید شخراستالین دبیر کل بعدی حزب) اجلاسیه هفتم اکتبر ۱۹۲۱، کابک تصمیم زیر را اتخاذ کرد: (کمیته مرکزی که در نشست باکو برگزیده شده بود بدین شرط به رسمیت شناخته می شود که نمایندگان خراسان، سلطانزاده و جوادزاده را به عضویت بپذیرد. تنظیم دستور العمل های لازم به عهده ی رفقا صراف و رادک گذاشته می شود. (۱۸))

از آن چه در بالا رفت به نیکی آشکار است که "تغییر" کمیته مرکزی، به خلاف نظر "مورخانی" چون روستا و سیروس آخوندزاده، نه بنابر دخالت لنین و نه فشار "توده حزبی" انجام گرفت، که در اثر دخالت و فشار حزب کمونیست آذربایجان و دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه، که هر دویشان زیر نفوذ استالین و رفقای قفقازی وی، چون ارژونیکیدزه، بودند، تحقق یافت. و این تغییر پس از نزاع زیاد در درون کمینترن، و آن هم پس از پذیرفتن سلطانزاده و جوادزاده "اخراج شده" به عضویت کمیته مرکزی، صورت رسمیت یافت.

بدین سان با پذیرفته شدن سلطانزاده به درون کمیته مرکزی (و این نیز پس از مرگ حیدرخان) حزب کمونیست، اختلافات حداقل از نظر سازمانی* بر طرف

(۱۶) سلطانزاده در کتاب ایران، ص ۱۶۷

(۱۷) نگاه کنید به Degras, J. *The Communist International, Oxford*,

(۱۸) نگاه کنید به *Die Taetigkeit des EK ... Ibid, pp. 225-6* P. 374.

در مورد مسئله کمیته های مرکزی نگاه کنید به خسروشاکری حزب کمونیست ایران، تکوین، انکشاف و انحلال، ۱۹۳۲-۱۹۱۶، به زودی به زبان های انگلیسی و فرانسه منتشر خواهد شد.

(*) به نظر می رسد که "بیان نامه و پیشنهادات حتمی الاجرای کمیته ایالتی خراسان فرقه اشتراکیون - اکثریون ایران، عدالت" مصوبه اول ذیقعد ۱۳۳۹، کار سلطانزاده و نزدیکان وی در مقابله با گروه حیدرخان بوده باشد. نگاه کنید به جلد اول اسناد صفحات ۴۳-۵۹

شده . (۱۹)

سلطانزاده در این دوران هم چنان به عضویت در رهبری کمینترن ادامه داد. تا آن جا که از اسناد کمینترن مستفاد می شود ، سلطانزاده در کنکره های چهارم و پنجم این سازمان شرکت نداشت . (۲۰) مجله دنیا (شماره ۲ ، سال ۱۱ ص ۲۲-۲۱) مدعی است که سلطانزاده در کنکره چهارم حاضر بود ، ولی متأسفانه منبع این اطلاع را در اختیار نمی گذارد ، ولی در عوض از شرکت وی در کنکره ششم کمینترن ذکری نمی کند . نگاه کنید به سخنرانی های وی در کنکره ششم ، جلد ۴ ، ص ۵۳-۱۴۲) . مجله دنیا ، هم چنین مدعی است که سلطانزاده در کنکره های ۱ تا ۵ پروفینترن شرکت جست (۲۱) . حداقل اسناد کنکره های یکم (۲۲) و چهارم (۲۳) پروفینترن از حضور سلطانزاده ذکری نمی کنند .

در مورد فعالیت سلطانزاده بین سال های برگزاری کنکره سوم کمینترن (۱۹۲۲) برگزاری دومین کنکره حزب کمونیست ایران (ارومیه) و بلافاصله کنکره ششم کمینترن (۱۹۲۸) اطلاع دقیق و زیادی در دست نیست . (۲۴) . تنها بر این آگاهی داریم که وی

(۱۹) در کنکره سوم کمینترن از طرف حزب کمونیست ایران ۵ نماینده شرکت داشت ، نام سه تن از آنان بر ما معلوم است : سلطانزاده ، جوادیپیشه وی ، و آقاراده (آقایف) دو نفر اخیر در کنکره سخن گفتند . در این مورد نگاه کنید به جلد های ۱ و ۲ اسناد (۲۰) در کنکره چهارم کمینترن چهار نماینده شرکت داشتند که از میانشان تنها یک باین سخن گفت . نگاه کنید به جلد نخست اسناد ، ص ۷۲ . در کنکره پنجم به دلایلی که بر ما مجهولند از حزب کمونیست ایران تنها دو نماینده و آن هم با رای مشورتی شرکت جستند . در میان اعضای کمیسیون های کنکره پنجم نیز نام نمایندگان ایران دیده نمی شود . آیا این عدم حضور به روابط ایران و شوروی مربوط بود ؟

(۲۱) *PROFINTERN* خلاصه روسی بین الملل بندیکهای کارگری سرخ است .

(۲۲) *Ivyj Mezdonarodnjy Kongres Revoljuonnikh Profesionalikh i Proizusternikh sajuzov - Ste,og. Records, June 1921, Moscow,*

به ذکری از نمایندگان ایران می کند و به از سلطانزاده .

(۲۳) *I° Meždnonaroddnjye Kongres Revoljucionikh Professiona-likh i Proizoudsternikh Sajouz , June, 1921, Moskva.*

این سند به ذکری از نمایندگان ایران می کند نه از سلطانزاده . در این کنکره نمایندگان ایران شرکت داشتند و سیفی از جانب شورای متحده پیوستند کارگران ایران در اجلاس کنکره چهارم سخن گفت . (سیفی=رضا غلام عبدالله زاده) .

(۲۴) به غیر از حضور وی در اجلاس ۱۲ ژوئن ۱۹۲۳ کمیته اجرائی کمینترن بیسن

کنکره های ۴ و ۵ و نیز انتشار کتاب او به نام ایران ، ۱۹۲۴ .

تا اواسط سال ۱۹۲۳ درون رهبری کمینترن فعال بود . (نگاه کنید به گزارش، سوری مستخرج از بایگانی دولتی بریتانیا ، در زیر —) . بهر تقدیر در باره غیبت وی حدسیات مختلفی هست و تا زمانی که " مقامات رسمی " این نکات تاریک را روشن ن سازند ، دقیقاً دانسته نخواهد شد که وی به چه فعالیتی مشغول بود . به نظر می رسد که وی در آن زمان در ترکستان شوروی مشغول فعالیت بوده ؛ برخی دیگر بر این حدس اند که در این زمان ، یعنی دقیقاً بین سال های ۲۷-۱۹۲۴ " منضوب " بوده باشد . شاید به این دلیل که جزو اقلیتی بود که مبارزه برضد رضاشاه را درست می دانست . (نگاه کنید به کامبخش ، همان کتاب ، ص ۳۲ و ۱۴۷) . احتمال دیگر این است که چون وی در سال های ۱۹۲۰ " انستیتوی پلخائف " را ، که مخصوص کادرهای برجسته ورهبران کمینترن بود ، به اتمام رساند (۲۵) . بعید به نظر نمی رسد که در این فاصله در انستیتوی نامبرده به آموزش مشغول بوده باشد . بهر حال آن چه در این مورد شگفت انگیز است این است که از نویسنده یوکاری چون وی بین سال های ۲۷-۱۹۲۴ اثبوتی یافت نمی شود . (۲۶) . اطلاع دیگری که ما از زمان نگارش این نوشته در سال ۱۹۷۳ تا کنون کسب کرده ایم این است که سلطانزاده طی سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ به کارتاسیس بانک سوویت مسکو ، ایجاد انستیتوی بانکداری شوروی ، و سردبیری مجله بانکداری شوروی مشغول بود . او خود در مقاله ای که ما یافته ایم به این امر اشاره کرده است . *

بهر تقدیر ، " غیبت " نسبتاً طولانی وی در اواخر سال ۱۹۲۷ به هنگام بـــ گذاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران به پایان رسید . وی در کنگره دوم حـــزب کمونیست ایران شرکت فعالانه داشت ، و گزارش مفصل وی از این کنگره که در مجله تئوریک کمینترن نشر یافت (نگاه کنید به جلد ۴ ، ص ۲۲-۱۶) حاکی از نقش موثر وی در کنگره ارومیه است . جای شگفتی است که هیچ یک از مورخان حزب توده و به ویژه آقای کامبخش (که به نظر می رسد قسمت اعظم مقاله خود را در مورد کنگره ارومیه

(۲۵) نگاه کنید به *STI* دایره المعارف تاریخ شوروی، مسکو، ۱۹۷۱، ص ۹۵۱

(۲۶) کتاب بیبلیوگرافیا ایرانا (*Bibliographia Irana*) چاپ مسکو ، اثری را به نام وی در این دوران ذکر نمی کند .

(*) در این مورد نگاه کنید به زندگی نامه سلطانزاده در کتب زیر: *Sultanzade*

Ecrits Economiques, Mazdak, 1980; The Forgotten Revolutionary Theoretician, Iranian Studies, 1984;

و به زودی *The Forgotten Revol. Theoretician* و به همین عنوان چند اثر از سلطانزاده با مقدمه خسرو شاکری ، انتشارات پادزهر ، به انگلیسی ۱۹۸۴ .

شده . (۱۹)

سلطانزاده در این دوران هم چنان به عضویت در رهبری کمینترن ادامه داد. تا آن جا که از اسناد کمینترن مستفاد می شود ، سلطانزاده در کنکره های چهارم و پنجم این سازمان شرکت نداشت . (۲۰) مجله دنیا (شماره ۲ ، سال ۱۱ مهر ۲۲-۲۱) مدعی است که سلطانزاده در کنکره چهارم حاضر بود ، ولی متأسفانه منبع این اطلاع را در اختیار نمی گذارد ، ولی در عوض از شرکت وی در کنکره ششم کمینترن ذکری نمی کند . (نگاه کنید به سخنرانی های وی در کنکره ششم ، جلد ۴ ، مهر ۵۳-۱۴۲) . مجله دنیا ، هم چنین مدعی است که سلطانزاده در کنکره های ۱ تا ۵ پروفینترن شرکت جست (۲۱) . حداقل اسناد کنکره های یکم (۲۲) و چهارم (۲۳) پروفینترن از حضور سلطانزاده ذکری نمی کنند .

در مورد فعالیت سلطانزاده بین سال های برگزاری کنکره سوم کمینترن (۱۹۲۲) برگزاری دومین کنکره حزب کمونیست ایران (ارومیه) و بلافاصله کنکره ششم کمینترن (۱۹۲۸) اطلاع دقیق و زیادی در دست نیست . (۲۴) . تنها بر این آگاهی داریم که وی

(۱۹) در کنکره سوم کمینترن از طرف حزب کمونیست ایران ۵ نماینده شرکت داشت ، نام سه تن از آنان بر ما معلوم است : سلطانزاده ، جوادپیشه وری ، و آقاراده (آقایف) دو نفر اخیر در کنکره سخن گفتند . در این مورد نگاه کنید به جلد های ۱ و ۳ اسناد (۲۰) در کنکره چهارم کمینترن چهار نماینده شرکت داشتند که از میان شان تنها یک بین سخن گفت . نگاه کنید به جلد نخست اسناد ، ص ۷۳ . در کنکره پنجم به دلایلی که بر ما مجهولند از حزب کمونیست ایران تنها دو نماینده و آن هم با رای مشورتی شرکت جستند . در میان اعضای کمیسیون های کنکره پنجم نیز نام نمایندگان ایران دیده نمی شود . آیا این عدم حضور به روابط ایران و شوروی مربوط بود؟

(۲۱) *PROFINTERN* خلاصه روسی بین الملل بندیهای کارگری سرخ است .
(۲۲) *Ivyj Meždunarodnjz Kongres Revoljuonnikh Profesionalikh i Proizusternikh sajuzov - Ste,og. Records, June 1921, Moscow,*

نه ذکری از نمایندگان ایران می کند و نه از سلطانزاده .

(۲۳) *I° Meždunaroddnjye Kongres Revoljuonnikh Professionalikh i Proizoudsternikh Sajouz , June, 1921, Moskva.*
این سند نه ذکری از نمایندگان ایران می کند نه از سلطانزاده .
در این کنکره نمایندگان ایران شرکت داشتند و سیفی از جابشورای متحده بودند . کارگران ایران در اجلاس کنکره چهارم سخن گفت . (سیفی=رضاعلام عبدالله زاده) .
(۲۴) به غیر از حضور وی در اجلاس ۱۲ ژوئن ۱۹۲۳ کمیته اجرائی کمینترن بیست و یک کنکره های ۴ و ۵ و نیز انتشار کتاب او به نام ایران ، ۱۹۲۴ .

تا اواسط سال ۱۹۲۲ درون رهبری کمینترن فعال بود . (نگاه کنید به گزارش سوری مستخرج از بایگانی دولتی بریتانیا ، در زیر — ر) . بهر تقدیر در باره غیبت وی حدسیات مختلفی هست و تا زمانی که " مقامات رسمی " این نکات تاریک را روشن سازند ، دقیقا دانسته نخواهد شد که وی به چه فعالیتی مشغول بود . به نظر می رسد که وی در آن زمان در ترکستان شوروی مشغول فعالیت بوده ؛ برخی دیگر بر این حدس اند که در این زمان ، یعنی دقیقا بین سال های ۲۷-۱۹۲۴ " مغضوب " بوده باشد . شاید به این دلیل که جزو اقلیتی بود که مبارزه برضد رضاشاه را درست می دانست . (نگاه کنید به کامبخش ، همان کتاب ، ص ۲۲ و ۱۴۷) . احتمال دیگر این است که چون وی در سال های ۱۹۲۰ " انستیتوی پلخانف " را ، که مخصوص کارهای برجسته ورهبران کمینترن بود ، به اتمام رساند (۲۵) . بعید به نظر نمی رسد که در این فاصله در انستیتوی نامبرده به آموزش مشغول بوده باشد . بهر حال آن چه در این مورد شکفت انگیز است این است که از نویسنده بوکاری چون وی بین سال های ۲۷-۱۹۲۴ اثبوسی یافت نمی شود (۲۶) . اطلاع دیگری که ما از زمان نگارش این نوشته در سال ۱۹۷۳ تا کنون کسب کرده ایم این است که سلطانزاده طی سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ به کارتاسییس بانک سوویت مسکو ، ایجاد انستیتوی بانکداری شوروی ، و سردبیری مجله بانکداری شوروی مشغول بود . او خود در مقاله ای که ما یافته ایم به این امر اشاره کرده است . *

بهر تقدیر ، " غیبت " نسبتا طولانی وی در اواخر سال ۱۹۲۷ به هنگام — گذاری کنگره دوم حزب کمونیست ایران به پایان رسید . وی در کنگره دوم ح — مژب کمونیست ایران شرکت فعالانه داشت ، و گزارش مغلل وی از این کنگره که در مجله تئوریک کمینترن نشر یافت (نگاه کنید به جلد ۴ ، ص ۲۲-۱۶) حاکی از نقش موثر وی در کنگره ارومیه است . جای شگفتی است که هیچ یک از مورخان حزب نوده و به ویژه آقای کامبخش (که به نظر می رسد قسمت اعظم مقاله خود را در مورد کنگره ارومیه

(۲۵) نگاه کنید به *SIE* دائره المعارف تاریخ شوروی ، مسکو ، ۱۹۷۱ ، ص ۹۵۱

(۲۶) کتاب بیبلیوگرافیا ایرانا (*Bibliographia Irana*) چاپ مسکو ، اثری را به نام وی در این دوران ذکر نمی کند .

(*) در این مورد نگاه کنید به زندگی نامه سلطانزاده در کتب زیر : *Sultanzade*

Ecrits Economiques, Mazdak, 1980; The Forgotten Revolutionary Theoretician, Iranian Studies, 1984; و به همین عنوان چند اثر

از سلطانزاده با مقدمه خسرو شاکری ، انتشارات پادزهر ، به انگلیسی ۱۹۸۴ .

بدون ذکر ماخذ از سلطانزاده به استقراض گرفته باشد) سخنی در این مورد نگفتند ، مگر اردشیر آوانسیان (۲۷) که تنها یادآور می شود که سلطانزاده در نخستین پلنوم پس از کنکره دوم شرکت جست و گزارش مفصل چند روزه ای در باره ی مبارزه ضد امپویالیستی و استقلال ایران قرائت کرد .

پس از این دوران بود که سلطانزاده از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (منتخب کنکره ارومیه) ماموریت یافت انتشار پیکار و ستاره سرخ (۲۸) را به عهده بگیرد . اردشیر آوانسیان در همین بخش از "خاطرات" خود می افزاید ، سلطانزاده بیش از هر کس دیگری از اعضای کمیته مرکزی به کار ترجمه و نشر ادبیات مارکسیستی اشتغال داشت . بنا بر همین "خاطرات" نوشته های سلطانزاده به فارسی در نشریات حزب کمونیست ایران در خراسان نیز باید در آرشوهای شوروی موجود باشد (۲۹) . این نکته را نباید نگفته گذارد که مصوبات کنکره دوم که از اسناد بسیار درخشان و پرمحتوی جنبش کمونیستی ایران است تحت نظر مستقیم سلطانزاده تنظیم شده بود . این نکته را به خوبی می توان از مقایسه این مصوبات با مقالات وی استنتاج کرد .

پس از برگذاری کنکره دوم حزب ، سلطانزاده در کنار شرقی (و دو نفر دیگر با رای مشورتی) به منزله نمایندگان حزب کمونیست ایران در ششمین کنکره بیمن الملل کمونیست شرکت جست . نقش وی در این کنکره بسیار درخشان بود . در ایمن کنکره ، که با کنکره های قبلی کمینترن تفاوت داشت ، سلطانزاده تنها در قلمرو مسائل ملی و مستعمراتی اظهار نظر نکرد ، بلکه به مسائل حادی که جنبش کمونیستی جهانی با آن دست و پنجه نرم می کرد ، نیز پرداخت . وی در این کنکره طی سه سخنرانی در اجلاس عمومی و بحث در کمیسیون برنامه ، تزه های ارائه شده از جانب

(۲۷) مجله دنیا ، شماره ۴ ، سال ۸۰ .

(۲۸) پیکار در برلین و ستاره سرخ در وین منتشر می شد ؛ آ . سلطانزاده مقالات خود را در این نشریات به امضای "مراغه" و "هرمز" منتشر می کرد . نگاه کنید به ، ۱۹۵۱ ، (۲۹) باره ای از این مقاله ها را ما در جلد ششم استاد از نو به چاپ رسانده ایم ترجمه برخی دیگر به زبان آلمانی در سه جلد کتاب زیر از آرشو آلمان به چاپ رسیده اند : *Le Mouvement Communiste en Iran; The Revolutionary Movement in Iran vs Great Britain and Soviet Russia; The Condition of the Working Class in Iran, Florence, 1979 et 1978.* هر سه به کوشش خسرو شاکری - برای ترجمه رساله آر پیرامون سرمایه مالی ، نگاه کنید به همین مجلد .

رهبری کمینترن را مورد انتقاد شدید قرار داد . در مسئله ملی و مستعمرات — به کلی گوئی گزارش دهنده سخت ایراد گرفت و خواستار شد که در مورد هر کشوری نظر دقیق ارائه شود ، و تحلیل دقیق از اوضاع هر کشوری را خواستار شد . (نگاه کنید به جلد ۴ ونیز *Ibid*) Le Mouvement Communiste en Iran صفحات ۲۱۷ - ۲۲۴ .) در بحث تئوریک مربوط به وضع سرمایه داری جهانی نظرات نیک — ولای بخارین ، تئوریسین حزب بلشویک و کمینترن را مورد انتقاد شدید قرار داد (جلد چهارم اسناد ۱۴۴ در آستانه برگذاری کنگره ششم مقاله مفصل تئوریک وی در زمینه سوا یه مالی در ارگان تئوریک کمینترن منتشر شد (همین مجلد) متاسفانه جلد دوم مذاکرات کنگره ششم که حاوی متن کامل مذاکرات کمیسیون برنامه است ، که سلطانزاده در آن به رد نظرات تنظیم کنندگان طرح برنامه پرداخت ، هرگز منتشر نشد (۳۰) .

پس از کنگره ششم کمینترن سلطانزاده هم چنان در میان ایرانیان مقیم اروپا به فعالیت پرداخت و با نشر پیکار و ستاره سرخ ، که علیرغم محدودیت های پلیسی که به طور وسیع به مناطق کارگری ایران فرستاده می شد ، به کار سیاسی و تئوریک در میان مردم مشغول بود . از جمله ترجمه های منتشره از طرف حزب می توان از مزدبها - سود و کار و سرمایه تالیف مارکس و مانیفست کمونیست اثر مارکس - انگلس یاد کرد . در این دوران آثار مهمی از وی در مورد ایران منتشر شد . فعالیت سلطانزاده را می توان تا سال ۱۹۳۱ دنبال کرد . پس از این تاریخ است که نه اثری از وی در دست است و نه می توان رد پای وی را جست . به نظر می رسد که سلطانزاده از جمله کسانی بوده باشد که در نخستین موج تمفیه های استالینی که به سال ۱۹۳۱ سراسر شوروی را فرا گرفت ، مشمول " غضب " استالین و دستگاه ترور وی افتادند . مقالات هیستریک یکی از نویسندگان مجله شوروی به نام خلور انقلابی تحت نام "رنجیر" به نام واقعی گلبراس (یکی از کارگزاران پیشین تجاری روسیه شوروی در ایران) برضد سلطانزاده و نظرات سیاسی و تئوریک او به سال ۱۹۳۲ ، و بدون آن که به سلطانزاده حق دفاع داده شود ، این نظر اخیر را تایید می کند . اتهامات وارده به سلطانزاده در مقالات "رنجیر" چنان است که خواننده را به این ظن راهنمایی می کند که آن مقاله ها در واقع امر در توجیه دستگیری و تبعید وی نگاشته شده بودند .

(۳۰) نگاه کنید به *J. Humbert-Droz, Mémoires, De Lénine à Staline, 1921-1931, Neuchâtel, 1971, p. 314; Inprekorr Sondernumber, No. 92, 28 Aug. 1928, p.* خلاصه ای از صورت جلسات کمیسیون در ۱۴ ص ۱۷۲۵ نیز نشر یافته است . نگاه کنید به جلد ۴ ص ۱۴۴ .

بهر تقدیر ، از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸ از سلطانزاده اثری در دست نیست .
 دائرة المعارف تاریخ شوروی تاریخ تیرباران وی را ۱۶ ژوئن ۱۹۳۸ (۲۶ خرداد ۱۳۱۷) می نویسد . و همین منبع شوروی می افزاید که سلطانزاده بر خلاف اصول قانونی " از بین برده شد " (سرکوب شد) ، و پس از مرگ (یعنی پس از کنکره بیستم حزب کمونیست شوروی) از وی اعاده حیثیت به عمل آمد . درباره‌ی مرکوی به جز آن چه در بالا رفت اطلاع دقیقی در دست نیست . منابع غیر رسمی نیز اطلاع دقیقتری نمی دهند . یکی از زندانیان دوران ترور استالینی که همراه پدرش به زندان افتاده بود در کتاب خاطرات زندانش (۳۱) می نویسد که وی در زندان خود شاهد خودکشی دو ایرانی بود . وی هم چنین می افزاید روی هم رفته در مدتی که وی محبوس بود ، ۱۲ تن از کمونیست های ایرانی دست به خودکشی زدند . وی می نویسد روزی طبق دستور مسکو (استالین) کمونیست های ایرانی الاصل دستگیر شدند . در مورد اینان نه محاکمهای صورت گرفت و نه بازپرسی . دستگیرشدگان از دورسته بودند ، نخست آنان که تا قبل از انقلاب اکتبر در روسیه می زیستند ، دوم آنان که پس از ۱۹۲۹ به شوروی پناهنده شده بودند . چون قرار بود دسته اخیر را به ایران تحویل دهند و اینان حاضر بودند در زندان های شوروی بمانند و لی به ایران باز نگردند ، لذا به خودکشی اقدام کردند . اگر این قول را دقیق بدانیم ، آن گاه سلطانزاده در میان این گروه نبود ، زیرا وی تا قبل از انقلاب اکتبر مقیم روسیه بود . بدین سان نادرست خواهد بود اگر نتیجه گرفته شود که سلطانزاده در زمره رهبران جنبش کمونیستی بود که به فرمان استالین به عناوین مختلف و از جمله " خائن " بیه طبعه کارگر " جاسوس آلمان " ، " جاسوس امپویالیست های انگلیسی و فرانسوی " و غیره به میدان تیر باران فرستاده شدند . (نظیر همین اتهامات را خانم ایوانووا ، مورخ " شوروی علیه سلطانزاده تکرار کرده است .) تعیین تاریخ مرگ وی در دائره
المعارف تاریخ شوروی می رساند که وی تیرباران شده است .

عبدالصمد کامبخش در مورد این مسئله در مقاله خود پیرامون " مسئله استالین " (۳۲) نیز بر از دست رفتن سلطانزاده و سایر کمونیست های برجسته ایرانی

(۳۱) کودکی در زندان P. Jakir, *Kindheit in Gefangenschaft, Insel Verlag* 1972, pp.51-55.
 روی مدودف نیز در کتاب خود ص ۲۲۱ از سلطانزاده

در ردیف رهبران جنبش جهانی کمونیستی که Roy Medvedev, *Let History Judge, London, 1972,* در تصفیه های استالینی تیرباران شدن یاد می کند .

در دوران "کیش شخصیت" اشک تماش می‌ریزد و با کمال "بزرگواری" می‌افزاید که در پرونده های حزب توده و حزب کمونیست سندی برضد این رفقا وجود ندارد. . . (معلوم نیست اگر چنین است پس چرا این چنین مورخانی که به قول آقای طبری " پانزده سال اخیر زندگی را تاما [تاکید از خ.ش] وقف آن [تاریخ نویسی] نموده" [۱۲، ص ۹] اند، به "مورخانی" چون بانو ایوانووا جواب مقتضی نمی‌گویند ؟)

بدین سان ، با مرگ سالطانزاده ، جنبش کمونیستی ایران برجسته ترین شخصیت خود را از دست داد . از دست رفتن وی لطمه بزرگی به جنبش انقلابی و کارگری ایران بود ، و چه بسا اگر این کمونیست با تجربه و رفقای آبدیده وی ، چون مرتضی علوی نیک بین ، شرقی پس از شهریور بیست حیات می‌داشتند ، علیرغم برخی اوضاع و احوال نا مساعد ، انکشاف جنبش کارگری ایران روند دیگری را می‌پیمود و شکل و محتوی دیگری به خود می‌گرفت .

در همین جا شایسته است به مسئله دیگری بپردازیم که در آغاز سخن بدان اشاره رفت ، یعنی دوگانگی هویت سلطانزاده و می‌جعفر پیشه‌وری (جوادزاده) . شاید پرداختن به این مسئله کار بیهوده ان انکاشته شود ، اما از آن جا که عده‌ای از مورخان "معتبر و متخصص" بر این نظراند که سلطانزاده همان پیشه‌وری است ، و برخی ایرانیان نیز ، یا از روی ساده لوحی یا علل دیگری ، این مدعا را پذیرفته اند ، واجب می‌آید این "سو تفاهم" یک بار برای همیشه ، مرتفع شود . . .

همان گونه که در آغاز این سرسخن متذکر شدیم ، جورج لنچافسکی ، از متخصصین امپریالیستی جنبش های کمونیستی خاورمیانه در کتاب معروف خود روسیه و باخت در ایران سلطانزاده را همان پیشه‌وری معرفی می‌کند (۲۳) . در کتاب دیگری بودین و نورت می‌نویسند ، ((سلطانزاده هم چنین معروف به پیشه‌وری ، فردی نسبتاً مرموز ، که به کمیاریای ملی امور خارجه روسیه مربوط بود ، و غالباً نیز نماینده حزب کمونیست ایران در بین الملل کمونیست بود ، کمتر از حیدرخان در امر تشکیل حزب کمونیست ایران فعال نبود .)) (۲۴) کتاب بیبلیوگرافی مهم دیگری که یکی از منابع مهم کار محققان بورژواست نیز پیشه‌وری و سلطانزاده را یکی می

→ (۲۲) دنیا ، سال ۵ ، شماره یک ، ص ۲۴-۲۳

(۲۳) نگاه کنید به روسیه و باخت در ایران اثر سابق الذکر لنچافسکی ص ۲۲۴
Russia and The West in Iran, G. Lenczowski

(۲۴) نگاه کنید به
The Soviet Russia and The East, Stanford, 1964, p. 99.

داند (۳۵). هنوز می توان به شماره کسانی که صاحب این نظر هستند افزود، ولسی ما اکنون به پاسخ به این می پردازیم که آیا سلطانزاده همان جوادزاده (پیشه‌وری) است یا نه ؟

۱- نخست این که بنا بر نوشته دائرةالمعارف تاریخ شوروی، سلطانزاده به سال ۱۸۸۹ متولد و در سال ۱۹۳۸ در تصفیه های استالینی از بین برده شد ، در حالی که میرجعفر پیشه وری (جوادزاده) اداره کننده روزنامه آزیر در دوران پس از شهریور بیست و صد فرقه دمکرات آذربایجان ، پس از شکست فرقه به باکو رفت و در آن جا در "خانه اتوموبیل " به طرز نامعلومی از بین رفت . به نظر ما دلیل و انگیزه ای وجود ندارد که مورخان شوروی کسی را که در سال های پس از جنگ دوم در آذربایجان شوروی از بین رفته در شمار قربانیان رژیم استالینی در قبل از جنگ ذکر کنند .

۲- افزون بر این ، پیشه وری ، در مقاله ای که در آستانه ای دوره چهاردهم تقنینیه منتشر کرد (۳۶) تولد خود را به سال ۱۸۹۳ ذکر کرد و افزود که بین سال های ۱۳۰۹-۲۰ در زندان رضا شاه به سر می برد (و ما این امر را به قطع می دانیم و در مدارک کمینترن نیز تایید شده است) (۳۷) ، در حالی که مقالات و آثار دیگری از سلطانزاده پس از سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) در شوروی به چاپ می رسد . علاوه بر این ، اگر سلطانزاده همان پیشه وری می بود ، بعید به نظر می رسد که در حالی که وی در زندان رضا شاه بود ، "رنجبر" (نویسنده سابق الذکر که بعد او او مفضل تر سخن خواهد رفت) به ترتیبی که خواهیم دید در لجن مالی سلطانزاده بکوشد .

۳- سیف پور فاطمی در کتاب خود (۳۸)، که بر اساس مدارک و مطبوعات سال های ۱۹۲۰ نوشته شده است ، نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنگره خلق های خاورزمین

T.P. Hammond, *The Soviet Russia and the East, Princeton*, (۳۵) 1965, p 859.

(۳۶) سرگذشت من، جعفر پیشه وری ، به نقل از آزیر، جلد سوم اسناد، ص ۱۲۷ (۳۷) هم چنین نگاه کنید به "رُوند شُک" درباره زندانیان کمونیست ایران و از جمله پیشه

وری *Rundschau, (Basel), No. 50, 13 Sept. 1934, p. 2148 :*

"*Greuelthaten des Pahlavi-Regimes in Persien*", I. Irani; S. Fatemi *A Diplomatic History of Iran*, p. 152.

(۳۸) این کتاب از دید آنتی کمونیستی هیستریک نوشته شده است ، و در نوع خود از لحاظ آنتی کمونیسم نادر است . مثلا از آرزوهای این نویسنده این است که ایکاش انگلیسی ها در ایران می ماندند و جلوی "امپریالیسم بلشویک" را می گرفتند. ولی علیرغم این، اطلاعات مفیدی به نقل از مطبوعات پس از انقلاب اکثرا در آن یافت می شود .

را از جمله حیدرخان، علی زاده، سلطانزاده و پیشه‌وری، لاهوتی، ذره، احسان‌الله خان و غیره ذکر می‌کند.

۴- مهمتر این که حضور دوگانه این دو شخصیت را هم چنین در کنگره سوم کمیته‌سرن ملاحظه می‌کنیم، این امر از اسناد کنگره کاملاً هویداست. افزون بر این، به طوری که قبلاً متذکر شدیم، اجلاسیه ۷ اکتبر ۱۹۲۱ کاپیک تصویب کرد که در صورتی کمیته مرکزی منتخب نشست باکو به رسمیت شناخته می‌شود که "نمایندگان خراسان، سلطانزاده و جواد زاده [پیشه‌وری] را به عضویت بپذیرد." (۳۹)

۵- کتاب دیگری به قلم منشور گرکانی از میرجعفر پیشه‌وری و سلطانزاده به عنوان دو شخصیت جدا یاد می‌کند. (۴۰)

۶- عکس سلطانزاده که از آرشیو خصوصی بوریس سوارین، یکی از رهبران سابق حزب کمونیست فرانسه و نماینده آن حزب در کمیته‌سرن به این نگارنده، سپرده شده است، کوچکترین شباهتی به میرجعفر پیشه‌وری ندارد، (۴۱) و دوگانگی هویت این دو شخصیت را در ماورا هر گونه تردیدی ثابت می‌کند. این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد، که نوشته‌های این دو کوشنده نه از نظر موضوع مورد علاقه و نه از نظر سبک قابل مقایسه نیستند.

در خاتمه این بخش باید پرسید چرا مورخان بورژوازی غربی، سلطانزاده و پیشه‌وری را یک شخصیت دانسته‌اند؟ آیا این امر صرفاً تصادفی است؟ از "اهمال کاری و بی‌دقتی" ناشی می‌شود؟ به نظر ما چنین پاسخی نادرست است. حداقل بعید به نظر می‌رسد، زیرا هر محقق که کمی به خود زحمت می‌داد می‌توانست به راحتی از طریق اسناد کمیته‌سرن و مقایسه آثار این دو تن، به دوگانگی هویت ایشان پی ببرد.

(۳۹) نگاه کنید به *Die Taetigkeit der EK und des Praesidiums des EKKI vom 13 Juli 1921 bis 1 Feb. 1922, p. 225.*

(۴۰) ص ۱۶۵ و ۲۱۳ سیاست‌دولت‌شوروی در ایران، ۳۰۶-۱۲۹۶، در صفحه ۲۱۳ این کتاب از سلطانزاده به نام تحفیر آیمیز "سلطان‌ارمنی" یاد می‌شود. این نیز یسک کتاب ضد کمونیستی است ولی به نظر ما علی‌رغم این موضع نویسنده آن، دلیلی نمی‌تواند وجود داشته باشد که وی یک "هویت" را دوبار زیر نام پیشه‌وری و "سلطان‌اف" معرفی کند *L' Affaire d'Azerbaïdjan* پرویز همایون پور نیز در کتاب مسئله آذربایجان، به این مسئله می‌پردازد و در صفحه ۱۲۵ می‌نویسد "یک آذربایجانی به ما اطلاع داد که پدر وی در آن واحد هم سلطانزاده و هم جوادزاده را می‌شناخت." (۴۱) عکس جعفر جوادزاده در صفحه ۱۴۱ جلد سوم اسناد و عکس سلطانزاده در این مجلد یافت می‌شوند.

به نظر ما نویسنندگان بورژوازی غربی انگیزه‌ای داشته‌اند که بر ما معلوم نیست . آیا این " محققان " نکوشیده‌اند با یکی دانستن این دو شخصیت متفاوت ، سلطانزاده و پیشه‌وری ، هر دو را " یک عامل مطیع " وزارت خارجه شوروی قلمداد کنند ؟ و از این طریق این نظریه ضد کمونیستی خود را دایر بر این که هر که کمونیست است لاجرم " نوکر شوروی است " ، اثبات کنند ؟ اثبات این نظریه ظاهرا وسیله دوام طولانی " خدمت " سلطانزاده هم به نام خودش و هم به نام پیشه‌وری میسر می‌شود . از همان آغاز سال های ۱۹۲۰ ، مرتجعان ، سلطانزاده را از کادرهای کمیاریای وزارت امور خاجه شوروی معرفی می‌کردند . دوکروی فرانسوی به سال ۱۹۲۲ در مقاله مفصلی که در مجله جهان مسلمان نکاشت (۴۲) ، ادعا کرد که سلطانزاده " رئیس بخش خاورمیانه کمیاریای ملی امور خارجه مسکو " است . همین‌ا‌دعا را به طوری که در پیش دیدیم ، بودین و نسورت تکرار می‌کنند . (۴۳)

ظاهرا علت وارد ساختن چنین بهتانی به سلطانزاده که مسئول بخش خاورمیانه کمینترن بود و نه وزارت امور خارجه شوروی ، انتشار یکی دو مقاله‌ی وی در مجلات کمیاریای امور خارجه آن کشور است . (نگاه کنید به بیبلیوگرافی آثار وی در همان جلد ۴، ص ۱۷۴) . ولی این بهتان نه امر تازه‌ای است و نه حربه‌ای موثر . به نظر ما ، بهترین دلیل بر رد چنین بهتانی آثار انتقاد سلطانزاده بر نوشته های کسانی است که در زمره مصنفان سیاست خارجی شوروی ، و آن هم در زمان حکومت استالین و بیرون راندن بلشویک‌های با سابقه است ، و به ویژه پس از سال های ۱۹۲۷-۸ برضد رضا شاه . نوشته های وی بدون تردید ثابت می‌کند که سلطانزاده علیرغم وفاداریش به آرمان های اکتبر ، به سوسیالیسم علمی و حتی اتحاد شوروی (بدون آن که خود را "موظف بدانند مسدح و شنای رهبران را بگویند" ، مثلا استالین را) مطیع کور شوروی نبود ؛ برعکس — جراتی هر چه تمامتر آن چه را که درست تشخیص نمی‌داد افشا می‌کرد ، به ویژه پس از سال ۱۹۲۴ و تاجگذاری رضاخان .

این مسئله ما را به مواضع سلطانزاده و انتقادات مورخان شوروی و حزب توده (که در واقع کاری جز رونویسی ناقص نوشته های مورخان رسمی شوروی و رعایت چارچوب رسمی ندارد .) می‌رساند . (۴۴)

(۴۲) نگاه کنید به *Revue du Monde Musulman*, T. 52, 1922, p. 147.

(۴۳) نگاه کنید به *Eudin and North, Soviet Russian and The East*, p. 99

S. Schram - H. Carrere d'Encausse, Le Marxisme et L'Asie, و هم چنین *Paris, 1964, p. 47.*

انتقاد عمومی که مورخان شوروی به سلطانزاده وارد کرده‌اند این است که "چپ رو" بود - حال ببینیم منتقدان حزب توده چه گفته‌اند .

اردشیر آوانسیان در یکی از "خاطرات" خود به طرزی مبهم و با ایما و اشاره می‌نویسد (۴۵) در حالی که ایران هنوز کشوری عقب‌افتاده بود ، عده‌ای در انقلاب کیلان از انجام انقلاب سوسیالیستی هواداری می‌کردند . در مقاله دیگری ، همین " مورخ" حزبی باز هم عده ای را بدون ذکر نام به "چپ روی" متهم می‌کند (۴۶). با توجه به این‌که در تمام نوشته‌های حزب توده و مورخان شوروی همه جا سلطانزاده "سر دسته" چپ‌روها معرفی می‌شود ، روشن است که این حملات "شرمنده" نیز متوجه سلطانزاده است . لکن "روشنترین" این "انتقادات" را می‌توان در مقاله سابق الذکر رضاروستا "درباره زندگی یکی از درخشانترین مردان انقلابی ایران" ، یعنی حیدرخان ، یافت . ما به لحاظ اهمیت این مسئله نقل قول مفصلی را از این مقاله در زیر می‌آوریم . روستا با تکیه به خانم ایوانووا نوشته‌های سابق الذکر ، پانویس شماره ۱۲ می‌نویسد :

((دلیل سوم عدم شرکت حیدرخان [در کنگره انزلی] اختلاف نظری بود که با سلطانزاده و آقایها [برادران آقا زاده] داشته است ، و حیدرخان آن‌ها را کمونیست چپ رو می‌دانست [بدون سند و مدرک] و به اصطلاح الترا کمونیست می‌نامید ... دلیل اساسی دوم [اختلاف زعمای حزب کمونیست] رویه و عملیات چپ‌روانه گروه سلطانزاده بوده است . گرچه بانو ایوانووا گروه سلطانزاده و رفقایش را در کتاب خود پرووکاتور و غیره می‌نامد [آقای روستا از روی "شرمندگی" ذکر نمی‌کنند که همین بانوی مورخ - ص ۵۲ مقاله‌اش - از آنان به عنوان "گروه خائنین ضد انقلابی به سرکردگی سلطانزاده یاد می‌کند"] ، ولی [به نظر] این نویسنده که شخصاً سلطانزاده را می‌شناختم و با او کار کرده‌ام ، سلطانزاده و غالب رفقایش کمونیست های چپ رو بوده‌اند . شخص سلطانزاده با وجود خدماتی که به نهضت کارگری و کمونیستی ایران نمود ، غالباً دچار مرض چپ‌روی یا راست‌روی بوده است . - و رفیق خروشچف دبیر اول حزب کمونیست شوروی در جلسه شورای عالی مسکو در دسامبر ۱۹۶۲ چه خوش‌گفت:

— نویسندگان دیگری چون کاوردا نکس فرانسوی این ادعای بوج را تکرار می‌کند . (۴۴) در مورد "انتقادات" مورخان شوروی نگاه کنید به : *دائرة المعارف کبیر شوروی* ، جلد ۴۵ ، سال ۱۹۴۰ ، صفحه ۱۹۱ ، همان *دائرة المعارف* ، جلد ۱۸ ، ص ۱۶-۱۴ ، *دائرة المعارف تاریخ شوروی* ، جلد ۶ ، ص ۷۹-۲۷۸ ، و دوائر یادشده از بانو ایوانووا ، *مورخ شوروی* ، در پانویس شماره ۱۲ .

(۴۵) دنیا ، سال نهم ، شماره ۴ ، ص ۱-۶ .

(۴۶) دنیا ، سال ششم ، شماره ۳ ، و نیز جلد نخست اسناد ، ص ۲۲-۱۱۸ .

"هر کس از چپ برود از راست بیرون می آید" . این گفته طلائی خروشچف هزار بار حقیقت دارد و با زندگی حزبی و اجتماعی ما تطبیق می نماید . رفیق سلطانزاده و رفقاییش در انقلاب گیلان دچار چپ روی های مضرى شدند و مردم و توده های زحمتکش را از انقلاب متنفر و منزجر نمودند که شرح آن موجب تطویل مقاله می گردد . [؟] بعد ها همین سلطانزاده در سال ۱۹۲۵ رژیم رضاخانی را که به دست امپریالیسم انگلستان برای خفه کردن جنبش رهاى بخش و برای ادامه سلطه امپریالیست در اثر کودتای خائنه سید ضیا و رضاخان در حوت [اسفند ۱۲۹۹] [۱۹۲۱] روی کار آمده بود یک قدم به جلو و مترقی می دانست . بعدا حزب کمونیست ایران در کنکره دوم خود نظریه راست روانه چپ روان دیروز را محکوم نمود [تاکید از ماست] پس از شرکت رفقای سلطانزاده در حکومت انقلابی گیلان چپ روی ها توسعه یافت و به حد کمال رسید (به وسیله صدف علی ها و آقایی ها و غیره) و انقلاب گیلان با آن فتوحات درخشانی که چرچیل را نگران کرده بود و ارتش انقلاب تا نزدیک قزوین رسیده بود ، دچار شکست و عدم موفقیت می شود .)

و اکنون باید به این اتهامات پاسخ گفت .

۱- هیچ سندی دال بر این وجود ندارد که علت عدم شرکت حیدرخان در کنکره نخست (انزلی) عدم توافق وی با سلطانزاده یا چپ روی شخص اخیر بود . افزون بر این ، چپ روی های مرتکبه در جریان انقلاب گیلان ، غالبا پس از برگزاری کنکره موسس حزب کمونیست ، یعنی پس از حرکت سلطانزاده به مسکو برای شرکت در کنکره دوم کمیته سرن صورت گرفت .

۲- نظر بانو ایوانووا ، مورخ شوروی ، بر ضد سلطانزاده دایر بر این که وی "خائن" "فد انقلابی" و "پرووکاتور" بود ، نظری است آلوده به کینه استالینی بر ضد همه کمونیست هائی که سطره استالین را نپذیرفتند . گفتن ندارد که نباید هـواداری سلطانزاده از انقلاب ارضی را با چپ روی های مرتکبه از جانب "آنا رشیست هائی" چون احسان الله خان اشتباه گرفت .

۳- کریم کشاورز ، از اعضای با سابقه حزب کمونیست ایران و از فعالین آن در دوران انقلاب گیلان در کتاب اخیر خود در مورد گیلان (۴۷) چپ روی را به همه ایرانیان مقیم قفقاز که پس از انقلاب اکتبر به ایران آمده بودند نسبت می دهد . وی می نویسد ، (در اواسط تابستان ۱۲۹۸ ، میرزا [کوچک] بر اثر اختلافاتی که با بعضی از همراهان چپ روی خویش مانند احسان الله خان و غیره پیدا کرد ، و در نتیجه شریکات عمال بیگانه که در هر دو گروه وجود داشتند ، رشت را ترک گفت و به جنکل پناه بـرد و

مخالفان وی به اتفاق جمعی از ایرانیان که در باکو حزبی به نام "عدالت" تشکیل داده بودند، ولی از اوضاع ایران بالکل بی اطلاع و بیگانه بودند، هفده ماه در کیلان حکومت کردند و سرانجام بر اثر همین اختلاف هر دو نابود شدند و در زمستان ۱۲۹۹ انقلاب کیلان دچار شکست کامل گشت و میرزا کوچک خان نیز در راه آن سر داد...))

۴- این که رضا روستا با سلطانزاده "کار کرده است" به هیچ وجه دلیل شناخت وی از سلطانزاده نیست؛ در آن دورانی که سلطانزاده در زمره رهبران جنبش جهانی کمونیستی بود، رضا روستا یا امثال وی تازه دانشجویانی بودند که برای آموزش اصول کمونیسم با به دانشگاه "کوتو" گذاشته بودند، این "دلیل" آقای روستا نمی تواند جز به خودستایی تلقی شود. علاوه بر این، کوچکترین سندی دال بر "راستروی" یا "چپروی" سلطانزاده به دست نمی دهد و برای گریز از استدلال لازم "تطویل" مقاله را بهانه قرار می دهد. او با تکیه به "گفته طلایی رفیق خروشچف" (که در اصل از کلمات قمار استالین، استاد خروشچف بود) خود را از هر استدلالی بی نیاز می داند.

۵- تا آن جا که آثار موجود سلطانزاده نزد ما نشان می دهد، این رهبر کمونیست ایرانی در هیچ جا سخنانی را که روستا به وی نسبت می دهد اظهار نداشته است. روستا می نویسد سلطانزاده "رضا خان را... یک قدم به جلو و مترقی می دانست، و این را بدون نقل قول مستقیم از آثار سالطانزاده اعلام می کند. در این مورد باید توضیحات بیشتری داد.

در آثار سلطانزاده در مورد سید ضیا الدین طباطبائی و رضاخان تنها به یکی دو نکته مبهم بر می خوریم که باید در پرتو اوضاع و احوال آن روزها توضیح (و نه توجیه) شوند.

نخست وی در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای خاور دور و نزدیک منتشره به سال ۱۹۲۲ (صفحه ۷-۱۵۶) در مورد کودتای سوم اسفند این طور اظهار نظر می کند: این وضع ناثابت [دولت] تا فوریه ۱۹۲۰ [مسلم مقصود فوریه ۱۹۲۱ است] ادامه یافت تا سرانجام گروهی از دمکرات های چپ با کمک نیروی قزاق قزوین به واژگونی اقدام کردند و قدرت را به کف گرفتند و از تصویب قرارداد ۱۹۱۹ مطلقاً سر باز زدند. وی سپس ضمن اشاره به محتویات اعلامیه سید ضیا الدین، وی و هم کاران او را به نمایندگان "بورژوازی ایران" که علیه اریستوکراسی متکی به انگلستان برخاسته اند معرفی می کند. درست است که سلطانزاده نیز مانند بسیاری از ملیون ضد اشراف و ضد انگلیسی نیز برای مذت کوتاهی فریب نیرنگ سیدضیا الدین را خورد، ولی به زودی بر حقیقت وقوف پیدا کرد، و در کتاب دیگری که در همین سال ۱۹۲۲ نشر داد، مطلب را با روشنی بیشتری تشریح کرد. وی در کتاب ایران معاصر

۱۹۲۲، (نگاه کنید به جلد ۴) می نگارد ، (سید ضیا الدین به نوبه خود اعلامیه ای انتشار داد که در تاریخ انقلاب ایران یکسند فوق العاده جالبه شمار می رود) . سلطانزاده پس از اشاره به روش محافل بورژوا دمکرات ایران در مقابل برنامه ارائه شده از طرف سید ضیا می افزاید ، "تمذیق این مطلب بسیار دشوار است " که آبی دولت سید ضیا الدین با انگلیسی ها در ارتباط بوده است یا نه ولی هم چنین می افزاید " برنامه ی دولت سید ضیا الدین تمام و کمال با منافع اقتصادی و سیاسی ایران مطابقت داشت . عقیده راسخ ما این است که فقط از راه این قبیل شیوه های جراحی با انقلاب ملی می توان کشور را به راه ترقی و تعالی و انکشاف نیروهای مولد اقتصاد ملی سوق داد . " (تاکید از خ.ش) البته اگر این سخنان سلطانزاده را خارج از فضای تاریخی آن و به تنهایی به داوری گذاریم ، آن گاه ادعای آن کسانی که سلطانزاده را به دفاع از رضا خان و کودتا متهم می کنند ، "ناحق " نخواهد بود . لکن چنین کاری نادرست است و به دور از تفکر تاریخی مارکسیستی است . نخست باید یاد آور شد که بسیاری از دمکرات های انقلابی از سید ضیا الدین به دفاع برخاستند ، مانند میرزاده عشقی و بعد فرخی یزدی از رضا خان و رضا خان و رضا شاه . حتی دکتر مصدق که از همکاری با سید سر باز زد ، در کابینه قوام السلطنه با رضا خان سردار سپه همکاری وزارت داشت . (در این مورد نگاه کنید به کتاب بهار ، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران) . مع الوصف باید تاکید کرد که سلطانزاده در همین کتاب ایران معاصر پیش از سخن در باره برنامه سید ضیا الدین می نویسد که در اثر مبارزه مردم ایران سیاست حکومت بریتانیا در ایران با شکست و ویرود شد ولذا "ناکهان چرخشی در روش" این حکومت نسبت به " همبستگی با انقلاب " پدیدار آمد . سلطانزاده در این زمینه می افزاید ، ((حال روشن می شود چرا انگلستان سیاست " انقلابی " در پیش گرفت . و از این لحظه هر جا که جنبش چپ گرانه ای شروع بشود ، انگلیسی ها می کوشند به وسیله عمال صدیق خود رهبری آن را به چنگ آورند تا به دست عناصر دارای روحیه ضد انگلیسی نیفتد . چنین تلاش هایی در روزهای کودتای فوریه [اسفند ۱۲۹۹] در تهران و در جریان حوادث خراسان در تابستان ۱۹۲۱ صورت گرفت)) . (تاکید از خ.ش) برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به ایران معاصر ، جلد چهارم اسناد) .

بدین ترتیب روشن می شود که سلطانزاده علیرغم برخی ناروشنی ها در کلامش ، کودتا را کار انگلیسی ها می دانست . ولی در عین حال خود برنامه کودتاچیان را برنامه ای مترقی به حساب می آورد . سلطانزاده در همین باره در مقاله ای که در سال ۱۹۲۸ در مجله خاور انقلابی (شماره ۴ ، ص ۹۰-۸۹) در انتقاد از مدافعین رضا شاه در شوروی و علیه حکومت استبدادی رضا شاه و سیاست اقتصادی آن نگاشت ، در مورد کودتای ۱۹۲۱ چنین اظهار نظر کرد :

((ایشان [رهبران دولت انگلستان] با ملاحظه ای که اجرای قرارداد ۱۹۱۹ غیر ممکن می نمود ، تصمیم بر آن گرفتند که از تاکتیک دیگری استفاده کنند . اینان وسایل کودتای معروف همگان را در اوایل فوریه ۱۹۲۱ فراهم آوردند ، که به وسیله سید ضیا الدین انگلوفیل شناخته شد ، که با انگلیسی ها نه در حرف بلکه در عمل مناسبات بسیار نزدیک داشت ، به مورد اجرا گذاشته شد ... سید ضیا الدین پس از وارد آوردن ضربه کوبنده خود ، به همراه رضا شاه شعارهای رادیکال چپ مطرح کرد . مشتت از فتوادل های بزرگ را دستگیر کرد و حتی برخی از هواداران انگلیس را به زندان افکند تا تغییر را معلوم دارد ، از آنان طلب وجه کرد و مانیفست متمایلی به چپ را که به اندازه کافی رادیکال بود به تصویب رساند . در این زمان اعلام داشت که این اعلامیه برای ایران کاملاً مفید است ولی مصنفین آن به هیچ وجه در فکر اجرای آن نبودند .)) (تکیه بر روی کلمات از خ.ش)

بدین سان آشکار می شود که سلطانه بین مصنفین برنامه سید ضیا الدین و مجریان ادعائی آن و خود برنامه تمیز قائل می شد ، یعنی کودتا را در اصل ناشی از تغییر تاکتیک سیاست امپریالیسم بریتانیا در این می دانست . او در واقع سیاست استعمار نو را از همان آغاز شناخت . افزون بر این ، باید گفت که اگر سلطانه در این باره دچار اشتباه ، لغزش یا عدم دقت در بیان شده است ، او تنها نیست و بسیاری دیگر ، و از جمله دولت اتحاد شوروی که ما بعد به اظهاریه وزیر خارجه اش ، چچرین ، اشاره خواهیم کرد ، به همین اشتباه دچار آمدند .

در نوشته های سلطانه ابهام دیگری وجود دارد که باز با عدم رعایت اوضاع و احوال زمان ، می تواند از طرف دشمنان مخالفان وی مستمسک قرار گیرد . وی در کتاب ایران (سال ۱۹۲۴ ، صص ۹۱-۹۰) به هنگام جانبداری از جنبش جمهوریخواهی و علیه سلطنت که در سال های ۲۴-۱۹۲۲ در ایران بر روند بود ، و رضا خان از آن حد اکثر استفاده را نیز می برد و در واقع خود را قهرمان آن قلمداد می کرد (و بدین ترتیب توانست غالب عناصر مترقی را فریب دهد) ، پس از اشاره به جلسات هفته آخر سال ۱۳۰۲ شمسی مجلس شورای ملی که در آن رای گیری به سود جمهوری و بر ضد سلطنت مطرح بود ، نوشت : ((روشن است که امپریالیست های انگلیسی نمی خواهند دولتی از ناسیونالیست ها [ملیون] را ، که بنا بر ماهیتش ضد انگلیسی خواهد بود ، اگر از راه غیر قانونی (آنتی کونستیتوسیونل) به وجود آید ، به رسمیت بشناسند . چنین وضعی ظاهراً برخی از جمهوریخواهان سوخت را وا می دارد از اعلام فوری جمهوری در گذرند . دولت جمهوری بر ارتش آفریده وزیر جنگ رضا خان تکیه خواهد داشت . خود رضا خان نه تنها بمناسبه آفریننده ارتش ملی (کشوری) ایران بلکه همچنین

سیاستمداری با ارزش از محبوبیت کلانی (کولوسالونی) برخوردار است.))

(تحریکات انگلستان که [برای مدت کوتاهی *] به استعفای رضاخان انجامید، احتمالاً قرین موفقیت نخواهد بود. بنابراین همه شواهد، ایران همان طریق ترکیه را طی می کند بورژوازی ناسیونالیست ایران خود را در راس قدرت قرار خواهد داد. در عین حال وی [بورژوازی کشوری] به مثابه طبقه حاکم کشور باید کوششی جدی به عمل آورد تا استقلال مملکت را در مقابل امپریالیست های خارجی، و مهمتر از همه در مقابل انگلستان، تقویت کند. چنین کوششی مطمئناً با حمایت نیرومند اقشار وسیع مردم روبرو خواهد شد. بدین سان در خاور قدرت نوی پدید می آید که نه تنها تاج و تخت شاهان را به خطر خواهد انداخت، بلکه همچنین به طرز جدی قدرت لاشخواران سرمایه داری جهانی را به مخاطره خواهد افکند.))

چنان که از سطور بالا هویداست سلطانزاده به نحوی از رضاخان "جمهوریخواه" و همکاران وی مانند مشیرالدوله مستوفی الممالک و غیره حمایت می کند. این نکته را در عین حال نباید از یاد بر که سلطانزاده هنگامه که احساس می کرد که حرکت رضاخان به سوی تحکیم دیکتاتوری است، از ابراز مخالفت دریغ نوریزد. زمانی که رضاخان برنامه تغییر رژیم را به سود خانواده خود و بر ضد حرکت جمهوریخواهی علناً عنوان کرد، از میان کوشندگان سیاسی ایران، افراد نادری علیه او به اتخاذ موضع اقدام کردند. در میان مشروطه خواهان سنتی دکتر ممدق به مقابله جدی با او برخاست، در حالی که مثلاً مدرس همراه روحانیون سرشناس از در حمایت رضاخان و سلطنت درآمد؛ در میان عناصر چپ، غالب کمونیست ها و حتی سوسیالیست های چون سلیمان میرزا، با تاسی به نظریات طراحان سیاست خارجی شوروی، حمایت از سلطنت پهلوی را پیشه کردند، و نادر بودند افرادی چون سلطانزاده با برگذاری میتینگ در مسکو مخالفت رو در روی خود را با تجدید حیات سلطنت و در دفاع از جمهوری بیان داشتند، آن هم در قلب کشوری که در پشتیبانی رسمی خود از رضاخان کوچکترین تردیدی به خود راه نمی داد و صفحات مجله ها و روزنامه هایش پر از تحسین از رضاخان و رژیم او به مثابه "نماینده بورژوازی ملی ایران" بود. نگاهی به مقاله "میرزا"، یعنی آقای روتشتاین، در صفحات زیر، و نیز پاره ای از نوشته های شوروی ها که در دیگر مجله های اسناد تاریخی نقل شده اند، تأیید این گفتار ماست. **

* در مورد استعفای رضاخان، سرداسپه، رجوع کنید به کتاب ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ص ۲۲۹. استعفای وی درمفاصله با انتقاداتی بود که برخی نمایندگان مجلس به قانونی گری های وزیر جنگ داشتند، برای حمایت مطبوعات انگلیس از رضاخان نگاه کنید به رستاخیز ایران مدارک، مقالات و نکات خارج از ۱۲۲۲-۱۲۹۹، گردآورنده —

وی در کتاب دیگری که به سال ۱۹۳۰ نشر داد، درباره کودتا و حوادث بعدی توضیح داد که با این که اعلامیه سید ضیاء، "رادیکال" بود، لکن نقشه انگلیس ایجاد ارتش منظم بود و افزود: ((از همین جا می توان به تمایل انگلستان برای سازمان دادن مبارزه بر ضد دشمنان داخلی و خارجی بر ضد جنبش انقلابی، به کمک ارتش به اصطلاح ملی، دست پرورده مربیان انگلیسی پی برد، زیرا که در این اعلامیه در هیچ جا سخنی از این نمی رود که این ارتش برای مبارزه بر ضد اشغال امپریالیستی، برای دفاع از ایران مستقل ایجاد می شود. همه عناصر رادیکال چپ، با نخست وزی — جدید [سید ضیاء] با احتیاط بسیار برخورد کردند، دلیل آن این بود که:

۱- گردش ناگهانی انگلوفیل سرسختی به سوی نزدیکی با روسیه [شوروی] عده ای را بر آن داشت که با برنامه سیاسی ضیاءالدین با به اعتمادی بر خورد کنند؛

۲- در مورد برنامه اصلاحات ارائه شده وی تردید جدی وجود داشت. حوادث بعدی این تردیدها را تأیید کرد. بر همگان روشن شد که سید ضیاءالدین را انگلیسی ها به جلو رانده بودند و سر نخ تمام اقدامات وی در دست انگلیسی ها بود. یک امر غیر قابل تردید بود: انگلستان مضم بود که تاکتیک جانبداری خود را نسبت به ارتجاعیون و مالکان و روحانیون تغییر دهد. لکن هنگامی که انگلیسی ها دریافتند که دست سید ضیاءالدین رو شده است و کسی به وی اعتماد ندارد، بر آن شدند که همکار وی رضا خان را علم کنند. (((۴۸)

متأسفانه سلطانزاده در این جا توضیح نمی دهد چرا خود وی در سال ۱۹۲۲ در کتاب اقتصاد و مسائل انقلاب در خاور دور و نزدیک، که پیش از این از آن یاد شد، کودتا را به "دمکرات های چپ" نسبت داد، یا در کتاب دیگرش منتشره در همان سال ۱۹۲۲، با این که "گردش به چپ در سیاست انگلستان" را ملاحظه می کند، در همکاری نزدیک سید ضیاءالدین با انگلیسی ها قاطعیت بعدی خود را ندارد. به عقیده ما سلطانزاده تحت تاثیر اوضاع و احوال روز (یا شاید حتی فشار مقامات شوروی فشاری که بعد از ۱۹۲۵ هرگز بدان تن نداد) دچار اشتباهی چند در مورد رضاخان و سید ضیاء شده بود. ولی به نظر ما این ارزیابی نادرست را نه می توان به حساب "راست روی" وی گذاشت و نه "چپ روی خیانت آمیز" نوشت. به نظر ما چنین داوری ای، دست کم، نهایت ساده گرایی، و غالباً از کینه توزی استالینی نسبت به کسی است که هرگز تن به خواری مداحی از استالین "پدر بشریت" نداد. اصل مطلب در این است

چ — اسفندیاری، چاپخانه سازمان برنامه، ۱۳۳۵، (خ.ش)

*** در مورد نطق سلطانزاده و رفتار پیش در مسکو بر ضد سلطنت پهلوی نگاه کنید به جلد ۹، اسناد تاریخی صفحه ۱۱۳.

که چرا سلطانزاده ، کسی که به سال ۱۹۲۰ در کنگره دوم کمینترن از ایجاد سوویست های دهقانی برای گذار شرق به کمونیسم سخن می گفت و دفاع از "بورژوازی ملی" را درست نمی دانست ، چهار سال بعد از حمایت از " بورژوازی ملی " ایران ، آن هم در ترکیبی از رضاخان ، شیرالدوله و مستوفی الممالک داد سخن می دهد ؛ چرا کسی که در کنگره نخست حزب کمونیست ایران از شعار انقلاب ارضی سرخخانه دفاع می کرد ، به اقدامات اصلاحگرانه نیم بند بورژوازی ایران تن در می دهد؟ به نظر ما می رسد که باید به این پرسش ها و از این گونه پاسخ گفت . ما به سهم خود به اختصار بسه این امر اشاره می کنیم .

۱- نخست این که پس از شکست انقلاب در باختر و افول جنبش انقلابی در خاور زمین ؛ سلطانزاده همانند سایر رهبران جنبش جهانی کمونیستی ، به این نظر رسید که حفظ دست آوردهای جنبش انقلابی زائیده ی جنگ امپریالیستی (اول) از وظایف انقلابیون است ، و لذا باید به تحکیم اتحاد شوروی پرداخت و تا آن جا که به شرق مربوط می شد ، باید از جناح "مترقی" بورژوازی این کشورها در مقابل جناح وابسته بسه امپریالیسم حمایت کرد . در ایران این سیاست به شکل حمایت شوروی و حزب کمونیست ایران از مستوفی الممالک و مقابله با قوام السلطنه و برادر وی وثوق الدوله تظاهر کرد . در این دوران هیچ راهی جز حمایت از جنبش انقلابی ملی (مانند جنبش جنگل در ایران) و کوشش در به دست گرفتن رهبری آن توسط حزب پرولتری نمی توانست شرق را به سوی انقلاب هدایت کند ؛ در عین حال بزرگترین ضربات را به امپریالیسم وارد آورد و در ضمن بهترین کمک به تقویت اتحاد شوروی که در محاصره امپریالیستی قرار داشت ، باشد .

۲- دو دیگر آن که - و این در ارتباط مستقیم با نکته بالا است - ، دولت اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن براین نظر بودند که می بایستی از حکومت های "بورژوازی ملی" در مقابل امپریالیسم حمایت می شد . این نظر مبتنی بر دلایلی است که به نظر ما اقناع کننده نیست . (در مورد مشخص ایران ، ما بعد به نقل قول هائی استناد خواهیم جست .)

با این همه ، هنوز یک مسئله بی جواب می ماند ، و آن این است که ، حتی اگر حمایت از "بورژوازی ملی" دمکراتیک را درست انگاریم ، پشتیبانی از رضا خان چرا؟ می دانیم که رضاخان یکی از عوامل کودتای سوم اسفند بود . این امر اگر در ماه های نخست پس از کودتا روشن نبود ، دست کم پس از صدور اعلامیه مشهور رضا خان سردار سپه ، دیگر بر کسی پوشیده نماند . رضاخان در این اعلامیه مسئولیت کودتا

→ (۴۸) سلطانزاده ، انکشاف اقتصاد ایران و امپریالیسم انگلیس ، (روسی) ، کوتو ، مسکو ، ۱۹۲۰ ، ص ۷-۲۵ (ترجمه در جلد ۸ اسناد تاریخی)

را شما به عهده گرفت و چنین قبول مسئولیت کرد: ((این] کودتا [فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تاثیر کرده باشد. این یک عقیده نبود که در تحت تاثیر افکار دیگران] مثلا سید ضیا الدین [به من تحمیل شده باشد... آیا با حضور من مسبب اصلی را جستجو کردن مضحک نیست... من از اقدامات خودم در پیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و با نهایت مباحات و افتخار است که خود را مسبب کودتا به شما معرفی می کنم...)) (۴۹)

این درست است که رضا خان سردار سپه از کودتای ۱۲۹۹ تا روز جلوس به سلطنت همواره در همه کابینه های متشکله (چه قوام السلطنه که شوری های نسبت به آن مخالفت می ورزیدند، و چه مستوفی الممالک و مشیرالدوله پیرنیا که مورد تایید شوری ها بودند) شرکت داشت (۵۰) ولی ماهیت وی و اقداماتش در سرکوب جنبش های انقلابی ایران نمی توانست بر مسئولین سیاست خارجی شوری و نه سلطانزاده پنهان مانده باشد.

اسناد وزارت خارجه دولت بریتانیا به خوبی هویدا می کنند که رضا خان، سردار سپه، در سرکوب جنبش گیلان و سایر جنبش های ضد ارتجاع - ضد امپریالیستی ایران مستقیماً دست داشت و همان طوری که خود سلطانزاده در کتاب ایران معاصر می نویسد، «مخارج این اقدامات سرکوب را انگلیسی ها تامین می کردند». گزارش مسترنورم - وزیر مختار بریتانیا در تهران، به لرد کرزن وزیر خارجه آن کشور در ۲۶ اوت ۱۹۲۰ (۵۱) معلوم می دارد که ۵۰۰ هزار تومان وام بانک شاهنشاهی به دولت ایران برای تامین مخارج دیویزیون قزاق به سرکردگی رضا خان علیه انقلابیون گیلان بود. گزارش نظامی دیگری از سفارت بریتانیا به وزارت خارجه آن کشور (به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۱) (۵۲) می نویسد «وزیر جنگ [رضا خان] هنوز در رشت است و شما به عملیات برضد جنگلی ها ادامه می دهد». «این حقایق و واقعیات دیگری از نوع توقیف مطبوعات چپ در آن زمان در تهران که سیاست مستعمراتی انگلستان را مورد حمله قرار می دادند، و به همین سبب، زیر نظر مستقیم رضا خان وزیر جنگ توقیف می شدند، نمی توانست از چشم سیاست خارجی شوری و نیز سلطانزاده پوشیده مانده باشد».

سر پرسی لورن (SIR PERCY LORAIN) سفیر بریتانیا در ایران، در ۲۰ فوریه ۱۹۲۲، طی گزارشی به لرد کرزن نوشت «من در ذهن سردار سپه نظر منجمدی (FIXED IDEA) در باره خطر شوری یافتم و قادر نشدم آن را برطرف کنم». (۵۳) ولی علیرغم همه این ها دولت شوری در اواخر فوریه ۱۹۲۴ [چند ماه قبل از

(۴۹) ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۳، ص ۶-۱۸۴ (۵۰) همان کتاب.

انتشار کتاب ایران سلطانزاده [طی تلگرافی به مجلس شورای ملی ایران اظهار امیدواری کرد که خلق ایران تحت "رهبری خردمندان سردار سپه به زندگی نوی" دست یابد (۵۴) - و روزنامه ایزوستیا در شماره ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ ، درباره سلسله جدید پهلوی در ایران این گونه اظهار نظر کرد : *

((در ۱۹۲۱ دیکتاتوری بورژوازی ملی رضا خان پدید آمد . این دیکتاتوری طی سال های متعاقب از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ مسائل مورد اختلاف را با فئودال های مرزنشاهی حل کرد ، معاهده ۱۹۱۹ را ملغی کرد . مالیات های گمرکی حوالی مرزهای شوروی را که در سال ۱۹۲۰ وجود داشت ، از میان برداشت و با ظفر مندی علیه همه درخواست های انگلستان مبارزه کرد ... و در نتیجه [زمین های فئودال ها] به دست تجار افتاد ، شیوه های کشت فئودالی مضمحل شد و پیشرفت های خردگرایانه [راسیونل] در اقتصاد روستائی پدید آمد ... بر ویرانه های سلطنت نیمه فئودال قاجار ، امروز سلطنت جدید رضا خان ، با ایده های نو اجتماعی ، استوار است ... سیاست انگلستان خواهد کوشید از هر فرصتی بدین منظور استفاده کند تا سلسله جدید را به طرز فکر بریتانیا متقاعد کند ، ولی چنین تلاش هایی در آتیه نزدیک محکوم به شکست است .))

ما به این مسئله مفعلا خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که نه تنها سلطانزاده دچار این اشتباه نبود و این "جناح راست" حزب کمونیست ایران بود که از رضا خان به مثابه " سردار ملی " و " قهرمان ملی " یاد می کرد ، بلکه سیاست خارجی اتحاد شوروی همین مثنی را تعقیب می کرد . رضا روستا می نویسد که کنگره دوم حزب کمونیست این روش " راست روانه " "چپ روان" دیروز را محکوم کرد . این اظهار نظر روستا یا از روی بی اطلاعی است یا بر اساس عناد ؛ در هر دو حالت گناهِش بخشودنی نیست . همه کسانی که به اسناد کنگره دوم رجوع کرده اند به نیکی بر این آگاهند که سلطانزاده از مبتکران نه فقط برگذاری کنگره دوم ، که همچنین تهیه کنندگی اصلی ترهای مصوبه این کنگره بود . و اگر کنگره دوم دفاع از رضاشاه را محکوم کرد ، در واقع این کار تحت تاثیر نظریات انتقادی سلطانزاده نسبت به کمینترن و سیاست خارجی شوروی و کسانی چون "میرزا" (روتشتاین) انجام داد .
و اما باز هم در مورد این "چپ روی" ، کامبخش مورخ حزب توده بدین امر اشاره

- British Foreign Office Documents: F.O. C 4923/56/34/26.8.1920 (۵۱) →
 F.O. E 286/34 22.10.1921 (۵۲)
 F.O. E. 4712/6/34 (۵۳)
 F.O. E 340 /340/34 (۵۴)
 F.O. 371/11481 * به نقل از ترجمه انگلیسی در اسناد وزارت خارجه بریتانیا

می کند و آن را " اشتباه همه گیر" آن زمان می داند و از اشاره به این کلمه سلطانزاده نیز به این " بیماری" دچار بود در بیخ نمی ورزد (۵۵).

حال ببینیم آیا این اتهام که باز به رونویسی از مورخان شوروی ، چگونگی ایوانووا ، وارد می آید ، در مورد سلطانزاده درست است یا نه ؟ برای دانستن این امر بهتر است به صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران و عین سخنان سلطانزاده رجوع کنیم .

سلطانزاده از جمله در این کنگره اظهار داشت ((در حال حاضر در ایران [حالت] انقلابی وجود ندارد ، زیرا توده ها به طور کلی در جنبش انقلابی شرکت نمی جویند . شعارهایی که اکنون باید به سود انقلاب عنوان کرد عبارتند از مبارزه برضد انگلستان ، مبارزه برضد دولت شاه و مبارزه برضد خان ها و زمینداران بزرگ . حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود ، انقلاب در ایران به پیروزی نخواهد رسید .)) (جلد ۴ ، ص ۶۰-۵۹)

از نقل قول بالا کاملاً آشکار است که سلطانزاده حتی در شرایطی که در شمال ایران جمهوری سوسیالیستی ایران مستقر بود ، بر این نظر نبود که اوضاع انقلابی است ، زیرا توده ها در جنبش شرکت نداشتند ، وی نه سخنی از انقلاب سوسیالیستی به میان آورد و نه برنامه چپ روانه . (توضیح این که برنامه مصوب کنگره انزلی (جلد ششم اسناد ، ص ۱۰۵-۹۴) برنامه ای بود که در صورت کشیده شدن ایران به مدار انقلاب جهانی با گسترش آن انقلاب به کل شرق معنی داشت و با همین دید نیز تنظیم شده بود) تنها موضع وی که از جانب مخالفان وقت و کنونی او عنوان شده است این است که وی هوادار انقلاب ارضی و جلب حمایت توده های دهقانی بود . ما قبلاً با نقل قول از کتاب ایران وی بدین مطلب اشاره بردیم و دیدیم که نه تنها عده ای از سران حزب کمونیست ایران بلکه حتی در اتحاد شوروی نیز رهبران برجسته چون ارژونیکدزه با طرح شعار انقلاب ارضی مخالفت می ورزیدند . در این مورد خواننده را همچنین به خلاصه صورت جلسات کنگره نخست حزب کمونیست ایران رجوع می دهیم که در آن یکی از سخنرانان به نام ابوجف (عوضاف) اظهار داشت که بورژوازی ایران چه در شمال و چه جنوب ضد انگلیسی است (امری که درست نبود) و اضافه کرد که "از طریق تبلیغات فعال می توان زمینداران شمال و همچنین بورژوازی و دهقانان را نیز به مبارزه برضد امپریالیسم انگلستان کشاند " . و بدین سبب " نباید علیه مالکان ارضی و بورژوازی اقدام کرد." اگر این عوضاف و ابوجف یک نفر باشند (که ما احتمال می دهیم چنین باشد و این تفاوت در نام حاصل دگرنگاری از فارسی به روسی و سپس به

آلمانی باشد) آن گاه روشن می شود که جناح مخالف سلطانزاده در حزب کمونیست — که سیروس آخوندزاده در میان آنان بود، به خاطر همکاری با میرزا کوچک جنگلی — حتی جاضر شده بود که از اصلی ترین شعار انقلاب دمکراتیک در بگذرد. این امر راهم چنین میکائیل پاولویچ در کتاب پیش گفته اش متذکر می شود. وی می نویسد که برخی از کمونیست های ایرانی با انقلاب ارضی مخالف بودند و می خواستند انقلاب تنها به مبارزه علیه انگلیسی ها و احمد شاه محدود کنند. خود پاولویچ این نظر را رد کرده، نظر سلطانزاده را تایید می کند. (۵۶)

لذا نمی توان سلطانزاده را به خاطر طرح درست شعار ارضی "چپ رو" دانست بلکه باید مخالفان وی را در مسئله ارضی و مقابله با مالکان ارضی، به راستی "راست" به حساب آورد. به نظر ما مطلب روشنتر از آن است که توضیح بیشتری بطلبد. حال باید دید چرا این "چپ روی" به سلطانزاده نسبت داده می شود؟ و نیز چرا و چگونه اختراع شد؟

به نظر ما آن "تاریخنکاری" که برای حزب کمونیست ایران در زمینه جناح "راست" و "چپ" می تراشد و می کوشد سیاست حمایت از رضاخان را بدان ها نسبت دهد، تلاش در این است که سیاست معینی را که از روی اشتباه، و چه بسا به خاطر حفظ منافع معینی (مثلا حفظ "سوسیالیسم" در یک کشور)، از رضاخان و رضاشاه پشتیبانی می کرد، در زیر پرده استتار بپوشاند؛ ولی خوشبختانه حقایق تاریخی آن چنان درخشندگی لوئ ناپذیری دارند که سرانجام از همه پرده های استتار گذشته چشم های حقیقت نابین را نیز خیره می کنند.

ما در سطور بعد خواهیم کوشید نشان دهیم که بر خلاف ادعای "مورخان" رسمی سیاست حمایت از رضاخان سردار سپه و رضاشاه ناشی از ارزیابی نادرست کمینترن و حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و گناه آن را نمی توان به حساب حزب کمونیست ایران نوشت؛ اگر چه باید به آن کمونیست هایی که از چنین سیاست نادرستی پیروی کردند — رحمانه انتقاد کرد.

نخست باید یادآور شد که در مورد ماهیت کودتای سوم اسفند مسئولان سیاست خارجی شوروی دچار کوچکترین ابهامی نبودند و می دانستند که این توطئه به دست و به سود امپریالیسم بریتانیا صورت می گرفت. هفته نامه سوویت راشیا نشریه رسمی دولت شوروی به زبان انگلیسی، در شماره ۵ مارس یعنی در حدود دو هفته پس از انجام

(۵۶) میکائیل پاولویچ، انکشاف اقتصادی و مسئله ارضی در ایران (۱۹۶۱-۵۹ آلمانی و ۳۱-۲۹

روسی) Pawlowitch, M. Die Oekonomische Entwicklung und Die Agra-frage in Persien, Leipzig, 1921, Ekonomiêskoje Razvitije i Agrarnije Vopros v Persii, Moskva, 1921

کودتای سید ضیا - رضاخان (۵۷) ، پس از اشاره به مندرجات مطبوعات لندن ، دایر بر این که کودتای نامبرده به منظور مقابله با "خطر بلشویسم" در ایران ترتیب داده شده بود ، و از آن جا که این کودتا "یک امر داخلی" ایران است دولت انگلستان در آن دخالتی نخواهد کرد ، به صراحت نوشت هدف از این "امر صرفا داخلی" این است که مردم ایران را نیز (مانند مردم مصر و هند و ایرلند) در جرگه همان "آزاد مردان" مورد نظر وینستون چرچیل در آورد ، و به عبارت ساده این که این کودتا را انگلیسی ها به منظور تأمین سیادت خویش و اسارت مردم ایران ترتیب داده بودند . پس معلوم نیست چرا اگر کودتای سوم اسفند به دست ما مورین بریتانیا ، و برای دفاع از منافع آنان بر ضد توسعه بلشویسم صورت گرفته بود ، مصنفان و مجریان سیاست خارجی شوروی در جهت تقویت حکومتی در ایران قدم بر می داشتند که ، علیرغم خروج سید ضیا الدین ، هم چنان از طریق رضا خان و سپس رضا شاه در جهت تأمین منافع امپریالیست های انگلیسی گام می گذاشت ؟ ما قبلا اشاره کردیم که بودجه مالی سرکوب قیام های مردمی در ایران به دست سرلشگر قزاق را بریتانیا تأمین می کرد . خواننده هم چنین می تواند به نامه روتشتاین سفیر شوروی در تهران [اسناد] ، جلد یکم ، ص ۹-۸۲] به میرزا کوچک جنگلی رجوع کند که طی آن سفیر شوروی از میرزا می خواهد به نبرد علیه دولت مرکزی خاتمه دهد زیرا دولت متبوع وی انقلاب را در آن دوران درست نمی دانست . اسناد دیگری بر خط "تعطیل انقلاب" در ایران پرتو می افکند .

بنا بر گزارش سفارت بریتانیا در ایران به وزارت خارجه آن کشور در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ کنسول روسیه شوروی در رشت به ملاقات میرزا کوچک جنگلی در کما رفت تا کوشش واپسینی برای تأمین صلح بکند . ولی کوشش های وی قرین موفقیت نبود ؛ میرزا حاضر به صلح با دولت مرکزی نبود . (۵۸)

سند دیگری نشان می دهد که همین کوشش ها برای "آرام کردن" خالوقربان واحسان الله خان (جناح "چپ" جنگل) صورت می گرفت و ، موفقیت روبرو شد . گزارش سفیر بریتانیا از تهران روشن می کند که در حالی که میرزا هنوز در جنگل به مقاومت علیه لشکر قزاق رضا خان ادامه می داد ، در اثر وساطت کنسول شوروی در رشت "احسان الله خان پس از آشتی با وزیر جنگ [رضا خان] به انزلی بازگشته است و اکنون چون فرد مستقلی در شهر اقامت دارد ، و هیچ گونه شرکتی در فعالیت های سیاسی ندارد] و [کنسول روسیه در رشت به هر تبعه ی روسیه که در خدمت کوچک خان بوده است ، یا هنوز هست ، به شرط آن که خود را به کنسول گری روسیه در رشت معرفی کند ، عفو اعطا خواهد کرد . کنسول آذربایجان شوروی در رشت نیز اعلامیه مشابهی در

(۵۷) سوویت راشیا (نشریه انگلیسی دولت شوروی) ، *Roviet Russia* , March 5, 1921, p. 235.

(۵۸) F.O. E 285/295/34

مورد اتباع خود صادر کرده است" (۵۹) .
 سند دیگری به تاریخ اول نوامبر همان سال می افزاید که افراد خالو قربان که از
 میرزا جدا شده ، به دشمن پیوسته بودند، به درون لشکر قزاق جذب شدند و خالو قربان
 نیز به درجه سرهنکی "مفتخر شد" (۶۰) .

بدین سان روشن است که مجریان سیاست خارجی شوروی به دلایلی که اکنون مورد
 بحث ما نیستند تنها از حمایت از انقلاب کیلان سر باز زدند بلکه کوشیدند سرکردگان
 آن را با لشکر قزاق رضا خان ، ایجاد کننده آرامش و سکوت کوپستانی ایران "آشتی"
 دهند .

اسناد دیگری روشن می دارند که دولت شوروی به مناسبت اهمیتی که برای عقد
 قرار داد تجاری معروف با انگلیس قائل بود به این توافق ضمنی با بریتانیا رسید
 که حتی از تبلیغات ضد انگلیسی و حمایت از نیروهای انقلابی در شرق دست بکشد . این
 شرط دولت انگلستان برای عقد قرارداد تجاری در آن زمان به طور وسیعی در مطبوعات
 منتشر شد ، و کراسین نماینده شوروی طی مصاحبه‌ای از جمله اظهار داشت " ما حاضریم
 این شرط را تنها بر اساس رعایت متقابل آن ، و آن هم پس از آن که کمیسیون
 ذیصلاحی تمام شرایط و همه مسائل پیچیده سیاسی مربوط را تعریف کرد ، بپذیریم" (۶۱)

(در مورد جنگل نگاه کنید به بحث مفصل ما در کتاب سابق الذکر C. Chaqueri
 L'Union Soviétique et Les Tentatives de Soviet en Iran, Antidote)

ما بعدا نشان خواهیم داد که عده‌ای از رهبران شوروی، و به ویژه تروتسکی ،
 هوادار این نظر بودند که انقلاب در شرق وجه المصلحه عقد قرار داد تجاری و تفاهم
 با انگلستان قرار گیرد . برای تایید این نظر کافی است به سند دیگری استناد کنیم
 این امر از یکی از اسناد سری وزارت خارجه بریتانیا (به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۲۳ ،
 شماره ۱۲۱۹) در گزارشی که یکی از جاسوسان آن دولت از صورت جلسات کمیته " به
 عاریت" گرفته بود ، نیز هویدا است . خلاصه این گزارش به شرح زیر است :

"یک بولتن سری بخش خاورمیانه کدیساریای امور خارجی شوروی در ژوئیه ۱۹۲۳ اشعار
 می دارد که بخش خاورمیانه بین الملل کمونیست ، در نشست ۱۶ ژوئیه همان سال خود
 تصمیم زیر را که به تصدیق کمیته‌ای اجرائی کمیته‌ترین نیز رسید ، اعلام داشت . "بنا
 توجه به وضع در حال تغییر ایران ، که ناشی از فعالیت عمال انگلستان است ، انگلیس
 که می کوشد ایران را به زیر نفوذ خود در آورد ، بخش خاورزمین فعالیت انگلستان

(۵۹) F.O. E 445/286/34; 5.11.1921

(۶۰) F.O. E 293/285/34

(۶۱) Soviet Russia , Feb. 12, 1921, pp. 164-165 سوویت راشیا

در این مورد [تبلیغات ضد شوروی] را تخطی از وعده‌ای می‌داند که آن دولت طی یادداشت ۱۳ ژوئن داده بود، دایر بر این که بر ضد روسیه شوروی به پروپاگاندا دست نزنند. با توجه به این امر بخش‌خاورزمین از بین الملل کمونیست اجازه می‌خواهد به کار خود در آسیا و به ویژه در ایران از برای مقابله با کار انگلیسی‌ها ادامه دهد. " همین جاسوس انگلیس که اصل سند را به عاریت گرفته بود، در گزارش می‌افزاید که به حزب کمونیست ایران اجازه داده می‌شود با تمام قوا به تحریک محصولات انگلستان در ایران، بین النهرین، و عربستان کمک برساند، و این کار کارزار تحریم تحت نظارت سلطانزاده انجام خواهد گرفت. از این سند آشکار می‌شود که بین شوروی و بریتانیا، همان طور که از اظهارات کراسین بر می‌آید، توافق شد که اگر انگلیسی‌ها بر ضد شوروی به تبلیغ نپردازند، شوروی (و متاسفانه کمینترن نیز) بدین کار اقدام نخواهد کرد؛ تنها پس از عهد شکنی انگلیس است که کمینترن (و آن هم به طوری که معلوم است زیر فشار بخش‌خاورزمین است) که آرتیس سلطانزاده مسئولیت آن را داشت (تصمیم به ادامه مبارزه بر ضد امپریالیسم بریتانیا در ایران و سایر نقاط همسایه اش می‌گیرد).

بر این نهج، بدون تردید واضح می‌شود که جناح "راستی" در حزب از رضا خان حمایت نمی‌کرد، بلکه سیاست عمومی کمینترن و شوروی در اشتباه بود. ولذا ادعای کامبخش، مورخ حزب توده، دایر بر این که جناح "راست" با تزه‌های ویژه خود به کنگره [دوم] آمد "درست به نظر می‌رسد (۶۲)، به ویژه این که این مورخ حتی منابع نقل قول‌های خود را در این مورد ذکر نمی‌کند. وی در همین جا می‌افزاید که "سیاست ملی شناختن رضا خان در حزب ریشه عمیق دوانده بود." اردشیر آواسیان به نوبه خود باقرزاده، جلیل زاده، و سرتیپ‌زاده راهبران جناح "راست" و "حامی" رضاخان معرفی می‌کند (۶۴).

(۶۲) در مورد سیاست دولت شوروی در انصراف انقلابیون ایران از ادامه انقلاب و تقویت حکومت "ناسیونالیست" نگاه کنید به کتاب لوئی فیشر *Fischer, L. Soviets in World Affairs, Vol. I, London, 1932, pp. 288-91, 428-432, 470.* و همچنین دیگر کتاب‌وی *Men and Politics, N.Y., 1941, pp. 136-137.* توجه خواننده به این نکته جلب می‌شود که لوئی فیشر از همکاران نزدیک چرچیل و کاراخان مسئولین وزارت خارجه شوروی بود، و چنان که در مقدمه کتاب نخست می‌گوید مطالب آن را بر اساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که مسئولان فوق‌الذکر در اختیار وی گذاشته بودند. همچنین این که کتاب قبل از انتشار به نظر کاراخان رسیده بود. مطالب وی در مورد ایران بر اساس اطلاعاتی تنظیم شده بود که روتشتاین در اختیار وی

تا آن جا که ما اطلاع داریم هیچ یک از افراد نامبرده از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نبودند . مشهدی کاویان که از اعضای با سابقه‌ی حزب بود ، در یکی از شماره‌های بعدی مجله دنیا اظهارت آوانسیان را مورد تردید قرار می‌دهد و می‌نویسد این که رهبری حزب کمونیست ایران در زمان "مغازله" با رضاخان به عهده افرادی چون سرتیپ زاده بوده است نادرست است ؛ وی همچنین تایید می‌کند که سرتیپ زاده "شخص خود را به تشکیلات اجتماعون - عامیون منسوب می‌دانست . سرتیپ زاده در حزب کمونیست ایران فعالیت درخشانی انجام نداده است" (۶۵) . کامبخش در مورد جناح راست تصریح می‌کند (هم چنان بدون ذکر ماخذ و مدرک) که " برخی از رهبران حزب کمونیست ایران قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان نبودند ، مرزهایی را که پروسه روی کار آمدن رضا شاه را طی می‌کرد نمی‌دیدند ، به موقع متوجه تغییرات ماهوی حکومت رضا شاه نشدند ، لذا با برخورد دکماتیک خود دچار اشتباهات بزرگ شدند . " کامبخش در همین مقاله می‌افزاید " این که رضا شاه از بدو ورود به صحنه سیاست از چه مراحل عبور کرده است را تشخیص نمی‌دادند ، فرق این مراحل را نمی‌دیدند ، رضا خان و رضا شاه برایشان یکسان بود " (۶۶) (تاکید همه جا از خ.ش)

چ — گذاشته بود . همین فیشر می‌نویسد روتشتاین رضاخان سردار سپه را تشویق کرد به گیلان لشکر کشی کند و "روسای قبایل" و به ویژه شخصی به نام کوچک خان را ، که از گرجستان [دولت سوویت گرجستان] کمک می‌گرفت ، سرکوب کند . (۶۲) کامبخش ، همان کتاب ، ص ۲۸ . همه این نقل قول ها بدون ارائه مدرک است . این بدون تردید همان "جدی ترین" ، "علمی ترین" تاریخ نگاری است که احسان طبری در سرسخن کتاب کامبخش به نویسنده کتاب ، یعنی "مورخ انقلابی ، پروسواس و با وجدان" حزب توده نسبت می‌دهد . . . همان کتاب ص ۹ . در مورد "خدمت" آقای کامبخش به نهضت چپ ایران نگاه کنید به مقدمه جلد پانزدهم اسناد تاریخی ، و نیز نامه‌ی یکی از رهبران حزب توده به کمیته مرکزی آن حزب بر ضد مدیحه سرائی طبری پیرامون "خدمات" کامبخش . این نامه در جلدهای آتی اسناد به چاپ خواهد رسید .

(۶۴) دنیا سال ۲ ، شماره ۱ ، و نیز جلد یکم اسناد ، ص ۴۵-۱۲۹

(۶۵) دنیا سال ۳ ، شماره ۴ ، و نیز جلد نخست اسناد ، صفحه ۱۴۶ . در مورد دقت و سندیت این خاطرات کافی است منیاب مثال خاطر نشان کنیم که آوانسیان در یکی از آن ها (دنیا سال سوم ، شماره ۱) می‌نویسد " در سال ۱۹۳۰ ، سه نفر از کارگران ، حجازی ، شرقی و شعبان در کنگره اتحادیه‌های کارگری [پروفینترن] شرکت داشتند ، ولی واقعیت این است که حجازی در سال ۱۹۲۸ در زندان رضاشاه به قتل رسید . در مورد خبر قتل وی نگاه کنید به این سند کمینترن ،

خواننده توجه دارد که حتی " مورخی " چون کامبخش ۵۰ سال پس از این حوادث بر این نظر است که رضا خان اوایل سال های ۱۹۲۰ با رضا خان اوایل همین سال ها متفاوت بود. آیا این سخن را نباید بدان تفسیر کرد که رضا خان در آغاز عامل انگلیس نبود ، ولی رضا شاه به عامل آنان بدل شد . و گرنه باید پذیرفت که ماهیت رضا خان از آغاز تا آخر یکسان بود . روشن است که رضا شاه با رضا خان تفاوت هائی داشت ، ولی این ها تفاوت های ماهوی و اساسی نبودند .

واقعیت این است (و سلطانزاده در تمام آثار خود پس از سال ۲۵-۱۹۲۴ بر روی آن تأیید می ورزد) که رضا خان از همان روز نخست کودتا عامل بریتانیا بود . اسناد وزارت خارجه انگلستان که ما پیش از این بدان ها استناد جستیم ، این نکته را به روشنی اثبات می کند . کاری که کامبخش می کند این است که نه جناح " راست " بلکه سیاست حمایت شوروی از رضا خان را که در تمام دوران سلطنت اش حتی تا پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ادامه یافته (و با مخالفت شدید سلطانزاده روبرو شد) توجیه کند . در مورد جناح راست یا چپ در حزب این را باید گفت که تا آن جا که تحقیقات ما اجازه می دهد در مورد رضا خان جناح بندی دقیقی وجود نداشت . شاید هنوز باید بدنبال اسناد دیگری گشت که به هر حال در اصل مطلب یعنی ارزیابی نادرست کمینترن از رضا خان و مسئله همکاری با " بورژوازی ملی " در ایران و سایر کشورهای خاور (چانکایچک چین ، کمال آتاتورک ترکیه ، رضا خان ایران و غیره) تغییری نخواهد داد . به هر تقدیر ، حتی اگر جناح راستی هم بوده باشد ، نماینده آن سلطانزاده که آقای روستا به او می تازد ، نبود ، بلکه همان سیروس آخوندزاده و دیگرانسی هستند که پس از نشست باکو در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران ، به زور حزب کمونیست آذربایجان و با حمایت ارژونیکدزه و استالین اکثریت را به دست آوردند ، و حتی سلطانزاده و رفقایش را از حزب کمونیست اخراج کردند .

نادری در مقاله ای که در مورد نیک بین در مجله دنیای نگاشت (۶۷) تصریح می کند که مغالطه حزب کمونیست با رضا خان تا آن جا پیش رفته بود که قرار بود سیروس آخوندزاده (۶۸) به عنوان نماینده حزب با رضا خان ملاقات کند . وی می افزاید این

↳ — شوقی هم اصولا کارگر نبود (دنیای ، سال ۱۱ ، شماره ۲ ، ص ۲۲)

(۶۶) کامبخش ، همان کتاب همص ۳۹-۴۰ ، طبیعی است که رضا خان با رضا شاه تفاوت هائی داشت ، ولی این ها ماهوی نبودند . رضا شاه جیله گرتر ، نیرنگریزتر و وضع مستحکمتر ، و دستش باز شده بود .

(۶۷) نادری - دنیای سال ۱۱ ، شماره ۳ ، ص ۵۳

(۶۸) در این جا جالب است توجه خواننده را به این ادعای رضا روستا جلب کنیم که

ملاقات به سبب یورش رضا شاه به حزب کمونیست صورت نپذیرفت. منشاء این سیاست چه بود؟ اردشیر آوانسیان به این پرسش ما پاسخ می دهد - وی در مقاله ای که در مجله دنیا در مورد دانشگاه "کوتو" نگاشت متذکر شد که در ملاقاتی که بین برخی کمونیست های ایران و سفیر وقت شوروی در تهران، شومیاتسکی، که از تیرماه ۱۳۰۲ (ژوئن ۱۹۲۳) به ایران وارد شده بود، دست داد، سفیر شوروی رضاخان را شخصی "مترقی" ارزیابی کرد. مسلم است که این نظر شخص سفیر نبود و بازگو کننده ی سیاست خارجی شوروی در ایران بود (۶۹). به نظر ما اشتباه اساسی را شوروی همان زمانی مرتکب شد که حمایت از "بورژوازی ملی" و نه انقلابی را برگزید. عده ای ناسیونالیست ممکن است بر این نظر باشند که "شوروی به انقلاب ایران خیانت کرد" یا این که "بدنبال منافع تنگ نظرانه ملی" خود رفت. این نظر اگر به آنتی کمونیسم آلوده نباشد و یا رونیومی سرسوی ازمورخان امپریالیستی نباشد، دست کم ناشی از تفکر تنگ نظرانه "ملی" راستگرایانه است. مارکسیست ها وظیفه دارند بر مسئله انقلاب در ایران همچون مسئله انقلاب در دیگر کشورهای آسیائی، به مثابه جزئی از انقلاب جهانی بنگرند و معیار آنان تنها می تواند این باشد که آیا این یا آن ستراتیژی در جهت توسعه انقلاب جهانی و تضعیف امپریالیسم هست یا نه؟ هر معیار دیگری غیر تاریخی و ضد مارکسیستی است. به نظر ما اتحاد سیاست همکاری با "بورژوازی" در این کشورها و مصالحه موقتی با بریتانیا به امید انقلاب در غرب، تصمیمی نادرست بود. واقعیت نیز بعدها عدم صحت این ستراتیژی را نشان داد (انقلاب در چین، ویتنام، کوبا و غیره، و شکست انقلاب در غرب). افزون بر این، در مورد ایران حتی در انتخاب "نماینده" این بورژوازی کمینترن و حزب کمونیست شوروی دچار اشتباه بزرگی شدند و رضا خان مسلما نماینده این "بورژوازی ملی" ایران نبود. بر عکس هنگامی که

— آخوندزاده و آمانلیم را که قرار بود با رضا شاه ملاقات کنند "جناح مترقی" می داد و سلطانزاده و رفقایش را "راست رو" می نامد. دنیا، سال ۲، شماره ۴، ص ۷۰. (۶۹) دنیا، سال ۹، شماره ۴، در مورد نظرات موافق شومیاتسکی درباره رضاخان نگاه کنید به مقاله او که به امضای "چرونی" در مجله بین الملل کمونیست چاپ شده بود که عنوان آن در یادداشت شماره ۸ ذکر خواهد شد.

(۷۰) برخی ممکن است بر ما ایراد بگیرند که پس از طرد سید ضیا، حکومت رضاخان نبود و کسانی چون قوام، مستوفی الممالک و مشیرالدوله نخست وزیر ایران بودند. ولی چنین نظری ساده لوحانه است، زیرا واقعیات تاریخی نشان می دهد که تعیین کننده ی اوضاع سیاسی ایران در آن زمان مستوفی و پیرنیا نبودند و نه حتی قوام. سیاست اصلی کمترش پله ای اختناق و تامین "صلح و آرامش" با کارگزاران بریتانیا از طریق رضا خان پیش



سال‌ها بعد نمایندگان راستین منافع ملی مردم زحمتکش ایران وقش‌های میانی غیر وابسته به اقتصاد امپریالیستی، یعنی دکتور ممدق، در رأس جنبش ضد امپریالیستی قرار گرفت، شوروی و عمال سیاست خارجی آن، حزب توده، هر چه که در توان داشتند برای خرد کردن او به کار گرفتند. این برهه‌ای بود از اعمال نه‌یک سیاست سوسیالیستی جهانی، بل، کارست‌سیاسی "ملی" تنگ‌نظرانه حکومت شوروی که سال‌ها پیش از انقلاب جهانی را رها کرده، همه چیز را در خدمت توسعه نفوذ "ملی" خود می‌خواست.

نگاهی به اسناد بیفکنیم.

چچرین وزیر خارجه اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۲۱ در مورد حکومت رضا خان که (۷۰) از شر بدنامی سید ضیا الدین رها شده بود چنین اظهار نظر کرد، ((در ۲۲ ژانویه [۱۹۲۱] رفیق روتشتاین به عنوان سفیر نام‌الاختیار [حکومت] شوراها در ایران منصوب شد. کاراخان معاون چچرین کابینه جدید انگلوفیل را آگاه کرد که آذربایجان سرخ زمانی نیروهای خود را از گیلان... فرا خواهد خواند که نیروهای انگلیسی نیز از ایران بیرون کشیده شوند. کابینه انگلوفیل افتتاح مجلس را به تعویق انداخت. در ۲۱ فوریه رضا خان [دولت] را واژگون کرد. دولت جدید سید ضیا الدین قرارداد ایران و انگلیس را ملغی کرد و برنامه وسیعی را از برای اصلاحات طرح کرد. در همان روز روسیه سرخ معاهده‌ای به امضا رساند که از همه آثار سیاست‌ستمرانه‌ی تزاری در ایران میرا بود... لکن کابینه سیدضیا الدین به این علت که، علیرغم همه این اقدامات هنوز انگلوفیل مانده بود، دیری نپائید. از آن زمان تا کنون مشاوران نظامی انگلستان از کار برکنار شده‌اند، در ۱۸ سپتامبر مشاور مالی بریتانیا ایران را ترک گفت. تفنگداران جنوب (اس-بی-آر) که افسران آن انگلیسی بودند نیز مرخص شدند. در ۳۰ اکتبر جبهه گیلان منحل (لیکی...ده) شد (((۷۱). این نقل قول نشان می‌دهد که این حزب کمونیست ایران نبود که "قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان" نبود، بلکه مسوولان سیاست خارجی شوروی نتوانستند ارزیابی درستی از اوضاع و احوال ایران و تغییرات آن و رضاخان اقدامات وی کسب‌کنند و به موقع سیاست انگلستان را دایر بر برکناری سیاستمداران

→ می‌بردند. در این مورد کافی است به کتاب ملک الشعرا، یها رتاریخ حزب سیاسی رجوع کرد.

(۷۱) یک سال دیپلماسی شوروی در خاورزمین *Une Année Diplomatie Soviétiste en Orient; Inprecorr, Ed.F., NO, 17, 23.11.1921, p. 103.*

و نیز *The Revolutionary Movement in Iran, Ibid, pp. 1064-67.*

سنتی هوادار خویش از صحنه سیاسی ایران و جانشینی مهره‌ای نو چون رضاخان را بیه درستی دریابند . (درواقع تنها کسی که تا حدی تغییر جهت سیاست بریتانیا را بیه سوی "انقلاب" به عنوان تاکتیک جدید دریافت ، همان سلطانزاده بود .) سند دیگری این نظر را تایید می کند .

چچرین در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۱ طی نامه‌ای به استالین نوشت که "حکومت شوروی نمی بایستی تنها خود را به حمایت سیاسی از جنبش‌های رهاشی‌بخش ملی در خاورزمین محدود کند ، بلکه الزام آور است که حکومت‌های ملی جوان را کمک کند تا اقتصاد خود را انکشاف بخشند و کادر تربیت کنند". (تاکید از خودش) چچرین ضمن اشاره به نتایج مثبت این خط مشی در مناسبات با افغانستان، مغولستان و ایران (که در آن زمان قوام نخست وزیراش و رضا خان سردارسپه همه کاره‌اش بودند) به استالین نوشت که "همان سیاست را می بایستی در مورد ترکیه نیز به مورد اجرا می گذاشتند". (لنین نیگز در نامه خود به استالین (مورخ ۲۰ نوامبر) چنین اظهار نظر کرد ، ((رفیق استالین رونوشت پاسخ خود به چچرین را لطفاً برای من ارسال خواهید داشت ؟ به نظر من حق با وی [چچرین] است)) (۷۲) . در این مورد ما به نامه روتشتاین به میرزا کوچک خان نیز اشاره کرده‌ایم . لنین در نامه ای به چچرین وزیر خارجه شوروی از شکایت روتشتاین از "باکو" ، یعنی دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی سخن می راند و این می رساند که این دفتر و جناح قفقاز (استالین و ارژونیکدزه) با سیاست روتشتاین در ایران توافق نداشتند . به هر حال، لنین خود در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۲۱ به روتشتاین نوشت ، در مورد سیاست وی در ایران چنین اظهار نظر کرد : ((فکر می کنم که با سیاست محتاطانه شما در ایران کاملاً موافق باشم . من هنوز سخن "طرف دیگر" [ظاهراً دفتر باکو] را شنیده‌ام، ولی به نظرم می رسد که دلایل اساسی شما غیر قابل رد باشند . آیا شما می توانید رساله‌ای در مورد ایران بنویسید تا ما بتوانیم همه درباره موضوعی چنین هیجان انگیز ولی کم شناخته شده بیاموزیم ؟ بسیار مهم است که جهت (اوریان‌تاسیون) کار ما در خاور تعیین شود)) (۷۲) .

(۷۲) نامه لنین به استالین در مورد ایران، کلیات لنین، جلد ۴۵، چاپ مسکو، ۱۹۷۰ (فرانسه) ص ۲۷۲-۲۷۴ - آن چه در گیومه آمده است توضیحات تنظیم کنندگان کلیات لنین است .

(۷۳) نامه نخست نامه لنین به چچرین، ۱۶ ژوئیه، ص ۲۵۲، جلد ۴۵، کلیات فرانسه ، ۱۹۷۰ و نامه دوم به روتشتاین به تاریخ ۱۳ اوت ، ص ۲۳۹ ، جلد ۴۵ ، کلیات، چاپ فرانسه ، ۱۹۷۰ ، در مورد توضیحات و دخالت دفتر باکو و نگاه کنیید به همان جلد ۴۵ ، ص ۶۸۵ ، شماره ۲۳۶ .

باز هم سند دیگری؛ چچرین در پاسخ یک مولف غربی به سال ۱۹۲۷ درباره‌ی بر خورد حکومت شوروی با رضا شاه نظر زیر را ابراز داشت (و این دیگر زمانی است که سلطانزاده و دیگر کمونیست‌های هم نظر او در مورد رضا شاه موضع قاطع اختیار کرده بودند. ((رضا شاه در گذشته اقدامات نیکی در سازمان دادن ارتش ایران که به کار سرکوب جنبش انقلابی گرفته شد. و مبارزه علیه بقایای فئودالیسم انجام داد و بدین سان شالوده‌ی یک حکومت مدرن را با تمام مضامین آن در جهت انکشاف سیاسی و اقتصادی ایران ریخت. تا این حد وی، علیرغم بدبینی علنی اش نسبت به اصطلاح بلشویسم، از حمایت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برخوردار بود. اکنون کاملاً روشن نیست که وی در آینده چه خواهد کرد. گرایش وی به سوی بریتانیا کاملاً هویداست. اما شاید این امر تماماً از مقتضیات مالی خزانه‌داری ایران ناشی باشد. در هر اقدامی که در جهت تحکیم استقلال ایران باشد، وی بدون تردید از حمایت دوستی ما برخوردار خواهد بود. (((۷۴). در مورد سیاست چچرین در خاورزمین نیست خواننده به تلگراف‌های رمزی همین کمیسر خارجی شوروی به کرامین، نماینده تجاری شوروی در لندن، که برای عقد قرارداد تجاری انگلیس و شوروی در مذاکره با لوید جرج، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، بود، رجوع کنند. خواننده در آن جا خواهد دید که چگونه انقلاب در شرق قربانی "سوسیالیسم در یک کشور" شد. *

بی‌فایده نخواهد بود یادآور شویم که کنگره دوم حزب کمونیست ایران (در ارومیه) در ارزیابی خود در همان سال ۱۹۲۷ به این نظر درست رسید که رضاشاه از همان آغاز، عامل امپریالیسم انگلستان بود و نزدیکی‌های ظاهری وی با اتحاد شوروی و اخراج مشاوران انگلیسی از ارتش و مالیه ایران و الغای قرار داد ۱۹۱۹ توسط سید ضیا الدین همه جز مانور برای فریب‌نیروهای ترقیخواه در ایران نبود (۷۵). یک سند وزارت خارجه انگلستان (۷۶) این مطلب را به خوبی می‌رساند. در این سند

(۷۴) V. Sheean, *The New Persia*, N.Y., 1927, p. 210.

(*) نگاه کنید به Ullmann, R.A., *Anglo-Soviet Accord*, Princeton, 1972 و نیز همین نقل قول‌ها در کتاب زیر مربوط به سرنوشت کنگره معروف باکو و اسناد منتشر نشده آن *Le Premier Congrès des Peuples de l'Orient, Documents Inédits*, Ibid., pp. 77-79.

(۷۵) نگاه کنید به مقاله سلطانزاده در مورد کنگره دوم حزب کمونیست ایران (جلد ۴ اسناد) و نیز کامبخش همان کتاب ص ۴۰، که بدون ذکر ماخذ همین فاکت را تکرار می‌کند (۷۶) در این مورد نگاه کنید به رساله‌ی احمدیلامتیان به فرانسه *Salamatian, A. Historique du Rôle de l'Armée en Iran, Mémoire, Faculté de Droits et des Sciences Economiques, Univ. de Paris, 1970, p. 78-*

مستر نورمان سفیر وقت بریتانیا در ایران به وزیر خارجه آن کشور گزارش می دهد که روز قبل سید ضیاء به نزد وی رفته ، اظهار داشته بود که النای قرارداد ۱۹۱۹ صرفاً اقدامی است ظاهری ولی متن این قرارداد در "عمل" به مورد اجرا گذاشته خواهد شد .
مستر نورمان همچنین می افزاید ((وی [سید] گفت به منظور برهیز از خصومت دولت شوروی حائز کمال اهمیت خواهد بود که ماهیت انگلوفیل ضد بلشویکی دولت جدید در حال حاضر تا حد ممکن مستتر بماند .))

ولی متأسفانه این سیاست محیلانه بریتانیا و عملش در ایران موثر افتاد . ما قبلاً اشاره کردیم که بحث این مطلب طولانی است که چرا شوروی و کمیته‌نر چینی سیاستی در ایران اتخاذ کردند . این که علت این سیاست نادرست چه بوده است اکنون مورد بحث ما نیست ، تنها باید تاکید کرد که بر خلاف نظر ناسیونالیست‌های راست ایرانی ، این سیاست از "خیانت" عامدانه رهبران آن دوران ناشی نشد ، بلکه نتیجه منطقی استراتژی نادرستی بود که رهبران شوروی برای حفاظت از انقلاب روسیه در قبال شکست انقلاب در غرب و شرق و الویت دادن به اولی اتخاذ کردند . (در این مورد خواننده به مقدمه کتاب اسناد چاپ نشده کنگره باکو ، یاد شده در بالا، ارجاع می شود.)

این سیاست عملاً در جهت "سوسیالیسم در یک کشور" طی طریق کرد . تروتسکی که خود بعدها از مخالفان "سوسیالیسم در یک کشور واحد" بود، سندی به دست می دهد که حاکی از آن است که این سیاست حتی زمانی که وی مسئولیت طرح و اجرای سیاست در حکومت شوروی را داشت نیز مورد تایید وی بود . احتیاج شوروی به مبادلات تجاری که ناشی از مقتضیات مرحله انکشاف نیروهای مولده در روسیه بود، آن کشور را به سوی عقد قرارداد تجاری با انگلستان کشاند . تروتسکی که هواداران این نظر بود که انقلاب نخست ضرورتاً باید در باختر پیروز شود ، و نه در شرق، این نظر را درست نمی دانست که می توان و باید از طریق دامن زدن به جنبش‌های انقلابی ضد امپریالیستی در خاورزمین ، یعنی منبع اصلی استثمار و انباشت ارزش اضافی انحصارات بین المللی، سرمایه داری را تضعیف کرد و به زانو در آورد . به عبارت دیگر وی دیالکتیک بیسن

_____ در مورد این مانور سید ضیاء نگاه کنید به ترجمه گزارش نورمن از مذاکره اش با سید ، در کتاب جمعه ، شماره ۴ ، ۱۳۵۸ . گفتنی است که همین مانور را نیز ملایان در فردای سرنگونی رژیم پهلوی ، بویژه به نحو احسن در امر کروگانگیری به کار گرفتند و هیچ یک از گروه های چپ ایران بر این شگرد آگاهی نیافت . شاید اگر همچون مسئولان دولت آمریکا ، که نگران جان کروگان ها بودند، بر این انگیزه ، خمینی و دستیارانش آگاه می شدند، به آن حمایت بی دریغ از "خط ضد امپریالیستی امام" بر نمی خاستند و با دست خود گور جسمانی و سیاسی خود را نمی کنند .

انقلاب آزادیبخش ملی در خاور (به رهبری پرولتاریا) و انقلاب پرولتری در باختر را نمی دید و البته تاریخ در ۵۰ سال اخیر عکس نظر وی را به اثبات رساند . این اشتباه تئوریک تروتسکی (که متأسفانه هنوز از جانب هواداران او امروز نیز تکرار می شود) وی را به این جا رساند که طی نامه ای به لنین و سایر رهبران شوروی پیشنهاد کرد که از حمایت از انقلاب در شرق دست بشویند و به مصالحه با بریتانیا تن در دهند .

متن این نامه سری که اخیراً در اسناد تروتسکی منتشر شده است به شرح زیر است (۷۷) : ((رونوشت ، نهایت سری ، تلگراف پستخانه شماره ۶۴۳ ، ۴ ژوئن ۱۹۲۰ - به کمیساریای ملی امور خارجه ، رفیق چچرین ، زونوشت به رفقا لنین ، کامنیف ، کرسسکی و بخارین .

تمام اطلاعات مربوط به وضع خِوا ، ایران و بخارا و افغانستان بر این واقعیت (فاکت) گواهی می دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگترین دشواری های ممکن را برای ما موجب خواهد شد * . حتی آذربایجان شوروی ، علیرغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه ، قادر نیست بر روی پای خود به ایستد . تا زمانی که وضع در باختر تشبیت نشده است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده است ، خطرات لشکر کشی سوویت در خاور کمتر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود . از سوی دیگر ، - و در این مورد تایید هر چه بیشتری موجود است - در سیاست بریتانیا به هیچ وجه یگانگی مطلق نظر دیده نمی شود و ما ظاهراً می توانیم پیدایش یگانگی نظر را به تعویق بیاندازیم (۷۸) . از این نتیجه می شود که انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً به منزله یک وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان امتیاز آور است .

لذا نتیجه می شود : - در شرق ما باید به کار سیاسی و تربیتی بپردازیم (دروس سیاسی ، کار حزبی و تشکیلاتی ، مدرسان نظامی و غیره) . در حالی که نباید

(۷۷) نگاه کنید به The Trotsky Papers, 1917-1922, Ed. Jan. M. Meijer, Vol. II, The Hague, 1971, p. 209.

(*) خواننده توجه دارد که این نظر تروتسکی عکس نظر سلطانزاده است .

۴ ژوئن مصادف است با حضور نیروهای شوروی در ایران تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران در کیلان به صدارت میرزا کوچک خان و سه هفته پیش از تشکیل نخستین کنگره جزیکمونیست ایران (۷۸) لنین در یادگین این نامه متذکر می شود ، " مذاکرات لوید جرج با کراسین [فرستاده شوروی در لندن برای عقد قرارداد اقتصادی] بی روشنی مطلق نشان داد که انگلستان به لهستانی ها و به رانگل کمک می کند و کمک خواهد کرد . بدون تردید یگانگی نظر وجود دارد ." (همان جا)

از هیچ گونه توصیه‌ای بر ضد گام هائی که چه از روی حساب، و چه ضرورتاً حمایت نظامی ما را در بر گیرد، فروگذار کرده. ۲- ما باید با استفاده از همه طرق و وسایل به تاکید دایر بر آمادگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم. (تروتسکی)

آن چه در بالا رفت‌نشان دهنده‌ی نظر تروتسکی است و ثابت می‌کند که اساس تفکر سیاست خارجی شوروی در اوایل سال‌های بیست‌از کجا سرچشمه می‌گرفت. چنان که قبلاً دیدیم و بعد نیز خواهیم دید، سیاست شوروی از این به بعد درست‌در جهتی که تروتسکی نظر داد سیر کرد. ادامه این سیاست در ایران را در حمایت از رضا خان و سپس رضا شاه، حتی تا پس از سرکوب‌شدید نیروهای انقلابی و به ویژه کمونیست‌های ایرانی مشاهده می‌کنیم. نگاهی به تظاهرات سیاسی این حمایت‌بی‌افکنیم.

چشمیران در هفته‌نامه کمینترن، پس از به حکومت رسیدن رضاخان بر این عقیده بود که دولت ملی سردار سپه، رضاخان، "زیر حمله امپریالیست‌ها سست و فئودال‌ها به تحریک آمریکا و انگلیس جنگ داخلی علیه وی را آغاز کرده اند (۷۹). همین نویسنده از سخنرانی داور وزیر رضا خان (۲۷ سپتامبر ۱۹۲۴) در باره بهبود وضع دهقانان یاد کرده، افزود "دولت سردار سپه بدون تردید در جهت بهبود وضع دهقانان اقدام می‌کرد و بدین وسیله بر توده دهقانان تکیه می‌توانست کرد." (۷۹) نویسنده دیگری از کمینترن تحت عنوان ((حوادث ایران)) ادعا کرد که رضاخان زیر فشار انگلیسی‌ها بود و مبارزه علنی آنان برضد وی در لباس بازگشت احمد شاه به ایران صورت می‌گرفت (۸۰). "ایراندوست"، نویسنده دیگر کمینترن با این کسه عقیده داشت، ایران هنوز تمام و کمال از قید نفوذ امپریالیسم بریتانیا آزاد نشده بود، و سبب آن را نیز ضعف اقتصادی و مالی ایران می‌دانست، با این همه بر این نظر بود که "ساختن حکومت ملی" بر ویرانه‌های هرج و مرج کهن و فئودالی و مناطق نفوذ انگلیسی‌ها در دست‌انجام بود (۸۱).

همین ایراندوست در مقاله دیگری در هفته‌نامه کمینترن در مورد انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی این تغییر را "مرحله مهمی از انکشاف حکومت ایران" دانست، قاجاریه را نماینده ارتجاع و رضاشاه را نماینده بورژوازی شهری، بازرگانان،

Toheschmiran, "Zur Lage in Persien", Inprekorr, 22 Dez. 1924, p(79) 2277.

(۸۰) چروونی همان شومیاتسکی سفير شوروی در ایران پس از ۱۹۲۲ است - *A; Tchervonny "Events in Persia", The Communist International, Dec. 1925*

(۸۱) "ایراندوست همان اوستروف، کاردار پیشین تجاری روسیه شوروی در ایران است *Inprekorr, 26 Mai, 1926, p. 736* که بعدها خود در تصفیه‌ها از میان رفت.

پیشه وران و کارمندان دولت قلمداد کرد، و بر این عقیده بود که فئودالها بر ضد رضا شاه متحد شده بودند (۸۲) .

ایرانسکی نیز به نوبه خود از دیکتاتوری بورژوازی رضاخان که در عین حال به "اقدامات پیشرو" دست زده بود یاد می کرد (۸۳) و در مقاله دیگری صریحاً از "مبارزه دولت ملی رضا خان بر ضد فئودالیسم ایران" سخن گفت (۸۴) .

۲. سادوفسکی، نیز در همین هفته نامه کمینترن (۸۵) نوشت نزاع بین مردم و نیروهای نظامی رضاخان در اواخر سپتامبر ۱۹۲۵ در مقابل مجلس کوشش ارتجاعیون ایران (۸۶) برای "متزلزل و بی اعتبار کردن شوروی است، که به همراه بهترین بخش ملیون ایران از وی [رضاخان] حمایت می کند" . این موضع گیری سادوفسکی در واقع به آخرین نبرد بین آزادیخواهان و میهن دوستان راستین ایران برضد ارتجاع در حال اوج رضا خان مربوط است. همین نویسنده رضا خان را "فاکتور سیاسی تعیین کننده‌ای" می دانست و افزود که "رضاخان منافع طبقه معینی را نمایندگی نمی کند و پایه اجتماعی ثابتی ندارد"، "وی از همه به دموکرات‌ها نزدیکتر است" و این که امپریالیست‌های انگلیسی در صدد بودند از هر وسیله‌ای برای "واژگون کردن رضا خان و جانشینی وی توسط یکی از معتمدین خویش" استفاده کنند. از تحلیل طبقاتی "مارکسیستی" سادوفسکی که بگذریم، که رضاخان را ماوراء طبقات معرفی می کند، نکته مهمتر این است که وی با کمال تردستی آزادیخواهان ایران و نیروهای دمکراتیک را ارتجاع و ارتجاع رضاخانی را پیشرو و ضد ارتجاع معرفی می کند. تاریخ در این مورد داوری قاطعی کرده است. راسکولنیکف، فرمانده پیشین ناوگان شوروی در دریای مازندران که در ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ در بندر انزلی لنگر انداخت (نگاه کنید به نظرهای مثبت او در مورد میرزا کوچک خان، اسناد، جلد یکم صفحات ۷۸-۸۰) نیز به نوبه خود

(۸۲) *Inprecorr*, 31 Déc. 1925, p. 1081.

(۸۳) ایرانسکی، همان پاستورخف است که مسئول آموزش و تربیت در وزارت خارجه شهری بود، و بعدها به سفارت آن کشور در ایران رسید، و سپس در تصفیه‌های استالین به قتل رسید. *Inprecorr*, 7.11.1925, p. 931.

(۸۴) *Inprecorr*, 14.1.1925.

(۸۵) نگاه کنید به سادوفسکی *A. Sadovski, "La Situation Politique en Perse"*, *Inprecorr*, 17.10.1925.

(۸۶) این نظر قدردانه نظر مورخان معاصر شوروی در مورد ۱۵ خرداد شبیه است. در این مورد نگاه کنید به انتقاد کامبخش به کتاب آقاییف، مورخ شوروی، که معتقد است ۱۵ خرداد اقدامی ارتجاعی علیه برنامه های اصلاحگرانه شاه بوده است. (دنیا، سال ۸، شماره ۲)

در ادامه همین سیاست در ۱۹۲۶ پس از ذکر این که نفوذ انگلستان در ایران افزایش یافته بود، چنین اظهار نظر کرد (۸۷):

((از سوی دیگر، اتحاد شوروی همسایه وی [ایران] به کشوری نیرومند بدل شده است و با ایران مناسبات اقتصادی دارد، و با شیوه های مسالمت آمیز در بیمن طبقات حاکم جامعه ایران اقتدار (اتوریت) سیاسی کسب کرده است، بالاخره قدرت و ثوق [الدوله] توسط رضاخان که هوادار استقلال ایران و سیاست اصلاحات [رفرم] است کنترل خواهد شد. وی [رضا شاه] در مبارزه بر ضد زمینداران فئودال — به قدرت رسید.))

جالب توجه است که در این دوران هیچ گونه مقاله ای نه از سلطانزاده و نه هیچ یک از دیگر رهبران حزب کمونیست ایران در مجله کمینترن نشر نمی یابد، و اظهار نظرها منحصر به "متخصصین" کمینترن است. ولی اگر کمونیست های ایرانی چگونگی سلطانزاده در پاره ای موارد دچار اشتباه شدند و یا سکوت "اختیار کردند"، ولی پس از جلوس رضا شاه به تخت سلطنت دیگر مبارزه آنان علیه وی قطعی بود. اما این امر در مورد سیاست خارجی شوروی صادق نیست.

می دانیم که چندی پس از جلوس رضاخان به "تخت شاهنشاهی" وی به کمک مشاوران فاشیست خود و به ویژه تیمورتاش، اقدام به تاسیس حزب "ایران نو"، سلف حزب ایران نوین بعدی، کرد. سفیر بویتانیای در گزارشی که درباره تاسیس این حزب به وزارت خارجه متبوع خود فرستاد نوشت:

"من اعتقاد دارم که آن عالیجناب [تیمورتاش] کوچکترین علاقه ای به ایده آل های بلشویکی ندارد و یکی از اهداف حزب او ریشه کن کردن کمونیسم و سوسیالیسم است، و این که وی صمیمانه مصمم است تا جایی که برای او میسر است به تبلیغ شوروی در ایران پایان دهد." (۸۸).

همین سفیر در گزارش دیگری افزود (۸۹) که مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم از جمله برنامه های تیمورتاش است و این که حزب ایران نو و رضاشاه — تیمورتاش یک "حزب فاشیستی" است.

برخورد مسئولان حکومت شوروی حتی تا یک سال پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰، پس از این که نیروهای انقلابی ایران قلع و قمع شده، دموکرات ها و بیسیسباری از کمونیست ها به زندان افکنده شده بودند، با حکومتی که، حتی به قول سفیر انگلیس

Inprecorr, 24.7.1926, p. 937. (۸۷)

F.O. E. 4113/520/34, 26.9.1927 (۸۸)

F.O. E. 3909/520/34. (۸۹)

در ایران "فاشیستی" است، چگونه بود؟ این برخورد را به خوبی می توان از پذیرا شدن شایان آن دولت از همین تیمورتاش ضد کمونیست که کمر به نابودی جنبش سوسیالیستی - کمونیستی ایران بسته بود، مشاهده کرد.

در ژانویه ۱۹۳۲ تیمورتاش برای یک دیدار رسمی از اتحاد شوروی وارد مسکو شد. در ایستگاه راه آهن با استقبال لیتوینوف، وزیر خارجه، و کاراخان، معاون وی، روبرو شد. در میافتی که به افتخار تیمورتاش داده شد، وزیر خارجه شوروی، جام خود را به سلامتی رئیس دولت ایران، رضاشاه، تیمورتاش و نیز سر بلندی مردم ایران (اهداف نامتجانس) نوشید (تعارف دیپلماتیک!) تیمورتاش این دشمن قسم خورده کمونیسم نیز جام خود را به سلامتی استالین نوشید. وزیر خارجه شوروی در مذاکره خصوصی ای که با وزیر بریتانیا در مسکو، سر جان اووی داشت، تیمورتاش را "مردی با مشخصات استثنائی و حاکم واقعی ایران" معرفی کرد (۹۰).

برای تکمیل این بخش بی مناسبت به نظر نمی رسد درباره حمایت شوروی از رضا خان و رضا شاه که به ثبات حکومت وی کمک فراوان کرد، این اظهار نظر مصطفی فاتح کارمند صدیق شرکت استعماری نفت ایران و انگلیس را نیز اضافه کنیم. وی در کتابی که به زبان انگلیسی نگاشت (۹۱) این طور اظهار نظر کرد: ((در نتیجه رویدادهای سیاسی اخیر در این بخش از جهان، عمدتاً ناشی از اوضاع و احوال حاکم در روسیه، که مقاصد پیش از جنگ روسیه را نسبتاً تحت کنترل در آورده، ایران طی چهار سال گذشته [۲۶-۱۹۲۲] از ثبات دولتی برخوردار بوده است. سال ها بود که ایران تا این حد زیاد از استقلال سیاسی، امنیت کشوری که امروز برخوردار است، بهره ای نبرده بود.)) ولی اگر چه سیاست شوروی با گرایش هر چه بیشتر رضا شاه به قلب ارتجاع جهانی و، به ویژه با پیدایش و قدرتمندی هیتلریسم، به آغوش فاشیسم، در مورد حکومت ایران تغییر کرد*، ولی این به معنای دفاع حکومت شوروی و کمینترن از کمونیست های ایرانی نبود. به غیر از قلع و قمع بسیاری از آنان به دست دستگاه استالینی، بقیه نیز که در ایران در چنگال رژیم فاشیستی رضاشاه اسیر بودند، به ندرت از حمایت بین المللی برخوردار شدند. نگارنده مثلاً کوچکترین اعتراضی از جانب نه کمینترن و نه حزب کمونیست شوروی علیه تصویب قانون سیاه

(۹۰) F.O. E 363/363/34, Sir John Ovey

(۹۱) مصطفی خان فاتح *Economic Position of Persia*, London, 1926, p. 88

(*) نباید ناگفته گذارد که حتی در سال ۱۹۴۰ در *داشتره المعارف کبیر* شوروی (جلد سابق الذکر ۴۵) مه ۱۹۱-ع ۱۹۱، به هنگام ذکر از رضا خان هنوز از مبارزه "ضد انگلیسی" وی سخن می رود.

ندیده است، حتی محاکمه و مرگ‌رانی، موافق اسناد کمینترن که ما بررسی کرده‌ایم، حتی شایستگی ذکر نیز پیدا نمی‌کند. جالب‌خواهد بود که "مورخان" جزبی، در صورتی که چنین اسنادی باشد، به انتشار آن‌ها کمر همت ببندند. (در مورد ارائی نگاه کنید به مقدمه جلد ۱۵ اسناد. گفتن دارد که طی ده سال گذشته هیچ یک از مورخان شوروی و ایرانی در این مورد لب‌باز لب‌باز نکردند.)

اکنون که سیاست شوروی در مورد رضاخان و رضاشاه را بررسی کرده‌ایم، می‌توانیم به تحقیق بگوئیم که "جناح راستی" از حزب کمونیست ایران، رضاخان را مورد تایید قرار نمی‌داد، بلکه سیاست کمینترن، اتحاد شوروی و نیز حزب کمونیست ایران، هر سه در این زمینه اشتباه آمیز بود. حتی سلطانزاده که از نخستین، و شاید تنها منتقد جدی سیاست حمایت از رضا شاه پس از سال‌های ۱۹۲۵ بود، نیز از این اشتباه مبری نبود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که، چنان که قبلاً دیدیم، بین سال‌های ۲۷-۱۹۲۴ اثری از او در دست نیست. آیا این را باید به "منظوب" بودن او نسبت داد؟ ناشی از مخالفت‌وی با سیاست اشتباه آمیز بالا دانست؟ پیش از این دیدیم که او به هنگام تاجگذاری رضاشاه بلافاصله مخالفت خود را با ادامه چنین سیاستی اعلام داشت. و به همین دلیل برای مدتی از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد. آیا باز گشت وی، ابتکار او برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران در کنگره دوم و تصویب برنامه جدید جزبی و مبارزه حزب برضد رضا شاه، هنگامی که رهبری "راست" کمینترن کنار زده می‌شد، حکایت از این نمی‌کند که طی چند سال او را به کنار گذاشته بودند؟ به هر تقدیر، عدم مخالفت اولیه سلطانزاده با سیاست نادرست حمایت از رضاخان، و مخالفت سرسختانه اش را با سیاست نادرست حمایت از رضاشاه از ۱۹۲۵ به بعد تا ناپدید شدنش در سال‌های ۳۲-۱۹۳۱، هیچ کدام را نمی‌توان به حساب "راست‌روی" یا "چپ‌روی" گذاشت. همین طور این نظر وی را دایر بر عدم لزوم گذار ایران از مرحله سرمایه‌داری (که در کنگره دوم حزب نیز تصویب شد) به حساب چپ‌روی نوشت. به این انتقاد تئوریک آقای کامبخش که این نکته را "چپ‌روی" می‌داند (۹۲) می‌پردازیم زیرا حائز اهمیت است.

در نگرش اول، نظر کامبخش درست می‌نماید، یعنی این که در زمان نگارش آن یعنی دوران پهلوی به سهولت دیده می‌شد که ایران به مرحله سرمایه‌داری پا گذاشته است، و در میان کشورهای با اقتصاد وابسته، از آن دسته بود، که با سرعت مناسب سرمایه‌داری در آن گسترش می‌یافت. ولی آیا به صرف این که ایران پایه

انکشاف سرمایه داری گذاشته است می توان نظر سلطانزاده و کنگره دوم حزب کمونیست را که در اوضاع و احوال ایران سال های ۱۹۲۰ ابراز شد ، نادرست انگاشت؟ به نظر ما نه .

نخست به این دلیل که بنا بر شیوه علمی تاریخی مارکسیستی ، ما نمی توانیم برای تاریخ تنها یک تالی (آلترناتیف) قائل شویم ، یعنی این نظر را تایید کنیم که چون ایران به انکشاف سرمایه داری کشانده شده است ، این امری اجباری ، و غیر قابل اجتناب بوده است . مارکسیست ها ، برخلاف دترمینیست ها به "جبر تاریخ" معتقد نیستند . نتایج تاریخی حاصل و بر آیند عملکرد عوامل و اوضاع و احوال مختلف اند . در هر مقطع تاریخی عامل یا عواملی می توانند اثرات گوناگونی را سبب شوند .

مارکس که از گذار اجتناب ناپذیر فئودالیسم به سرمایه داری ، و از سرمایه داری به کمونیسم سخن می گوید ، بر این نظر نبود که این ضرورت در مورد همه کشورهای جهان صادق خواهد بود ، گذار از فئودالیسم به سرمایه داری ، اگر چه برای پیشرفته ترین کشورها الزام آور بود ، در عین حال خود ، با توجه به این فاکت تاریخی که انکشاف جوامع نا هماهنگ است (به ویژه در دوران سرمایه داری و مراحل بلافاصله پیش از آن - قانونمندی انکشاف نا هماهنگ) نفی کننده همین ضرورت برای سایر کشورها تواند بود که به مدار بازار جهانی (بازار سرمایه داری) کشانده می شوند. به عبارت دیگر منطق دیالکتیکی همین ضرورت خود نافی ضرورت انکشاف عادی (به معنای انکشافی که در کشورهای متروپل روی داد) مناسبات سرمایه داری در کشورهای است که تحت تاثیر انکشاف سرمایه داری متروپل قرار می گیرند . این مطلب را مارکس به نیکی در مورد روسیه که تازه به انکشاف سرمایه داری پا می گذاشت ، هر چند به اختصار ، در مقدمه به چاپ روسی "مانیفست کمونیست" بیان کرد . ما در این مقدمه از قول او می خوانیم (۹۲) :

((وظیفه مانیفست کمونیست عبارت بود از اعلام نابودی آنی و اجتناب ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی ، ولی در روسیه به موازات التهاب پرتب و تاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال انکشاف است ، و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که تنها اکنون در حال تکوین است ، بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می کنیم . اکنون این سؤال پیش می آید : آیا آبشچین روسی - این شکل مالکیت دستجمعی ابتدائی زمین - که در حقیقت اکنون به سختی مختل و ویران شده است ، می تواند بلاواسطه [یعنی بدون گذار از سرمایه داری] به شکل عالی

کمونیستی مالکیت زمین بدل گردد؟ یا این که، بر عکس، باید نخست همان جریان تجزیه‌ای را بپیماید که مختص انکشاف تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی اکنون [تاکید از خوش] می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه سرآغاز انقلاب پرولتری باختر بشود، به نحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت‌اراضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند سرچشمه تکامل کمونیستی شود. (۰)

از این استدلال به خوبی و به نحوی غیر قابل انکار روشن می‌شود که پیدایش مالکیت بورژوازی همواره یک ضرورت "تاریخی" ندارد، بلکه به شرایط و اوضاع و احوال انقلاب در جهان، یعنی جهان سرمایه داری در حال گسترش و در عین حال مضمحل شونده از یک سو و انقلاب پرولتری از سوی دیگر دارد.

همین نکته را لنین با دقت بیشتری (دقت بیشتر، زیرا در زمانی که لنین اتخاذ موضع می‌کرد هم انکشاف سرمایه داری پیشرفته تر بود و هم این که جنبش انقلابی در شرق گام‌های بلندتری برداشته بود) بیان داشت. لنین در کنگره دوم کمینترن مطلب را به شرح زیر بیان می‌کند:

((آیا درست است که انکشاف اقتصاد سرمایه داری برای آن دسته از کشورهای عقب افتاده ای که دست‌اندر کار رهائی خویش هستند و از جنگ [اول] به بعد جنبش‌های ترقیخواهانه در آن‌ها آغاز شده است، اجتناب ناپذیر است؟ ما بدین سؤال پاسخ منفی می‌دهیم. هنگامی که پرولتاریای ظفرمند پروپاگاندا منظم را پیش برد، و دولت‌های سوویتی با تمام وسایلی که در اختیار دارند، به کمک آن‌ها بشتابند، آن‌گاه نادرست خواهد بود اگر تصور کنیم که مرحله انکشاف سرمایه‌داری برای این کشورهای عقب افتاده اجتناب ناپذیر است... بین الملل کمونیست باید اساس تئوریک این نظر خود را روشن دارد که با کمک پرولتاریای پیشرفته تر، کشورها عقب افتاده می‌توانند بر رژیم سوویتی برسند و از آن بگذرند، و از طریق مراحل مختلف انکشاف به کمونیسم برسند، بی آن که نیازی به گذار از مرحله انکشاف سرمایه داری داشته باشند.)) (۹۴)

بدین ترتیب، می‌بینیم که تحلیل مارکسیستی گذار به سرمایه داری را برای کشورهای چون ایران ضروری نمی‌دانست. نباید توجه داشت که سلطانزاده نیز پرهیز از مرحله سرمایه داری برای ایران را در خلا مطرح نمی‌کرد. وی همانند مارکس چنین امکانی را تنها در سایه پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته می‌دانست. در واقع صحت این نظر را در تجربیات و عدم گذار جمهوری‌های شوروی در آسیا از مرحله انکشاف سرمایه داری ملاحظه کرده ایم. سلطانزاده این نظر را هم در کنگره سز

کمونیست ایران ، هم در کنگره دوم کمیترن ، هم در رساله عرضه شده به لنین* ، و هم در نوشته های دیگر خود تا فروکش جنبش جهانی کارگری در نیمه اول دهه ۱۹۲۰ بیان می داشت . تنها پس از این فروکش بود که ، با توجه به تغییر اوضاع و احوال جهانی ، تزهای کنگره دوم (ارومیه) را مطرح کرد ، که در آن ها نظرهای جدید و متناسب با آن اوضاع و احوال جدید را عنوان داشت .

بدین سان ، می توان گفت که اگر انقلاب ایران در سال های ۱۹۲۰ به پیروزی می رسید ، پرولتاریای جوان ایران نیز می توانست با تکیه به پیروزی های پرولتاریای روسیه و اروپای غربی نیز از گذار دردناک سرمایه داری اجتناب ورزد و از طریق سیستم سوویت (مقصود رونویس سوویت های روسیه نیست ، بلکه انطباق این نظر به اوضاع و احوال "ویژه" ایران ، یا به عبارتی انکشاف و انطباق انجمن های زائیده دوران مشروطیت است) به ساختمان کمونیسم نزدیک شود ، و از همین طریق به انقلاب جهانی نیز مدد برساند . *

تذکار این نکته به فایده نیست که اصل تز سوویت های دهقانی در شـرق را سلطانزاده در کمیسیون مسئله خاوردومین کنگره کمیترن ارائه داد و لنین نظرهای خود را با تکیه به این تز سلطانزاده که براساس تجربیات جمهوری های آسیای— (ترکستان) تنظیم شده بود تکمیل کرد (نگاه کنید به نطق لنین در کنگره دوم) (۹۴) . اکنون روشن نیست چرا کامبخش ، سلطانزاده را در این زمینه آماج حمله قرار می دهد ؟

ولی این همه "انتقادات" به سلطانزاده در مقابل حملاتی که فردی به نام "رنجیر" (در اصل گلبراس) در چند مقاله مفصل مندرج در شوروی به نام خاور انقلابی نگاشت جلوهای ندارند . این حملات ظاهراً پس از "مغضوب" افتادن سلطانزاده و تبعید وی (به سیبری؟) صورت گرفت . "رنجیر" از "ایران شناسان" ستالینی بود که پس از تبعید سلطانزاده "افتخار" "آرام ساختن" اعتراضات علیه این تبعید را یافت و طی این چند مقاله مبانی "علمی" این غضب و تبعید را مطرح کرد .

"رنجیر" در مقاله ای به نام "رفیق سلطانزاده سخنگوی خرده بورژوازی درزمینه انقلاب ایران" (۹۵) طی یک "تحلیل" شماتیک "مارکسیستی" درباره ای این که گویا علت

(۹۵) شماره های ۱(۱۷) و ۲(۱۸) ، ۱۹۳۳ ، و ۲(۲۴) ، ۱۹۳۴ در مجله *Revoljucii Vostok* مقالات رنجیر تحت عنوان "رفیق سلطانزاده چون سخنگوی گرایش خرده بورژوازی درزمینه مسائل انقلاب ایران"

همچنین نگاه کنید به مقاله "رنجیر" برضد ستاره سرخ ، جلد ۹ اسناد .

شکست حزب کمونیست ایران و عدم دوام آن در مقابل دیکتاتوری رضاشاه، همانا تاثیر پذیری حزب از ایده تئولوژی خرده بورژوازی و دهقانی و پیشه‌ورانه و لیبرالیسم سیاسی بوده است، سلطانزاده را نماینده نفوذ دوگانه خرده بورژوازی شهری در حال اضمحلال در حزب کمونیست ایران معرفی کرد. جای شگفتی نیست که رنجبر کوچکترین اشاره‌ای به سیاست اشتباه آمیز کمینترن در حمایت و تقویت رضاخان، خردکننده جنبش انقلابی و کمونیستی ایران نمی‌کند و همه کاسه کوزه‌ها را یکجا بر سر سلطانزاده می‌شکند. رنجبر با کمال بی‌پروائی سلطانزاده را متهم کرد که در پرنسیب‌های لنینی تجدید نظر (رویزیون) به عمل آورد، "ضرورت لنینی" یک تحلیل دقیق و عینی از آرایش طبقاتی جامعه و روابط متقابل آن‌ها را، پیش از دست‌یازیدن به هر عمل انقلابی، درک نمی‌کرد. رنجبر همچنین به پیروی از بهترین سنن ستالینیسیم، و طبق معمول بدو ارائه کوچکترین مدرک، سلطانزاده را "به آنتی لنینیسیم"، "شما تیسیم"، "التقاط گزائی"، "سنتز مکانیک"، "اپورتونیسیم راست"، "چپ‌روی"، "عدم درک نقش لنین و بلشویک‌ها در جنبش‌رهای بخش ایران" و بالاخره "دفاع از انکشاف غیر سرمایه‌دارانه" متهم می‌کند. شباهت برخی از این‌ها با آن چه در بخش "انتقادات" در بالا نقل شد شگفت انگیز است. کار حمله ناجوانمردانه به سلطانزاده باز هم با تکیه به بهترین سنن ستالینیسیم، به آن جا می‌کشد که وی در "روز روشن" سلطانزاده را متهم می‌سازد که گویا وی تز امپریالیسم لنین را درست نمی‌دانسته است، و این کسه عصر سرمایه داری کنونی را به مثابه عصر امپریالیسم نفی می‌کرده است. چگونه رنجبر این اتهام خود را وارد می‌آورد؟ در کنگره ششم کمینترن سلطانزاده طی نطقی علیه نظریه "سرمایه مالی" در طرح برنامه گفت (۹۶)، "رفقا من در کمیسیون برنامه علیه این نقطه نظر سخن گفتم که عصر ما را عصر سرمایه مالی می‌دانند. من در درجه اول این نظر را نادرست می‌دانم که این عصر را با عصر امپریالیسم همانند بدانیم" (۹۷)، رنجبر چه می‌کند؟ وی سخنرانی سلطانزاده را آن چنان تفسیر می‌کند که گویا سلطانزاده مخالف این بود که عصر حاضر عصر امپریالیسم است و لذا با اقدام به چنین تفسیری "موفق" می‌شود سلطانزاده را نافی امپریالیسم و ضد لنینی معرفی کند. البته چنین تحریفی تنها از دست استالینیسیت‌های قهار

ط — (۹۶) دزمورد جنبش‌های انجمنین در ایران نگاه کنید به رساله دوم این‌نویسنده در کتاب فوق‌الذکر: ... l'Union Soviétique et les Tentatives de Soviet. (۹۶) نگاه کنید به صورت جلسات کنگره ششم کمینترن و نیز جلد ۴ اسناد، ص ۵۱-۱۲۵.

(۹۷) نگاه کنید به همین مجلد مقاله "مربوط به" سرمایه مالی".

و مجریی که " تنها راه حل " مسائل را بدنام ساختن مخالفان خود، و از این طریق، نابودی جسمانی آنان می دانند، بر می آید . شگفت انگیز نیست اگر در سیستم استالینی پس از سال های ۳۲-۱۹۳۱ دیگر به سلطانزاده فرصت دفاع داده نشد .

رنجبر ایرادهای دیگری به سلطانزاده وارد می آورد . از آن جا که بحسب پیرامون همه این اتهام ها و ایرادها بسیار مهمل است ، و قصد این مقدمه تنها معرفی سلطانزاده بوده ، نه ارزیابی کامل زندگی سیاسی او، ما تنها به یکی از این ایرادها که به نظر ما درست می آید می پردازیم . سلطانزاده معتقد بود که رضا شاه حامل مناسبات سرمایهداری در ایران نبود و به تقویت فئودالیسم کمک می نمود . به نظر ما نیز این نظر سلطانزاده نا درست است . روشن است که رضا شاه به مالکان بزرگ و متوسط نیز تکیه داشت ، ولی حکومت وی با اقدامات رفرمیستی که طبق برنامه های نئو امپریالیستی ، به منظور جلوگیری از انقلاب در ایران انجام می گرفت ، به رشد سرمایه داری کمک می کرد . در واقع باید قبول کرد که حرکت سریع اقتصاد ایران به سوی مناسبات سرمایه داری از آغاز حکومت رضاخان شروع شد . به هر حال ، حتی به طوری که گفته شد ، اگر نظر سلطانزاده را نادرست تلقی کنیم ، باز هم نمی توان نظر وی را حمل بر این کرد که وی سخنگوی خرده بورژوازی در حال اضمحلال بود (مگر "مارکسیست" کسی را بدانیم که هرگز دچار اشتباه نمی شود ، مثلاً استالین !) . آشکار است که هدف رنجبر از این "انتقاد" از سلطانزاده تذکار اشتباه های وی نبود ، بلکه مقصود در واقع توجیه برکناری ، تبعید و سپس تیرباران این کوشندهی انترناسیونالیست ایرانی بود . این شیوه ای بود (و هنوز هست) که استالینیست ها برای مبارزه و نابودی مخالفان خود به کار می برند .

این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد که در سال های ۱۹۳۰، یعنی حتی پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ، رنجبر مُنقِد به پیروی از سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران ، ضمن "انتقاد" به سلطانزاده در وابستگی رضاشاه به امپریالیسم بریتانیا تردید داشت و این نظر سلطانزاده را که "ارابه رضاشاه را اسب انگلستان می کشد" نادرست انگاشت (پانویس ۹۵، مقاله اول جلد چهارم اسناد ، صفحه ۶۷) . و خواننده البته باید این نکته سنجی "رنجبر" را حمل بر "زرف بینی مارکسیستی" وی و تعلق سلطانزاده به خرده بورژوازی بکند .

سلطانزاده از جمله رهبران جنبش کمونیستی ، دست پرورده انقلاب کبیر اکتبر و اوضاع و احوال انقلابی پس از جنگ جهانی اول بود . وی به جنبش کارگری جهانی و

و جنبش کارگری ایران و همچنین به اتحاد شوروی خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد - در اهمیت او همین بس که کتابی نیست که در باره بین الملل کمونیست (از جانب دوست یا دشمن) منتشر شود و از وی یاد نکند (۹۸). برخی استالینیست‌ها او را "تروتسکیست" معرفی کرده اند، تا همانند هزاران هزار مورد دیگر، ناپودی او را "توجیه" کنند. نگارنده سندی دال بر نزدیکی نظرهای سلطانزاده با عقاید تروتسکی نیافته است (که البته اگر هم یافت می شد، نمی توانست توجیه جنایت ناپودی سلطانزاده باشد) مگر این نظر سلطانزاده که انقلاب در شرق زمانی به پیروزی می رسد که پرولتاریای صنعتی متروپل از سرمایه داری این کشورها سلب قدرت کند. ولی این موضع دلیلی "تروتسکیسم" یا نزدیکی با تروتسکی نیست؛ زیرا این نظر منحصر به تروتسکی نبود و بسیاری از رهبران بلشویسم، منجمله لنین نیز در دورانی بر این نظر بودند؛ این نظر را حتی استالین نیز تایید کرد (۹۹). بر عکس، دلیلی در دست است که نشان می دهد که سلطانزاده از نزدیکان تروتسکی نبود. تروتسکی در ارزیابی مقدماتی ای که از ششمین کنگره کمینترن داد (۱۰۰) نوشت: "بر سر مسئله برنامه نمایندگی اندونزی آلفونزو، تنها کسی بود که دقیقاً نظرهای ما را منعکس می کرد." از مواضعی که

(۹۸) مثلاً نگاه کنید به- *A. Palmieri, La Politica Asiatica dei Bolscevi-chi, Bologna, 1924; Komonističeskije Intenacional' Kratkii, Istoričeski Očerk, Moskva, 1921; Desanti, L'Innernational Com-muniste, Paris, 1970, G. Nollau, International Communism and World Revolution, London, 1961, p. 59.*

(۹۹) نگاه کنید به مقاله استالین به نام "شرق را فراموش نکنیم"، کلیات روسی، جلد ۴ صص ۳-۱۷۱ و نیز کتاب استالین در این مقاله صریحاً نوشت "این در باختر زمین است که نخست باید زنجیرهایی را که امپریالیسم برپای اروپا بسته است و سراسر جهان را زیر سلطه خود گرفته است از هم درید". *"N'Oublions pas L'Orient", Schram, Ibid.*

(۱۰۰) *"Quelques Remarques Provisoires Sur VI^o Congrès du Comintern", 9.9.28, Contre Le Courant, L'Org. de l'Opp., 1927-28, Paris, 1971.*
 (۱۰۱) پس از مرگ هوشی مین، ایرنا آزاد طی مقاله او را نخستین مارکسیست آسیائی خواند. نویسندگان مائوئیست روزنامه "توده ازین" به مائو خوشنودن شدند و آنرا بر این حمل کردند که گویا نویسنده ایران آزادخواسته بود مائو تسه دون را تحقیر کند، و این اظهار نظر را دال بردشمنی با "کمونیسم معاصر" یعنی "مائوئیسم" دانستند. ایران آزاد به نوبه خود جواب گفت. ما مطمئنیم که اگر نویسنده ایران آزاد از سابقه سلطانزاده آگاهی می داشت، آن اظهار نظر را در مورد هوشی مین نمی کرد. اگر این داوری مانیز بر توده

سلطانزاده در مسئله انقلاب و رفرمیسم از یک سو ، و جنبش انقلابی در خاور و باختر از سوی دیگر ، اختیار می کرد به نظر می رسد که نظرهای وی بیشتر به مواضع روزالوگزامبورگ نزدیک بوده باشد تا نظرهای تروتسکی .

بر این نکته باید تاکید کرد که سلطانزاده نخستین آسیائی بود که با تکیه به متدولوژی مارکسیستی به مطالعه جوامع آسیائی پرداخت ، و به ویژه در مورد ایران آثار تحقیقی وی حائز اهمیت فراوان است . به جرات می توان گفت که وی نخستین مارکسیست آسیائی بود (۱۰۱) . نگاهی به آثار وی این امر را در ماوراء هرگونه تردیدی به اثبات می رساند . کافی است اشاره شود وی به سال ۱۹۲۰ دو اثر درباره "جامعه ملل" و "سرمایه مالی" منتشر کرد که هنوز به عنوان آثار منتشره از جانب کمینترن حائز اهمیت تاریخی و تئوریکاند ، و این چنین نیز مورد استفاده و استناد قرار می گیرند .

تکرار این نکته بی اهمیت نخواهد بود که سلطانزاده اگر نه تنها کس ، که از جمله افراد معدودی بود که در آغاز سال های ۱۹۲۰ مسئله سوویت های دهقانی را به مثابه وسیله ای در بسیج و سازمان دهی دهقانان عنوان کرد . رساله سابق الذکر وی در آستانه کنگره دوم کمینترن ، که بنا به درخواست لنین نوشته شده بود ، و همچنین سخنرانی لنین و خود وی در این زمینه در همان کنگره دوم در مورد تجربیات سوویست دهقانی در ترکستان بهترین گواه این مدعی است . بدین ترتیب ، آشکار می شود که بر خلاف نظر مورخان غربی و همچنین مبلغان مائوئیست ، مائوتسه دون نخستین کمونیستی نبود که به این نظریه رسید . (باید اذعان کرد که اهمیت مائو بیشتر در کار بست این نظریه است . (۱۰۲) .

سلطانزاده یکی از فرزندان شریف و مبارز ایران بود . سراسر زندگی آگاه او در مبارزه بر ضد ارتجاع بین المللی و سرمایه داری جهانی و به خاطر پیروزی کمونیسم و بهروزی مردم ایران و رهائی شرق از اسارت امپریالیستی گذشت . فروتنی ، از خودگذشتگی ، پرکاری ، علمیت و دقت در کار تحقیقی ، استقلال رای ، جرات به انتقاد از بزرگترین مراجع سیاسی تا حد سرباختن ، از خصیصه های وی در مبارزه به

— انقلابی " آنروز گران آمد ، جز انوس بر تاجر و تعصبشان که برایشان بسیار گران تمام شده است ، نخواهیم خورد . شماره مطبوعات فوق الذکر به ترتیب زیراند :

ایران آزاد، شماره ۶۴ ، شهریور - مهر ۱۳۴۸ ، توده ، شماره ۱۷ (ص ۱۴) ،
ایران آزاد ، شماره ۶۹ ، مارس - آوریل ۱۹۷۰ .

(۱۰۲) لنین ، کلیات ، چاپ فرانسه ، جلد ۳۱ ، مسکو ، ۱۹۶۱ ، ص ۵۳-۲۴۷

خاطر کمونیسم بود . با این که از اقلیت مذهبی ایران بود ، اسلام را خوب می شناخت ، بر اقتصاد و تاریخ ایران تسلط داشت . در امور نظامی از جمله بهتریــــــــــــن کادرهای کمیترن در آسیا بود . و مهمتر این که ، علیرغم وفاداری به اتحاد شوروی (که فکر می کرد در خدمت انقلاب جهانی است) و کوشش برای ساختن سوسیالیسم ، آن گاه که تشخیص داد سیاست آن کشور در مورد ایران نادرست است و به پیروزی انقلاب در ایران ، بسمتایه جزئی از انقلاب جهانی ، کمک نمی رساند از انتقاد تا دم مرگ باز نایستاد . او ، علیرغم لنگش هائی چند ، تفکری مستقل داشت . مدیحه ســــــــــــرای رهبران "کبیر" نبود . با سیستم فکری تمکین و مدح و ثنا غریبه بود . احتمالا ، یکی از علل غضب ستالین به وی نیز همین امر بود . سلطانزاده از جمله کسانی نبود که به خاطر حفظ مقام " رهبری " و منافع ناچیز فردی به هر خواری تن در دهد و عمری را در مدیحه سرائی "خدایان" در رفت و آمد بگذراند . با نوکر منشی و اطاعت کورکورانه الفتی نداشت . به نظر ما درست به دلیل همین خصایل انقلابی بود ، که ، بر خلاف برخی ایرانیان دیگر به میدان تیرباران اعزام شد ، یعنی به افتخار پادشاهیستــــــــــــه ای که استالینیسیم به بهترین کمونیست ها اعطا می کرد ، نائل آمد .

آن چه در این سرسخن گفته شد مختصری بود درباره ی آوتیس سلطانزاده . بحث مفصل پیرامون نظرهای وی را (چه درست و چه نادرست) باید به انتشار آثار کامل وی موکول کرد .

ما امیدواریم که انتشار این مجلد سوم (درکنار پاره ای از آثار او بســــــــــــه زبان های آلمانی ، فرانسه و انگلیسی) گام دیگری در جهت شناساندن این کوشنده کمونیست برجسته ایرانی باشد . باشد که ارثیه معنی این رزمنده انترناسیونالیست درس آموز مبارزان انقلابی ایران و شیفتگان رهائی انسان ها از قید استثمار و بردگی و رهائی ایران از بند امپریالیسم قرار گیرد .

پاریس (۲۲ بهمن ۱۳۶۲) خ . ش *

(*) هنگامی که این مجلد برای چاپ آماده می شد ، جزوه ای به دست ما رسید به نام دو پیش در حزب کمونیست ایران ، از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی ، تهران (۹) ۱۳۶۲ . در مقدمه ، این جزوه که گویا کار "تحقیقی" یک گروه "هوادار" آن سازمان است با لحنی فرعونیی آمده است که : "نویسندگان مقاله اغلب به علت عدم دسترسی به منابع دست اول روسی ، منابع یا ترجمه های آن ها به زبانهای اروپائی [کذا] ، به متون و ترجمه های موجود در زبان فارسی مراجعه کرده و احکام [کذا] خود را به این متون و ترجمه ها مستند کرده اند . طبعاً ما واقف هستیم که در رژیم واپس گرا و ضد فرهنگی ولایت فقیه امکان دسترسی به اسناد و منابع مورد نظر برای بررسی های جامع تحقیقی وجود ندارد . با اینهمه باید توجه داشت که نوشته هائی مانند شوروی و جنبش انقلابی جنگل و مقدمه های اسناد جنبش [کارگری] ، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران [به ترتیب اثر مصطفی شاعیان و کارهای پژوهشی خسرو شاکری ، چاپ های نخست انتشارات مزدک ، فلورانس

از نظر نگاه تحقیقی در زمینه مسائل تاریخی ارزش و اعتبار ویژه ای ندارند. در عین حال نویسندگان این جزوه در پایان (صفحات ۶۹-۶۸) می نویسند: "دست آورد های مبارزان واقعی کمونیست ایران چه از لحاظ تئوریک و چه از لحاظ نمونه تاریخی دارای اهمیت است و بر عهده تاریخ نگاران و مبارزان کمونیست امروز است که اسناد تاریخی حاوی این دست آوردها را از خطر از بین رفتن برهانند و با انتشار و تحلیل آن بر مسیر انقلاب آینده نور بیفشانند."

تضاد آن مقدمه و این موخره بر خواننده تیز بین پوشیده نیست. ما قصد نداریم در این حاشیه به این جزوه و شیوه فرعونى آن بپردازیم. اگر بحثی باشد باید آن را با پژوهشگران کرد نه رونویسان. حقایق به روشنی آفتاب اند. به گفتن این بسنده می کنیم که هنگامی که ما بخش مهمی از توان خود را، همچون باستان شناسان، به خدمت "کشف" حقایق و اسناد نهضت کارگری ایران گرفته بودیم، تا آنها را بشناسیم و بشناسانیم، نویسندگان این جزوه و آموزگاران دانای آنان، که امروز با این تفرعن استالینی با کار ما روبرو می شوند، اندر کوشش بخش "آثار تئوریک" مجاهدین خلق، چریک ها و "امام" خمینی گرفتار بودند. اینان که چنین رویکردی با ما دارند بی هوده به استالین و استالینست های ایرانی (توده ایست ها) ایراد می گیرند. اینان با عنوان این رویکرد تفرعن آمیز تعلق خود را به همان مکتب افشا می کنند. جای تاسف بل نگرانی، است که گروهی که خود را میرا از آن کاستی ها می دانند خود کمتر از آنان گرفتار آن تفکر نیست. شگفتی ندارد، "محققینی" که تنها به کاردیگران خصوصا اسناد تاریخی تکیه داشته اند، به نتیجه گیری ای جز آنچه مثلا در مقدمه جلد چهارم آمده، نمی رسند که بزرگ آنان "ارزش ویژه ای ندارد. خواننده تیزبین درخواهد یافت که آن مواضع اصولی که در جزوه آمده است با آنچه در مقدمه جلد چهارم (ده سال پیش) آمده بود، تفاوت مهمی ندارد.

خ. ش

و پان اسلامیسیم *

مبارزه‌ای که برای آزادی ملی در تمام کشورهای تحت سلطه در حال وقوع است و روز به روز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد، برای رهبران مسلمان به مبارزه اسلام علیه اقتدار کفار بدل شده است. برخی از کانون‌های اسلامی به فکر ایجاد یک دولت یک‌پارچه و یکتای اسلامی افتاده‌اند، و بدین لحاظ تنفر عمیق خود را از سرمایه‌داری اروپا، که مخالف جدی تشکیل دولتی با قوانین الهی است پنهان نمی‌دارند. در نتیجه این جنبش علیه حاکمیت جهانی سرمایه‌داری سمت یافته، از این بابت به جنبش‌هایی بخش ملی کشورهای تحت سلطه یاری می‌رساند، با وجود این که اهداف آن عمیقاً ارتجاعی است.

قبل از جنگ از میان ۲۵۰ تا ۲۶۰ میلیون مسلمان، فقط ۲۷ میلیون در کشورهای با "استقلال" سیاسی زندگی می‌کردند، و باقی، یعنی حدود ۹۰٪ مسلمانان، ساکن کشورهای بودند که تحت نفوذ مستقیم دول سرمایه‌داری اروپا قرار داشتند. اکنون درصد این نیرو رو به افزایش است، و می‌تواند به مثابه محرک انقلابی مهمی در نظر گرفته شود. قبل از جنگ، انگلستان به تنهایی ۹۵ میلیون نفر از مسلمانان را تحت کنترل خود داشت که ۶۲/۴۶۸/۵۹۸ نفر آن‌ها در هند زندگی می‌کردند. بعد از انگلستان، نوبت دولت هلند بود، که ۲۴ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر مسلمان در مستعمره‌های شرقی آن می‌زیستند. (۱) در ترکیب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چندین جمهوری خودمختار مسلمان با حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت وجود دارد، بقیه نیز در کشورهای تحت انقیاد فرانسه و ایتالیا می‌زییند. امپراتوری چین، که کشوری غیرمسلمان است، بین ۵ تا ۱۰ میلیون نفر مسلمان را در خود جای داده است. (۲) تفکر پان‌اسلامیسیم خواهان تجمع کلیه مسلمانان به زیر پرچم واحد خلیفه بمنابیه جانشین پیغمبر است، که باید زندگی معنوی و مادی کشورهای اسلامی را تحت حکومت خود داشته باشد.

اسلام در قرن هفتم میلادی در عربستان متولد شد. از این تاریخ به بعد عربستان به مرکز فتوحات سرزمین‌های وسیع و اقوام مختلف آن بدل گردید. تفکر مذهبی، محوری برای اتحاد قبایل چادرنشین این منطقه شد. در عین حال این اتحاد تازه و ناپایدار می‌نمود، زیرا نزد اعراب بت‌پرست مذهب نقش ثانوی ایفا می‌کرد.

* فصل هشتم از کتاب: اقتصاد و مسائل انقلاب ملی در کشورهای آسیای دور و

انکشاف روابط اقتصادی ، ایجاد یک قدرت متمرکز دولتی را می طلبید. زندگی روزمره اثبات می کرد که می بایست برای رسیدن به این هدف یک برنامه جدید مذهبی طرح شود، برنامه‌ای که خطوط زندگی اجتماعی افرادی را ، که این مذهب برای آنان ترویج می شد، دربر گرفته، قادر به بسیج کلیه نیروهای اجتماعی در حال انکشاف باشد. فکر ایجاد چنین دینی در سر محمد قریشی پا گرفت. محمد از سن ۱۲ سالگی همراه عموی خود در کاروان های تجاری به بازارهای یمن و سوریه و بین النهرین سفر می کرد. با آدم‌های جدید آشنا شده، زندگی نوی را تجربه می کرد، و با عقاید مذهبی نوی آشنا می شد. این جوان حساس که هرگز به مدرسه نرفت، و احتمالاً خواندن نیز نمی دانست، بعدها می بایست به ناجی کشور خود، که در اوضاع و احوال بسیار دشواری بود، بدل گردد. در اصل اصول اخلاقی که بمناب پایه‌های دین جدید توسط محمد مطرح شد، در مقایسه با بت پرستی خشن و بی قانون اعراب، قدم بزرگی به جلو بود. برای جایگزینی غریزه انتقام و جدایی طوایف گوناگون از یکدیگر، اسلام همبستگی، برابری، شکیبایی و مهربانی را قرار داد. جنبه مترقی اسلام نیز در همین نکته نهفته است. اوضاع مادی، که موجب پیدایش مذهب جدید شد، خود عامل مهمی در انکشاف آتی آن بود. عقاید انتزاعی نمی توانستند موجب ایجاد و حمایت از یک دولت متمرکز قوی شوند. لازم بود که قانون های مشخصی تدوین شوند که، از طرفی راهنمای خطوط اساسی زندگی اجتماعی باشند، و از طرف دیگر، با سطح زندگی و آگاهی توده‌های مردم نیز خوانایی داشته باشند. بدین ترتیب، در حکومت جدید، رابطه نزدیکی بین نظرهای انتزاعی و قانون های مادی زندگی مردم به وجود آمد: نظرهای انتزاعی جنبه اجبار به قانون های زندگی می داد، که به نوبه خود نه تنها برای مردم بسیار قابل فهم و متناسب با عادات آن ها بود، بل موجب تقویت اعتقاد به روحانیت و مبداء ماوراء الطبیعه چنین افکاری نیز می شد.

خدای یکتا و توانا با بهشت و جهنم خود به این خاطر وجود داشت که توانسته بود پیغمبری منادی چنین قانون های خوب و جهانشمولی نازل آورد. مسئله عملی در این زمینه خصوصا در اواخر عمر محمد ظهور کرد. زمانی که او به رهبر سیاسی توده‌های عرب تبدیل شده بود، او می بایست هرچه بیشتر دست به سازش بزند و اصول مذهب انتزاعی را با وضع موجود وفق دهد. برای مثال زمانی که قصد جلب طوایف مستقل عرب را داشت، بسیاری از روش های آن‌ها را به رسمیت شناخت. البته او نتوانست کاملاً با روابط اجتماعی ماقبل خود قطع رابطه کند، و فقط آن بخشی از سلوک و عادت ها را، که مانعی بر سر راه حاکمیت قانون های الهی و اتحاد طوایف گوناگون بود، از طریق مضمون های توده‌ای و جهانشمول در کتاب

خود قرآن جایگزین کرد تا بتواند به هدف خود یعنی یک حکومت متمرکز دست پیدا کند. او با تمام نیروی درایت رهبری و سازماندهی خود مبارزه می کرد، و غالباً در مبارزه پیروز می شد. برای رسیدن به هدف از کاربرد شمشیر نیز دریغ نمی ورزید. هموطنان او، یعنی بازرگانان مکه، که متوجه اهدافش در زمینه گسترش روابط تجاری نشده، از محبوبیت او در بین مردم به هراس افتاده بودند، برعلیه او برخاستند (۶۲۲ بعد از میلاد)، محمد به مدینه گریخت، و با کمک طوایف دیگر عرب مکیان را سرکوب کرده، به اطاعت واداشت. محمد برای جلب حمایت طبقات فقیر، که در آن زمان به آنان متکی بود، سخنانی برضد ثروتمندان ایراد داشت، و آن ها را گناهکار خواند، و برای جلوگیری از اسراف قانون زکات را به نفع فقرا اجباری کرد. بعدها زمانی که طبقه تجار به رهبری او گردن نهادند، در جهت حفظ منافع آنها کعبه و مکه را به مرکز تجاری و مذهبی جهان اسلام بدل کرد. بت ها را از مکه بیرون ریخت و فقط سنگ ابراهیم (حجرالاسود) را محفوظ داشت، و زیارت مکه را حداقل یک بار برای هر مومنی اجباری دانست. این عمل منافع تجار عرب را تامین می کرد، و موجبی برای اتحاد فرهنگی و مذهبی مسلمانان شد.

با ایجاد یک مرکز یکتای اسلامی محمد امیدوار بود که تمام امت اسلام را به نام مذهب در یک جامعه مدنی [کذا] واحد گرد آورد. او می گفت: " به رحمت خداوندی همگی برادر خواهیم شد و یک جامعه واحد به وجود خواهیم آورد." (۳) در حکومت عثمان جمع آوری، بازبینی و نگارش وحی ها، افکار، و تصمیمات محمد، که در زمان حیات او بر روی پوست، پاپیروس و سنگ نوشته شده بود، و همچنین در بیشتر اوقات در حافظه افراد نقش بسته بود، عملی شد. نسخه های مخدوش و یا غلط نابود شدند. این چنین بود که مجموعه ای تحت نام قرآن، که اساس دین اسلام است، (سال ۳۰ هـ - ق - ۶۵۰ میلادی) ظهور کرد، و امروز بدون تغییر در دسترس ماست. قرآن تمام قانون های پایه ای را، که به کلیه شئون زندگی مسلمانان مربوط می شود، در خود دارد. قانون های مذهبی، مدنی، جزایی، مقررات سیاسی اداری، اقتصادی و همچنین قانون های زندگی خصوصی و اجتماعی، و در یک کلام، آنچه که به سازماندهی و حکومت بر مردم در تمام حیطه های قانون گذاری برمی گردد، را شامل می شود. اما چون تمام این قانون ها ذر مورد عربستان در یک محدوده زمانی خاص وضع شده بودند، بعدها موجب تفسیرهای گوناگون شدند. تعداد این تفسیرها آن چنان زیاد است، که طبق گفته ویل (۴)، فهرست آنها خود به اندازه یک کتاب است در تنها کتابخانه طرابلس در سوریه امروز در شمال لبنان است - م بیست و پنج هزار تفسیر وجود دارد. (۵)

قرآن با اتکا به پیش بینی تقدیر امت توسط خدا، عملاً آزادی اندیشه را از

انسان سلب کرده است. ۶ خداوند مجازات شدیدی بر ضد کافران در نظر می گیرد. "منزلگاه شما آتش خواهد بود و برای همیشه در آنجا خواهید ماند." در اینجا پینمبر به صورت قابل فهمی برای جاهلن دوران خود نقطه نظر مجازات گناهان و قضاوت آخرین را طرح می کند. لکن محمد اساسا به توضیح و تشریح زندگی در جهان دیگر پرداخته است؛ در مورد بهشت او هیچ چیز را از قلم نیانداخته است، نخیل عنان گسیخته^۷ او آنچنان بهشت را جذاب و قابل فهم توصیف کرده که موفقیت دین جدید را تضمین می کند. در بهشت فرد مومن تمام آن چیزهایی را می یابد که در صحرای وحشی، در فقر و کمبود های آن هرگز نداشته است، و فقط در رویاهای خود می بیند. فرد ثروتمند هم چند برابر آنچه در روی زمین صاحب است در بهشت خواهد یافت.

گرمای طاقت فرسای عربستان آرزوی یک باغ مشجر را به صورت رویا در می آورد. بهشت بمنابه یک باغ بزرگ توصیف می شود که بسیار مجلل است. آرزوی آذوقه^۸ کافی و مستمر به صورت غذاهای لذیذ و بهترین شرابها در بهشت تحقق می یابد. اعراب رنگ های تند و لباس های براق را دوست دارند. در بهشت لباس های براق از ابریشم نازک و مملو از سنگ های گرانبه، مروارید و الماس و تاج های زرین مزین به سنگ های قیمتی انتظارشان را می کشند. اعراب از کار طاقت فرسا بیزار اند، و بر ای کار خود به خرید و به کار گماردگان می پردازند. بهشت به آنان صد برده و مستخدم می دهد، بردگان تمام امیال آنان را بر می آورند؛ غذایشان می دهند و آنان را لباس می پوشانند؛ غذا را در ظروف طلائی و آشامیدنی را در تنگ ها^۹، زرین به پیششان می آورند. غذا و آشامیدنی، در معده ساکنان بهشت از طریق یک عرق نامرئی، هضم می شود.

اما بزرگترین خوشبختی فرد مومن در آغوش زنان بهشتی تحقق می یابد. فرد مومن می تواند زنان خود در این دنیا را همراه خود بیاورد. لیکن علاوه بر آنان فرد مومن را هفتاد و دو حوری زیبا با چشمان درخشان انتظار می کشند. این حوریان زیبا و جوان به هیچ روی نقطه ضعف زنان زمینی را نداشته، بلکه تمام محسنات آنان را در خود دارند. حوریان، زیبارویان چشم سیاه با سینه های گلابین، با سپیددنانی، مرواریدگونه و مرجانی رنگ، هستند. " ما دخترانی در بهشت آفریدیم که از سرشت ویژه ای هستند، و با زنان زمینی قابل مقایسه نیستند، ما به آنان فضیلت بیکارت ابدی داده ایم. "حوریان، سلب س به کمر بندهای طلائی و لباس های زمینی اطلسی^{۱۰} هستند و بر روی پشتی ها می لمند. چه پاداش دلپذیری!

برای این که از لذایذ خود بهره مند شوند، مومنان با تمام نیروی جسمانی خود به زندگی بهشتی باز می گردند، با نیروی جوانی سی ساله در زمان حیات زمینی و هرگز پیر نمی شوند. آنان که خواهان تشکیل خانواده هستند صاحبان کودکانی خواهند

شد که نه می‌گیرند و نه فریاد بر می‌آورند. زندگی مومنان در بهشت خالی از هرگونه نگرانی است و در میان جویبار های شیرو عسل چشمه های شراب و آب زلال، که هم چون یخ سرد است، خواهند زیست. آنان بر روی جاده هائی مملو از مروارید، در باغ هائی با درختان سبز که از فرط بارسرخمیده کرده اند، به سیاحت خواهند پرداخته برای استراحت و خواب صاحب قصر هائی با فرش های گرانبقیمت بر روی زمین و بردیوار خواهند بود، و در بستر های لطیف ابریشمین و لحاف های نو خواهند خوابید. پریان با اوراد الهی گوشه های آنان را نوازش خواهند داد. تمام این تجملات، زنان، اغذیه، خوبه هرگز فرد مومن را خسته نخواهند کرد. این است تصویر خوشبختی در بهشت که به غیر از چادر نشینان دیگران را نیز به اسلام نزدیکتر می‌کند.^۷

اعتقاد به تقدیر در اسلام مهر طبقه حاکم را به این دین می‌زند. اسلام بر دگی، استبداد و جهل را امری مقدس می‌نماید، و هر گونه گرایشی به اعتلای فکری و معنوی را در نطفه خفه می‌کند. اگر خدا از همان ابتدا انسان را خوب یا بد، با هوش یا احمق، زرنک یا تنبل آفریده باشد، آخر به چه درد می‌خورد که انسان آموزش ببیند و خود را اعتلا بخشد. خشمغزئی یکبار برای یک هدف معین و برای تقویت شجاعت مومنان در جنگ عمل می‌کند، بمثابه دریچه اطمینان در زمان هائی که پیغمبر و خلفای جانشین او در معرض خطر قرار می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این شیوه تفکر با گذشت زمان آرام آرام به یک رکود اجتماعی و تقدیرگرایی محض می‌انجامد.

بدین ترتیب اسلام که نخست تحت فشار ضرورت های انکشاف روابط اقتصادی، به صورت یک برنامه نو توسط محمد و جانشینانش طرح شد، عاقبت به سرنوشتی گرفتار آمد که مذاهب دیگر بدان دچار شده بودند؛ یعنی سلاخی شد در دست طبقات حاکم برای حفظ منافع و حاکمیت ایشان بر کسانی که هیچ نداشتند و تنها فرمانبرداری می‌کردند. اعراب دوران اول اسلام امکاناتی در اختیار داشتند که حتی طبقات حاکم در دوران امپراتوری روم فاقد آن بودند. آنان اختیار گنج های سه قسمت جهان، فرسنگ بیژانس، ایرانی، و ویزیگوت* را داشتند، و خیلی زود به زندگی جذب خود عادت کردند. فقط اولین نسل حاکمان با حالتی از وحشت در مقابل ثروت های جهان، که خداوند برای مومنان فرستاده بود، مقاومت کردند. (نظیر عمر) .

در شهرهای اصلی ساختمان کاخ های اعجاب انگیز آغاز شد. به قول فرامر^۸ " قصر خلفا در دمشق از طلا و مرمَر برق می‌زد، کاشی های شگفت انگیز تمام کف و دیوارهای آن ها را پوشانده بود. چشمه های دائمی و گیاهان مصنوعی سایه های دلپذیری

* اشاره به قبایل گوت است که تا غرب اروپا پیش رفتند و در اسپانیا ساکن شدند.

را به وجود آورده بودند، که همراه با نجوای آب منادی خواب شیرین می شدند. بیج های مجلل و درختان سایه دار مامن پرندگان خوش صدا شده بودند. سقف کاخ ها از طلا و نقوش مختلف برق می زد، و اطاق های با شکوه مملو از بردگان خوش لباس بود و در اندرون هم زیباترین زنان دنیا می زیستند. قصر خلفا در بغداد یک چهارم شهر را اشغال می کرد، و دست کمی از قصر دمشق نداشت. صاحب منصبان و تجار در ساختن قصر و اقامتگاه تابستانی با خلیفه در رقابت بودند. در اسپانیا عبدالرحمن سوم، ۲/۳ در آمد حکومت را به صرف ساختمان قصر ها می رساند. در کرددوبا و سویل در طول سواحل کوادلکویبر کیلومتر ها باغ وجود داشت، که در میان آنها ویلا و قصر بنا شده بود.

خزانه های الحمراء و قصر های قرناطه حاکی از تجمل فرهنگ عرب و اسپانیولی است. در قصر های مسلمانان آنچنان زندگی دلپذیری گذرانده می شد که تقریباً در تاریخ سابقه نداشت. نگهداری قصر مامون عباسی هفتاد هزار فرانک در سال خرج بر می داشت. خادمان قصر ۱۳۰۰۰ تن بودند که ۳۷۰۰ نفر آنان برده و ۶۳۰۰ تن زنان حرم بودند. در قصر مقتدر عباسی ۱۱ هزار خواجه وجود داشت. زمانی که مقتدر امپراتور بیزانس را به حضور پذیرفت از ۱۲۰۰۰ قطعه پارچه ابریشمی مزین به طلا استفاده شد. برای ساختمان مسجد ها نیز خرج می شد. کلیسای سن ژان در دمشق با تمام تجمل معماری بیزانس به مسجد امیه بدل شد. در تمام شهر ها مسجد ها ئی می ساختند که در زمینه، تجمل با حالتی مذهبی کلیسا های مسیحی برابری می کرد. شهر بصره بخاطر مسجد هایش گنبد اسلام نام گرفته بود.

پانصد هزار نفر جمعیت شهر کردوبا، در زمان هلافت عبدالرحمن سوم از ۳ هزار مسجد و سیصد حمام عمومی بهره مند شدند. سخاوت خلفا موجبی برای رقابت اطرافیان ایشان، یعنی شاهزادگان و صاحبمنصبان بلند پایه بود، که به حفر چاه آب، کاروانسرا و آبراه می پرداختند. بنی امیه بیمارستان های عظیمی در دمشق بر پا داشتند در زمان خلافت مقتدر، تمام بیمارستان های شهر بغداد تحت نظارت یک پزشک مسیحی اداره می شد. مقتدر شخصاً هزینه احداث یک بیمارستان جدید را به عهده گرفت. در دوران طلائی اسلام تحت فشار طبقه ی بازرگان، به نگهداری و احداث راه و آبراه توجه بسیاری شد. این عمل خود زمینه رونق کشاورزی و تجارت را فراهم آورد. زمین های لم یزرع توسط کانال های آب به آبادی های کشت شده بدل شدند. در سیسیل توجه زیادی به کشت زیتون، پنبه و نیشکر می شد. در اسپانیا دشت های قرناطه، مورچیا و والنسیا آنچنان از امکاناتی نظیر سد و آبراه برخوردار بودند که که انواع و اقسام فراورده ها به دست می آمد.

تجملاتی که در قصر ها رواج داشته زمینه، انکشاف انواع حرف و هنر ها را فراهم آورد. از دوران ساسانی صنعت ابریشم در ایران بسیار پیشرفته بود، و در دوران خلفا نیز انکشاف چشمگیری یافت. بغداد اولین شهر دنیا در بافتدگی پارچه های ابریشمین شد. مناطق شرقی قلمرو خلفا بغیر از پارچه های ابریشمین، پارچه های پشمین و نخی نیز می بافتند.

آسیای غربی در زمینه، فراورده های چرمی و کتانی شهرت داشت. در سوریه صنعت شیشه، در مصر صنعت کاغذ رواج فراوان داشت. از قرن سوم هجری به بعد، کاغذ ها ئی که در شرق از پنبه درست می شد، رقابت با کاغذ های گرانقیمت مصر را آغاز کرد. در این دوران تجارت کاغذ بسیار رواج داشت. قرن ها غرب از کاغذهایی که در شرق مسلمان ساخته می شد استفاده می کرد. ایران خصوصا در زمینه فراورده های فلزی، ابزار جنگی، و تزیینی شهرت بسزائی داشت.

در اسپانیا تحت حکومت بنی امیه، تجارت ابعاد گسترده تری از شرق گرفته یود. گمرک ورودی خروجی کالا در دوران شکوفائی اسلام مهمترین بخش در آمد دولتی را تشکیل می داد. در زمان عبدالرحمن سوم ثروت آنچنان گسترش یافته بود که به گفته گائوری هیچ مسلمانی پیاده راه نمی رفت. " جهان در حاکمیت خداست و او آنرا به خادمان خود ارزانی داشته است." از قرار معلوم، خادمان خدا اشرافیت عرب و مفسران کتاب های مقدس بودند. در کنار این قصر های خیره کننده، تعداد بی شماری کلبه های گلین بود که فقر گرسنگی در آن ها فرمان می رانند. تقریبا تمام صنعت این زمان در جهت ارضای خواست های بوالهوسانه طبقات حاکم بکار افتاده بود و هرگز بر آوردن نیاز های توده، وسیع مردم در نظر گرفته نمی شد.

در کنار این تجملات بی حد و حصر و فقر دهشتناک، جنگ های داخلی برای تاج و تخت خلیفه ابعاد گسترده داشت. بعد از قتل خونین خلیفه چهارم علی و جانشینانش (۶۸۰ میلادی)، سلطنت به خلفای بنی امیه رسید،^۹ که برای انشعاب در اسلام از هیچ کاری روی گردان نبودند. پس از کشتار کربلا، شهرهای مذهبی علیه سیاست خشن بنی امیه قیام کردند، که با سرکوب وحشیانه و غارت ارتش سوریه مواجه شدند، بگونه ای که طی آن مسجد پیغمبر در مدینه به اصطبل تبدیل شد.^{۱۰} خلفای بنی امیه مذهب را بسه مسخره می گرفتند و حتی یکی از آنان زیارت قبر پیغمبر را ممنوع کرده بود. ولیای دوم کار را به آنجا رساند که یکی از معشوقه های خود را به جای خویش به نماز جماعت فرستاد. او از قرآن به عنوان هدف تیراندازی استفاده می کرد.^{۱۱}

در چنین اوضاع و احوالی طبیعی بود که صاحب منصبان اسلام برای تصاحب تاج و تخت خلیفه به هر کاری دست بزنند. در اطاق های این قصر های حیرت انگیز قتل و دسیسه

امری عادی شده بود. بعد از خلفای صدر اسلام، [در سنت فقط چهار جانشین مستقیم وجود داشت، و از ۲۶ خلیفه عباسی، تنها شش نفر جانشین مستقیم بودند، بقیه این مقام را از طریق برهه انداختن سیل خون بدست آوردند. مراد سوم در ترکیه برای از میان برداشتن مدعیان تاج و تخته دستور داد سه برادر خود را خفه کنند و سپس برای آمرزش روح آنان زکات داد و جلسات قرائت قرآن به پا داشت. پس از دفن سلیم دوم، جانشین او، محمد سوم، ۱۷ برادر خود را خفه کرد. ۱۲ در این دوران هایکبار برای همیشه اصول اسلام در باره برابری و تقسیم ثروت بین مومنان به فرا- موشی سپرده شد. خلفا و سپس سلاطین، امرا، خان ها، و شیوخ به ابعاد بی شرمانه ای می اندوختند و توده های مردم، بالعکس از سیر کردن شکم خود عاجز بودند. حتی اکنون نیز [۱۹۲۲] صاحب یک چهارم دیم [۱/۰۹۲۵ هکتار] در آسیای مرکزی به عنوان یک مرد ثروتمند شناخته می شود. این اوضاع کاملاً از روح شریعت به دور افتاده بود. اما طبقات حاکم تمام این احکام را به نفع خود تغییر دادند. آنان دستور قرآن و شریعت را که در جهت تقویت منافع خود بود مورد استفاده قرار دادند و کلیه نکاتی را که با منافع آنان در تضاد قرار می گرفت نفی کردند. ۱۳

خان های ترک در مواردی با استفاده از مذهب و پان اسلامیم مرزهای خود را گسترش داده، بدین منظور بروی آیات قرآن تکیه کردند^{۱۴} که دنیا را به دو بخش بخش اسلام، بنام دارالاسلام، و بخش کفار بنام دارالحرب تقسیم می کند. بخش اول متعلق به مسلمانان و جایگاه فرزندان مومن است. رهبری دارالاسلام باید در دست خلفا باشد. فرق خلیفه و انواع و اقسام سلطنت این است که خلافت تنها شکلی حکومتی است که توسط قانون الهی به رسمیت شناخته شده، یکتا و جهانشمول است، در حالی که اشکال دیگر حکومت اسلامی توسط شریعت به رسمیت شناخته نشده، حتی محکوم نیز شده است.

دو مانع بزرگ در راه اتحاد ۲۵۰ میلیون مسلمان که تحت حکومت سلطان های ترک بودند به وجود آمد. از یک طرف گشته های فزاینده ای امپریالیسم جهانی، که خواهان تسلط بر تمام کشورهای اسلامی آزاد بود و از طرف دیگر، تقویت جنبش ملی تحت رهبری بورژوازی جوان، که در پهنه خاورزمین بزرگ شده، و در زمان جنگ بسیار تقویت شده بود. در ترکیه حتی جوانان ترک فکر پان ترکیسم (پان تورانیسم) را در مقابل پان اسلامیم مطرح می کردند. آنان می کوشیدند تمام عوامل اساسی متحد کننده ای عنصر ترک را مستقل از اسلام مطرح کنند. بجای رابطه مذهبی، رابطه نژادی ترک ها را عنوان می کردند، و خواهان اتحاد ترک های آناتولی، ایران، قفقاز، روسیه، ترکستان و چین و... تحت حاکمیت امپراتوری ترکیه بودند، که شامل هفتاد میلیون نفر می شد.^{۱۵} قیام اعراب در جنگ جهانی اول تحت رهبری شریف مکه، که با شرکت مستقیم انگلستان همراه بود، موجب جدائی شهرهای مذهبی مکه و مدینه از ترکیه شد. پس از این رویداد

جوانان ترک به صورت قاطع تری از ایدهٔ پان اسلامیسیم رویگردان شدند. افزون بر این جنگ مذهبی (جهاد)، که بر ضد امپریالیست‌های متفق در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ اعلام شد نتوانست به دنبال اسلام الهام لارم را بدهد، و پرچم سبز پیامبر که این چنین کفار را به لرزه در می‌آورد هیچ گونه تأثیری باقی نگذاشت. امپریالیست‌های انگلیسی که از بیشتر از خطر جنگ مذهبی می‌هراسیدند، بایک محاسبهٔ درست‌آزین موضوع کاملاً بهره‌گرف شریف‌مکه را که خلیفهٔ همهٔ مسلمانان بود، تحت حمایت خود به شورش واداشتند.

البته روشن است که خلافت به این شکل مضحکه هیچ کس را ارضاء نمی‌کرد، زیرا نظر یک دولت اسلامی یکتا و جهانشمول را که تقریباً توسط سلطان سلیم اول و جانشینان او بس وجود آمده بود، از بین می‌برد. حتی قبل از جنگ یکتائی خلافت با جدا شدن الجزایر تونس، مصر، سودان، لیبی،... خدشه دار شد. وضعیت پس از جدائی شریف‌مکه کاملاً استقلال حجاز را اعلام داشت، بدتر شد، و معاهده‌ی سِوُرُ جنگ ملیبی طولانی سرمایه‌دار جهانی علیه اسلام را به اوج خود رساند. امروز تکه‌های سرزمین‌های اسلامی در مقیاس وسیع توسط امپریالیست‌های ازوپائی اشغال شده‌اند، و جنبهٔ جهانشمول خلافت بسیار دیگر به پنداری بدل شده است. دارالاسلام دوباره به دست کفار افتاده است.

اگر یک بورژوازی مسلمان، خواه در هند، خواه در مصر یا ترکیه، با وجود این گاهی اوقات چون ناسیونالیست‌های ترک از سلاح اسلام برای مبارزهٔ آزادیبخشی ملی بر ضد سرمایه داری غرب سود می‌جوید، به آن با خونسردی می‌نگرد. همین امر در مورد اشراف مسلمان و روحانیت با رتبه صادق نیست.

شیخ زَنُوزی افریقائی، امیر امان‌الله خان افغانی، تحرک بسیاری برای برقراری خلافت به سبک سنتی از خود نشان می‌دهند. در نظر آنان جنبش ملی در آناتولی بمقابل مبارزهٔ اسلام بر ضد یوغ سرمایه داری اروپاست. پیش‌آزین، در فصل‌های پیشین این کتاب، مترجم گفتیم که زَنُوزی شخصاً در کنگرهٔ میهن پرستان ترک در ارزروم شرکت جست، همبستگی کامل خود را با این جنبش از طریق دعوت مسلمانان برای حمایت مسلمانان از آن نشان داده بود. در این مورد نامهٔ امیر افغان به مصطفی کمال بسیار گویاست "به رزمندگی شجاع و باارزش اسلام مصطفی کمال پاشا، که امیدوارم که ازین پس نیز پیروزی‌های فراوانی بر دشمنان اسلام به ارمغان بیاورد." ۱۶ بدین ترتیب، این مبارزه در نظر اشرافیت بزرگ مسلمان و روحانیت چیزی جز مبارزه بر ضد دشمنان اسلام نیست. این نکته خصوصاً در کنفرانس اسلامی ماحمنصیان در کابل (۲ ژوئن ۱۹۲۵) تأکید شد که قطعنامهٔ زیر را به تصویب رساند: "شرایط صلح ترکیه که خصوصاً توسط انگلستان تحمیل شد، یک دست‌اندازی به دین ماست. هر مسلمانی باید همکاری با دولت بریتانیا را مردود بداند. هر گونه منصب افتخاری را که توسط انگلیسی‌ها تفویض می‌شود، با

دور افکند، برای بررسی وسایل و راه های مختلف دفاع از اسلام باید کنگره های در افغانستان متشکل از علماء و روحانیون تحت ریاست امیر امان الله خان تشکیل شود. باید خلیفه اصلی مسلمانان را سلطان محمد ششم دانست و پیمان وفاداری به شریف مکه را بی اعتبار اعلام داشت. چون گسترش اسلامیت در کمالات استقلال منوط به تعهد قدرت سیاسی بدان و دفاع از آن است، تمام مسلمانان باید خواهان استقلال و آزادی قدرت سیاسی باشند. " ۱۷

نظریه خلافت با سلسه مراتب روحانیت و همچنین پان اسلامیم مطمئناً عمیقاً ارتجاعی است. اما در اوضاعی که طبقات فوقانی مسلمانان را بر ضد سرمایه داری غرب و در درجه اول سلطه بریتانیا بسیج می کند، تا حدی نقش انقلابی ایفا می کند، زیرا از همگسیختگی سرمایه داری جهانی را تسریع کرده پایه های سلطه لندن را سست می کند.

زمانی که ناسیونالیست های ترک اولین مرحله مبارزه خود را بر ضد سلطه غارتگران اروپائی پیروزمندان به اتمام رساندند، کوشیدند برای آزادی کامل خود با الهام از روحانیت ترک کشور های دیگر اسلامی را نیز در مبارزه بسیج کنند. بدین منظور، " مجمع عمومی ملی" در آنکارا (آوریل ۱۹۲۱) به اتفاق آراء طرح دولت را برای دعوت کنگره پان اسلامیم در آنکارا به تصویب رساند. در این کنگره تصمیم گرفته شد که از تمام نمایندگان جهان اسلامی، از جمله الجزایر و هندوستان، دعوت به عمل آید. به موازات این انگلستان کنگره ای مشابه در مکه دعوت کرد. اما تمام گرایش های پان اسلامیت با تمام کوشش خود در جهت برقراری خلافت منتج از روح اسلام، طبیعتاً بر ضد انگلستان سمت و سو پیدا خواهند کرد. اینجا باید نقطه نظر آن فیلسوف هندی را پذیرفت که می گفت: " من سه دوست دارم، دوست خودم، دوست دوستم، و دشمن دشمنم." انگلستان امروز بزرگترین دشمن انقلاب جهانی است و تمام کسانی که بر ضد بخت سرمایه داری می رزمند، صرف نظر از هدف نهائی آنان، به وظیفه پرولتاریای بین المللی برای اتمام کار سلطه بورژوازی بین المللی یاری می رسانند.

(ترجمه از برگردان فرانسه متن روسی - به علت طول کلام، چند

صفحه اول فصل به تلخیص ترجمه شده اند.)

پانویس ها :

- ۱) آرشیو علوم اجتماعی و سیاسی، به زبان آلمانی، ۱۹۲۱، صص ۴۱۷-۳۷۶.
- ۲) آرشیو اقتصاد جهانی، بزبان آلمانی، ۱۹۲۱، جلد ۱۶، دفتر سوم، صص ۳۴۷-۳۳۳.

۳) گولوبورودکو، ترکیه کهن و جدید، سال ؟ ، ص ۵۷-۵۶.

۴) سنگ کعبه [حجرالسدود] از خانواده اجرام سماوی است که ابعاد آن از هر سنگ دیگری ازین نوع که دانشمندان تا حال شناخته اند بزرگ تر است .

۵) قرآن، سوره ۳، آیه های ۹۸-۱۰۰: " بگو ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کافر شده و به اعمال زشت می گرائید؟ بترسید که خدا گواه اعمال شماست بگو ای اهل کتاب، چرا راه خدا را می بندید؟ (رسالت پیامبر را انکار می کنید) و اهل ایمان را به راه باطل می خوانید؟ در صورتی که به زشتی این عمل آگاهید. بترسید که خدا بی خبر از کردار شما نخواهد بود. ای کسانی که بدین اسلام گرویده اید، اگر پیروی بسیاری از اهل کتاب را کنید، شما را بعد از ایمان به کفر بر می گزدانند. "

۶) وایل، مقدمه، انتقادی بر قرآن، به آلمانی، سال ؟، ص ۶۸.

۷) قرآن، سوره ۲، آیات ۱۹۱، ۲۳۹، ۲۴۰، سوره ۴ آیات ۱۰۲، ۱۱۰۳، سوره ۶۲، سوره ۷۳، آیه ۲۰ و غیره: " با کفاره و مشرکان کارزار کنید و آنان را به قتل رسانید هرکجا آنان را بیابید، و از شهرشان برانید، همچنان که شما را از وطن آواره کردند. و فتنه گری که آنان کنند، سخت تر از جنگ است و در مسجد الحرام (خانه کعبه) با آنها به جنگ بر نخیزید، مگر آنکه آنان پیش دستی کنند. در این صورت رواست که آنان را به قتل برسانید و این است کثرت کافران. " ... و الخ [

۸) بهشت و لذا ید آن نگاه کنید به قرآن سوره ۵۵، آیات ۵۶، ۵۸، ۷۲، ۷۶، سوره ۲ جهنم و عذاب های آن، آیات ۴، ۱۷، ۲۵، ۲۴، ۱۰۱، سوره ۲۲، آیه ۲۲. "در آن بهشت ها زنان زیبای با حیاتی هستند که دست هیچ کس (از جن تا انسان) به آنان نرسیده

است" (۵۶/۵۵) ... " آن حوریان گوئی چون یاقوت و مرجانند. " (۵۸/۵۵) [

۹) ازین برهه به بعد اسلام به دو فرقه شیعه و سنی تقسیم شد.

۱۰) تسوتکف، اسلامیسیم، بروسی، ۱۹۱۴، فصل ۴، ص ۶۲.

۱۱) آ. کریمسکی، دین اسلام و آینده، آن، بروسی، مسکو، ۱۸۹۹، ص ۲۱-۲۰.

۱۲) گائوری، اسلام و نفوذ آن بر مومنان، محل و سال انتشار ؟؟، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۱۳) قرآن، در مورد استبداد و دولت روحانی (تئوکراسی)، سوره ۲ (البقره)، آیه ۲۲۸.

۱۴) قرآن، سوره ۲، آیات ۹۰، ۱۴، ۱۶، ۴۷. آیات ۸ و ۹: " گروهی از مردم منافق گویند که ما ایمان آورده ایم به خدا و روز قیامت و حال آنکه ایمان

- نیاورده اند و می خواهند که خدا و مومنان را فریب دهند. و حال آنکه خود شان را فریب می دهند، ولی نمی فهمند" . [
- ۱۵) جهان اسلام، به روسی، ۱۹۱۳، فصول ۹۸ در بارهٔ پان اسلامیسیم و پان تو-رانیسیم.
- ۱۶) روزنامهٔ بینی گون (ترکیه) مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰.
- ۱۷) در نویه اورینت (خاور نو)، سپتامبر ۱۹۲۰، شماره های ۵ و ۶، ص ۰۱۹۸.

آیا عصری بنام سرمایه مالی هست ؟

برنامه‌ی بین الملل کمونیست باید جوهر تئوری اقتصادی معاصر را باز گوید، پس آنچه را که موجب کوچکترین تردیدی است باید از برنامه زدود. طرح برنامه

نویسنده معتقد نیست که مقاله‌ی او مسئله‌ی سرمایه مالی را کاملاً روشن می‌کند. چار چوب تنگ مقاله امکان نمی‌دهد که خطت اپورتونیستی تئوری هیلفر دینگ، آن طور که باید، بر ملا شود. به همین دلیل مسائل دیگری نیز، که با این تئوری مرتبطند، مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

هم چنین برای نویسنده ممکن نیست تئوری فرو پاشی سرمایه داری را - که باید هم چون نتایج تمام دستگاه اقتصاد انحصاری انگاشت - و برای ما بسیار مهم است، مورد بحث قرار دهد. نویسنده امیدوار است بتواند در فرصت دیگری درباره‌ی همه این مسائل گفتگو کند. (سلطانزاده)

ارزیابی انتقادی از این مقاله‌ی رفیق سلطانزاده را در یکی از شماره‌های آینده چاپ خواهیم کرد. (هیات تحریریه بین الملل کمونیست)

[این ارزیابی انتقادی در هیچ یک از شماره‌های بعدی مجله به چاپ نرسید. ویراستار]

*

این مقاله از متن آلمانی مندرج در مجله بین الملل کمونیست، شماره ۲۹-۳۰، مورخ ژوئیه ۱۹۲۸ *Die Kommunistische Internationale, Heft 29/30, 1928* تحت عنوان: *Gibt Es Eine Epoche des 'Finanzkapitals'?* به فارسی ترجمه شده است. برای تسهیل مرجعه به ماخذی که در این مقاله ذکر شده اند، چاپ‌های تازه‌ی کتاب سرمایه اثر مارکس و سرمایه مالی اثر هیلفر دینگ، تا آن جا که میسر بوده، با مشخصات زیر، در دو ابرو () مورد استناد قرار گرفته اند: *Karl Marx, Das Kapital, in MEW, Dietz Verlag, Berlin, Rudolf Hilferding, Das Finanzkapital, Europaische Verlagenstalt Frankfurt, 1968*

رجوع به ترجمه فرانسه سرمایه مالی را مترجم به پانویس‌ها افزوده است:

Capital Financier, Les Editions Minuit, Paris, 1970.

[کنگره ششم] کمینترین چون هیلفردینگ، دوران معاصر را دوران سرمایه مالی می نامد. نویسندگان طرح این ادعا را از نظر تئوری چنین مدلل می کنند:

((در پی عصر سرمایه داری صنعتی، با شروع سده بیستم، عصر جدیدی آغازید: عصر امپریالیسم، یعنی رشد پر جهش و گشاکش سرمایه داری که در آن رقابت آزاد محو انحصار شده است، و مناطق به اصطلاح آزاد مستعمرات تقسیم شده اند، و مشاخره برای تقسیم نو مستعمرات و مناطق نفوذ ضرورتاً باید به طور عمده شکل مبارزات مسلحانه بخود می گرفت.))

((بدین ترتیب، تضادهای جهانگیر سرمایه داری بیان کامل خود را تازه در امپریالیسم (سرمایه داری مالی) یافتند که شکل جدید تاریخی سرماییه داری، رابطه جدیدی بین اعضای مختلف اقتصاد جهانی سرمایه داری و تغییری در روابط طبقات اصلی جامعه سرمایه داری است. این مرحله نئی تاریخی بر مبنای انکشاف قوانین حرکت جامعه سرمایه داری پدید آمد. قانون تجمع و تمرکز سرمایه به تشکیل اتحادیه های انحصاری (کارتل، سندیکا، تراست)، به اشکال جدیدی از سازمان های غول آمای تولیدی مرکب، که بانک ها مجتمع می کردند، انجامید. آمیختن سرمایه صنعتی با سرماییه بانکی و خصلت انحصاری این شکل سرمایه داری، عصر سرماییه صنعتی را به عصر سرماییه مالی تبدیل می کند. "رقابت آزاد" سرماییه داری صنعتی، که جایگزین انحصار های فئودالی و انحصار سرماییه ی تجاری شده بود، بنوبه خود به انحصار سرماییه مالی بدل می شود.))

بدین ترتیب، نویسندگان طرح تقریباً واژه بواژه موضع هیلفردینگ را که در کتاب سرمایه مالی آمده است، اتخاذ می کنند و نتایج نظری او را بکار می بندند. گرچه مدت ها است که سیر واقعیت تئوری هیلفردینگ رارده کرده است، ولی این تئوری هنوز در محافل مارکسیستی، به ویژه در اتحاد شوروی، یکی از رایجترین و توده پسندترین تئوری ها است. بعد از انقلاب اکتبر، اثر او به نام سرمایه مالی چندین بار به طبع رسید. علاوه بر این، تئوری هیلفردینگ به وسیله اقتصاددانان جوان مجدانه تبلیغ می شود. هیلفردینگ خود این تئوری را چنین تعریف می کند:

((بخش دائم التزایدی از سرماییه صنعتی از حیظه اختیار سرماییه داران صنعتی خارج می شود. دسترسی آنان به سرماییه به میانجی بانک انجام می گیرد، که در برابر آنان نقش صاحب سرماییه را دارد. از سوی دیگر، بانک نیز باید بخش دائمی بیشتری از سرماییه های خود را در صنایع به کار اندازد، بدین جهت [این بخش] در میزان تضاد یابنده ای به سرماییه صنعتی بدل می شود. من این سرماییه را که در واقعیت به سرماییه صنعتی تبدیل شده است، سرماییه مالی می نامم.))

هیلفردینگ در پایان کتاب می گوید:

((نقش اجتماعی کننده سرماییه مالی گذار از سرماییه داری را فوق العاده

تسهیل می کند . زمانی که سرمایه مالی مهمترین رشته‌های صنعت را زیر کنترل خود آورده است ، کافی است که جامعه از طریق ارگان آگاه خود ، یعنی حکومتی که کارگران تسخیر کرده اند ، سرمایه مالی را بدست گیرد تا بلافاصله مهمترین رشته‌های صنایع در اختیار او در آید . سایر رشته‌ها به این بخش‌ها از صنایع وابسته اند و تسلط بر صنایع بزرگ خود به معنی موثرترین کنترل اجتماع است ، حتی بدون اجتماعی کردن بلاواسطه [سایر رشته‌ها] . . . تصاحبش بانک بزرگ برلین امروز به معنی تصاحب مهمترین بخش‌های صنایع بزرگ است ، و در دوران گذار ، تا هنگامی که دستگاه حسابداری سرمایه داری مفید به نظر برسد ، [تصاحب این بانک‌ها] سیاست سوسیالیستی را در آغاز فوق العاده تسهیل خواهد کرد . (۲)

در پیش‌گفتار این کتاب هیلفردینگ مدعی می شود که :

((آن چه مشخص‌کننده سرمایه داری "جدید" است جریان تمرکز است که از یک سو در "برداشتن، رفع، AUFHEBUNG رقابت آزاد" از راه تشکیل تراست‌ها و کارتل‌ها ، و از سوی دیگر، در رابطه‌ی بیش از پیش درونی سرمایه صنعتی و بانکی بروز می کند . از طریق این رابطه سرمایه شکل سرمایه به خود می گیرد که بالاترین و مجردترین شکل‌ظاهر سرمایه است .)) ۴

پس آن پولی ، یا دقیقتر بگوئیم ، آن سرمایه‌ی بانکی را که در واقعیت به سرمایه صنعتی تبدیل شده است ، سرمایه می نامند . این سرمایه مالی مهم ترین رشته های صنعت را زیر کنترل خود در آورده است . هنگامی که پرولتاریا سرمایه مالی را زیر تسلط خود می گیرد از این طریق مهمترین مواضع را به دست می آورد . تصاحبش بانک بزرگ برلین را باید چون تصاحب مهمترین رشته های صنعت انگاشت . هیلفردینگ بارها در کتاب خود ادعا می کند که انکشاف سرمایه داری وابستگی صنایع را به بانک‌ها افزایش می دهد ، زیرا بانک‌ها با بسیج پول طبقات غیر مولد می توانند بخش همواره فزاینده‌ی ای از این پول را مداوما تحت اختیار خود داشته باشند . مادامی که این واسطه‌های پولی فزون از حد نبودند ، بانک آن‌ها را به مصرف اعطای اعتبار برای بورس‌بازی و پرداخت مبادلات می رساند ، و از این طریق ، به اهداف خود می رسد . حال با توجه به افزایش دائم میزان این پول و کاهش اهمیت بورس‌بازی و تجارت ، باید بخش دائم‌التزایدی از این پول به سرمایه صنعتی بدل شود .

هیلفردینگ هم چنین می گوید :

((مادامی که بانک‌ها واسطه‌ی گردش پرداخت‌ها هستند ، آن چه برای ایشان مهم است وضع آتی موسسه [ی گیرنده‌ی اعتبار] و قدرت پرداخت آن است . آن‌ها سفته‌هایی را که از این نظر معتبر بودند نقد می کردند و کالاهایی را پیش‌می پرداختند ، یا سهامی را در برابر وام به ضمانت‌بیر می داشتند که بر حسب وضع فعلی بازار به

قیمت متعارف قابل فروش بودند - بدین سان ، میدان عمل آنان نیز بیشتر سرمایه بازرگانی و در کنار آن ، ارضای نیازمندی های بیروس بود ، تا سرمایه صنعتی . هم چنین روابط آنان با صنعت کمتر به پیروسه تولید می کشید و بیشتر به فروش کالا توسط صاحبان به عمده فروشان محدود می شد .

((ولی هنگامی که بانک به جایی می رسد که سرمایه برای تولید در اختیار صاحبان صنایع بگذارد ، دیگر منافع او به وضع آتی موسسه تولیدی و موقعیت آنسی بازار محدود نمی گردد ، بلکه اکنون مسئله بیشتر بر سر سرنوشت دراز مدت موسسه و وضع آینده بازار است . منافع آتی به منافع دراز مدت بدل می گردد ، و اعتبار هر چه بزرگتر باشد ، و به خصوص هر چه آن بخش از سرمایه استقراری که به سرمایه ثابت (FIX) بدل شده است بیشتر سنگینی کند ، همان قدر هم این منافع بزرگتر و مداومتر خواهند بود .))

بدین سان هیلگردینگ معتقد است که جدیدترین مرحله سرمایه داری به "وابستگی روز افزون صنایع به بانک ها " و به سروری سرمایه مالی انجامیده است ، و ایمنی امر پس از پیدایش سرمایه مالی در زمان نیرومندترین تجمع سرمایه صنعتی - یعنی در دوران موسسات انحصاری (تراست ، کارتل ، سندیکا و غیره) رخ داده است . ولی آیا تمام این ها درست است ؟

اعتبار و اهمیت آن در سرمایه داری

در وهله اول باید علل ضرورت اعتبار و وجود بانک ها را در دوران سرمایه داری به بحث گذاشت . در جامعه ای که رکن اساسی آن مالکیت خصوصی و تقسیم کار است روابط اجتماعی ، پیروسه تجدید تولید اجتماعی تنها به برکت تبدیل محصولات به کالا و مبادله آنها برقرار می گردند . مناسبات اعتباری بر اساس این مبادلات پدید می آیند که باید بمنابه مرحله بعدی انکشاف مبادله در نظر گرفته شوند و دارای همان ریشه هائی هستند که خود مبادله داراست یعنی ماهیت ویژه مناسبات تولیدی جامعه مورد بحث . ولی وام با مبادله یکی نیست . اعتبار کالائی شکل تغییر یافته مبادله و اعتبار سرمایه ای (اعتبار بانکی یا ربائی) تبدیل مبادله به وام است . بدین ترتیب ضرورت اعتبار تنها بسته به نوع (سامان) استروکتور تولید نیست . گرچه این مهم ترین علت است ، ولی تنها علت نیست . به موازات آن عوامل اقتصادی مشخصتری موثراند که همیشه یکی نیستند ، بلکه با شکل و نوع اعتبار تغییر می کنند . در اقتصاد کالائی ساده روابط اعتباری بر زمینه اوضاع و احوال ابتدائی زیر به وجود می آیند :

((تولید یک کالا نیازمند زمان کمتر و تولید کالائی دیگر نیازمند زمان بیشتری است . تولید کالاهای مختلف به فصول وابسته است . کالائی در خود بازار ساخته

می شود و کالای دیگری باید به [بازاری] دور دست سفر کند ، از این رو دارنده کالای می تواند چون فروشنده زودتر وارد بازار شود تا دیگری چون خریدار . همین علل در دوران سرمایه داری نیز صادقند . اهمیت آنان در اینجا باز هم بیشتر است . تقسیم کار در این جا شدیدتر ، بازار وسیعتر ، و نیروهای تولید کننده به طور غیر قابل مقایسه ای رشد یافته ترند . به سبب اعتبار ، نه تنها عملیت صنعتی و تجاری گسترش می یابند ، بلکه فرآیند (پروژه) تجدید تولید به طور کلی تسریع می شود .

((همان طوری که می دانیم ، در رابطه با پروژه تجدید تولید ، سرمایه ی صنعتی در حرکت خویش سه شکل به خود می گیرد . نخست چون پول متظاهر می شود ، سپس به سرمایه ی مولد ، یعنی به وسایل تولید و نیروی کار مبدل می شود ، و دست آخر به صورت سرمایه ی کالایی تبدیل مجدد خود را به پول می جوید و غیره . روابط اعتباری بعد از آن که سرمایه به صورت کالا از پروژه تجدید تولید جدا شد ، برقرار می شود .

((... سرمایه های به قرض رفته ، سرمایه های کالایی هستند که برای مصرف فردی و یا برای تعویض عناصر پایای سرمایه مولد ساخته شده اند . بنا بر این آن چه در این جا چون سرمایه قرض داده شده بروز می کند همیشه سرمایه است که در مرحله معینی از پروژه تجدید تولید قرار دارد ، ولی از طریق خرید و فروش از دستی به دست دیگر منتقل می شود ، در حالی که هم ارز یا معادل آن در موعد مقرر به فروشنده پرداخت می شود . به عنوان مثال : پنبه در برابر سفته به بافنده منتقل می شود ، نخ تابیده در برابر سفته در اختیار بافنده کتان قرار می گیرد ، کتان در برابر سفته به دست تاجر می رسد و از دست او در برابر سفته به دست صادر کننده و از دست صادر کننده در برابر سفته به دست تاجری در هندوستان می رسد که آن را می فروشد و به جانشین می خرد و غیره ... اعتبار در این جا میانجی مراحل مختلف فرآیند (پروژه) تجدید تولید می شود . بدون آن که بافنده [بهای] پنبه را ، کتان باف [بهای] نخ تابیده را و تاجر [بهای] کتان را [نقداً] پرداخته باشند .))
با رشد تجارت و دستگاه تولید سرمایه داری ، این زمینه ی طبیعی اعتبار گسترش می یابد ، تحکیم می شود ، و اهمیتی عمومی کسب می کند . اعتبار این جا ، در مجموع ، تنها نقش یک وسیله ی پرداخت را دارد ، یعنی کالا نه در برابر پول ، بلکه در برابر پول کتبی پرداخت در موعده ی معین ، یعنی در برابر سفته فروخته می شود .

حال فرق بین اعتبار تجاری و سرمایه ای در چیست ؟ این فرق ناشی از اختلاف سرمایه صنعتی و سرمایه ی نزولی است . در جامعه ای سرمایه داری ، البته همیشه یک سرمایه و همان سرمایه است که می تواند در دست یک سرمایه دار قرار گیرد . ولی

در واقع این سرمایه همان طور که مارکس می گوید ، دارای حرکتی دوگانه و مختلف است .

ما در وهله اول به خصوصیات سرمایه صنعتی می پردازیم . ویژگی نخستین آن این است که سرمایه صنعتی چون سرمایه فقط در فرآیند (پروسه‌ی) تولید فعلیت می یابد ، یعنی در فرآیندی که نیروی کار استثمار می شود و در نتیجه ارزش اضافی به وجود می آید . این سرمایه در تضاد مستقیم با کار است و سرمایه داری کسه شخص (PERSONIFIKATION) این سرمایه است در تضاد با کارگر قرار دارد . ثانیاً ، این سرمایه ای است که در دست صاحب خود باید تغییر شکل دهد ، یعنی ، این سرمایه برای سرمایه دار به شکل سرمایه کالائی وجود دارد ، سرمایه ای که بازگشت به شکل پیشین خود را می طلبد یا دست کم ، و در وهله اول ، باید به پول تبدیل شود . این دگردیسی (METAMORPHOS) کالا در حالتی که منظور ما است به وسیله اعتبار انجام می گیرد . در جریان این تغییر و تبدیل ، این سرمایه نه چون پول عمل می کند .

سرمایه صنعتی در سرمایه داران صنعتی ، و سرمایه نزولی در نوع ویژه ای از سرمایه داران پولی-متجسم می شود . این سرمایه داران ارزش اضافی به دست آورده را بین خود تقسیم می کنند . اولی سود صنعتی یا بازرگانی دریافت می کند و دومی نزول . از آن جا که حرکت سرمایه صنعتی با حرکت سرمایه نزولی تفاوت دارد ، سود صنعتی و نزول نه تنها تقسیم کمی بلکه تقسیم کیفی ارزش اضافی را بیان می کنند . در سود صنعتی ، سرمایه دار صنعتی ، و در نزول ، سرمایه داری پولی متظاهر و تجدید تولید می شوند . این تقسیم کیفی "ناشی از تقسیم کمی یک بخش و همان بخش از ارزش اضافی است " (مارکس) . صاحب سرمایه نزول دریافت می کند و کارفرمای سرمایه دار (UNTERNEHMER) سود کارفرمائی (UNTERNEHMUNG) . مارکس می گوید : اگر قرض گیرنده نخواست پول را چون سرمایه به کار برد ، به خود او مربوط است ... سرمایه صنعتی مستلزم تبدیل نیروی کار به کالا است . سرمایه ای که به شکل ربائی نزول می گیرد ، دارای روش ویژه استثمار سرمایه است بدون آن که وجه ویژه تولید آن را دارا باشد (۷) .

از این رو هنگامی که سرمایه صنعتی هنوز به اصطلاح در گهواره بود ، سرمایه نزولی نه تنها اضافه کار بلکه اغلب کاری را که برای گرداندن تولید اهمیت داشت می مکید ، مانند گرمی به ریشه‌ی نیروهای مولده می چسبید و دستگاه تولید را منهدم می کرد . بدین سان این همیشه سرمایه دار است که به هنگام وام دادن سرمایه‌ی نزولی یا گشودن اعتبار سرمایه‌ای ، عنوان اعتبار دهنده را دارد . ولی بر حسب موقعیت اقتصادی اعتبار گیرنده این اعتبار دهنده گاه در نقش رباخوار و گاه چون بانکدار و صندوقدار سرمایه داران صنعتی ظاهر می شود .

پس مطابق نظر مارکس ، بانکدار کسی جز صندوقدار سرمایه داران صنعتی نیست . و این صندوقداران با اعطای اعتبار بانکی نزول خود را نه از کار اعتبار گیرنده ، بلکه از کار کارگر ، از اضافه ارزشی که از کارگر اخذ می شود و به تملک سرمایه دار در می آید ، به دست می آورند . کاملاً روشن است که سرچشمه ی تحصیل نزول در این است که :

((سرمایه دار پولی و سرمایه دار مولد واقعا در برابر هم قرار دارند ، نه تنها چون شخصیت های مختلف حقوقی ، بلکه چون شخصیت هایی که در فرآیند (پروژه) تجدید تولید نقش های کاملاً مختلفی را بازی می کنند . یا در دست آنان همان سرمایه واقعا حرکتی دوگانه و کاملاً متفاوت می کند ، یکی آن را فقط به قرض می دهد و دیگری آن را در تولید به کار می برد)) ۸

پس رابطه ی این دوسرمایه دار با کار یکی است ، چه یکی چون دیگری اضافه ارزش می گیرد و موضع طبقاتی هر دو یکسان است . این رابطه ی یکسان با کار ناشی از آن است که سود صنعتی و نزول هر دو بخشی از اضافه ارزش و بیان اشکال گوناگون آنند . اما هنگامی که سخن بر سر سود صنعتی و نزول چون صور مختلف اضافه ارزش است ، باید آن دو را نه در برابر کار ، که در برابر هم نهاد . مارکس می گوید :

((در رابطه با سرمایه داران پولی ، سرمایه دار صنعتی کارگر است ، ولی کارگری با خصیصه ی سرمایه دار ، یعنی بهره کشی از کار بیگانه)) ۹

مادامی که فرآیند تولید به طور عادی جریان دارد ، و بنا بر این ، بازگشت سرمایه قطعی است ، اعتبار وضع محکمی دارد و خود را گسترش می دهد - گسترشی که متکی به گسترش خود فرآیند تجدید تولید است . ولی همین که در نتیجه ی تنزل قیمت ها و اشباع بازارها ، بازگشت سرمایه آهسته شد ، مازادی از سرمایه صنعتی در شکلی فراهم می آید که در آن شکل این سرمایه دیگر قادر به ایفای نقش خویش نیست . توده ای از سرمایه کالائی در دست است ، ولی بزرگترین بخش آن در نتیجه ی اختناق فرآیند تجدید تولید راکد می ماند . اعتبار محدود می شود :

(۱) زیرا سرمایه عاطل است ، یعنی در یکی از مراحل تجدید تولید خویش بند شده است و نمی تواند شکل خود را تغییر دهد .

(۲) زیرا اعتماد به گردش لاینقطع پروسه ی تجدید تولید متزلزل شده است .

(۳) زیرا تقاضای اعتبار تجاری کاهش می یابد . یافته ای که تولید خود را محدود می کند و انبارش آکنده از نخ های تابیده ی نفروخته است در پی اعتبار نیست تا پنبه ی بیشتری بخرد . بازرگان نیز کالائی به نسبه نمی خرد ، چه بیش از آن چه باید کالا در انبار دارد .

اختلال هایی در رشد یا حتی اختلال در شدت معمول فرآیند تجدید تولید باعث نقصان اعتبار می شود ، و مبادله کالاها در برابر اعتبار سختتر می شود . تقاضای

پرداخت نقدی و تجدید فروش در برابر اعتبار به خصوص ویژه‌ی آن مراحل از (سیکل) صنعتی است که بلاواسطه پس از یک بحران اقتصادی فرا می‌رسد .
 بدین‌سان انکشاف‌الینقطع یا به عبارت درست تر انکشاف متناوبا منقطع فرآیند تجدید تولید اجتماعی به وسیله‌ی شکل اجتماعی تولید ، به وسیله‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری تنجین می‌شود .

اعتبار چون یکی از مقولات درونی شیوه تولید سرمایه‌داری نه تنها (درمرز هائی که ذکر آن رفت) شرط ادامه‌ی تجدید تولید اجتماعی است ، بلکه پیشنه‌ساده (VORAUSSETZUNG) ی لازم تحقق چرخش کل سرمایه اجتماع و بخش‌های مفرد آن است . بدون دستگاه روابط اعتباری ، تجدید تولید در جامعه‌ی سرمایه‌داری امولا غیر ممکن می‌شد ، یعنی ، امکان چرخش سرمایه‌ی اجتماعی ودر نتیجه استمرار خود دستگاه تولید سرمایه‌داری - که مبتنی بر پایه‌ی مادی رشد یافته‌ای از نظر فنی - است - مطرح نمی‌شد .

فعالیت و نقش‌نوی بانک‌ها

پس اعتبار در جامعه‌ی سرمایه‌داری امری ناگزیر و از مهمترین عوامل فرآیند تولید است . از این رو طبیعی است که انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری انکشاف متناظرسان‌مان‌های اعتباری را نیز به همراه آورده باشد . امروز جای باجه‌های محقر بانکی را بانک‌های عظیمی که دخل و خرجشان سر به میلیارد می‌زند ، گرفته اند ؛ ولی این امر در اساس سیاست بانکداری تغییر زیادی نداده است . چه بانک بزرگ و چه باجه‌های بانکی ، این نمایندگان سرمایه‌داران پولی ، همان نقش واسطه میان سرمایه‌داران پولی و صنعتی را ایفا می‌کنند .

اما هنگامی که هیلفردینگ به نقش‌نوی بانک‌ها - در رابطه با پیدایش شکل شرکت‌های سهامی - در سازماندهی موسسات صنعتی اشاره می‌کند ، کاملاً محق است . این وضع اولاً موجب جنبش تجمع خود سرمایه‌های بانکی شده بود ، و ثانیاً بانک‌ها می‌توانستند به شکرانه‌ی مناسبات خود با بازار پول ، از سرمایه‌داران صنعتی حمایت‌کنند . سرمایه‌داران صنعتی در سه حالت نیازمند حمایت مالی یعنی ورود سرمایه‌های متنابه از خارج هستند :

(۱) هنگام پایه‌گذارش موسسات جدید

(۲) هنگام توسعه‌ی موسسات موجود

(۳) و هنگامی که به اشکال مختلف اتحاد ، کنترل و ادغام دست می‌یازند .

بدین‌علت هنگام پایه‌گذاری موسسات جدید ، غالباً سهام آن‌ها برای توزیع در اختیار بانک‌ها گذاشته می‌شود . تامین مالی (FINANZIERUNG) از سوی بانک‌ها بدین طریق متحقق می‌شود که سهام ، یعنی سرمایه‌ی موهوم (FIKTIVES) ، به میانجی آن‌ها بین مردم توزیع و به سرمایه‌ی واقعی مبدل می‌شود . انتشار اوراق

باقاطعیت می توان ادعا کرد که هر یک از این تراست ها می تواند هر گاه بخواهد، نه یکی، بلکه چند بانک از نوع "بانک آلمان" را به وجود آورد. در واقعیت نیز وضع بر این منوال است. سرمایه بانکی که AEG به وجود آورده است از سرمایه‌های هیچ یک از بانک‌های بزرگ برلین کمتر نیست. پارفانیاک می گوید: "صنایع در جستجو و مبارزه برای پول ارزانی که به طور دراز مدت سرمایه گذاری شود، تنها به خدمات بانک‌ها قناعت نمی کند. به موازات تغییری که در خود سرمایه پدید می آید، آن‌ها دست به تاسیس موسساتی مالی می زنند که در آن‌ها فعالیت صنعتی و بانکی به هم می آمیزند."

این سامان سازمانی نوی، مالی، نه تحت رهبری عالی بانک، بلکه بر عکس به وسیله صنایع ایجاد می شود که تنها هدف آن‌ها تبدیل بانک به منبع اعتبار ارزان و صندوقداری سرمایه‌ی مولد است.

گرایشهای رشد سرمایه داری مارکس یا هیلفردینگ

در آغاز این مقاله متذکر شدیم که نویسندگان طرح برنامه‌ی کمینترن عصر ما را عصر سرمایه‌ی مالی می نامند لکن نشان دادیم که واقعیت ناقض این تعریف است زیرا پیشرفت عظیم جریان تمرکز سرمایه‌ی صنعتی، سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی را غیر ممکن می سازد. ما با آوردن مثالی از تراست پولاد به این نکته اشاره کردیم که حتی امکانات چندین بانک هم برای حمایت مالی موثر از یک تراست بزرگ کافی نیست و در عین حال اصول بانکداری، بانک را از نهادن سرمایه‌ی آزاد خود در موسسات [صنعتی] منع می کند. هیلفردینگ نیز خود می گوید که "بانک نمی تواند تنها در یک موسسه مشارکت کند. باید الزاما کرایشی پدید آید که این ریسک را با شرکت در چندین موسسه تخفیف دهد. این امر هم چنین به منظور تضمین بازگشت منظم سرمایه‌ی متشکل انجام می گیرد.

این به طور کلی به معنای آن است که ادامه‌ی تمرکز سرمایه‌ی صنعتی یا منجر به کشیده شدن این یا آن بانک در حیطه‌ی نفوذ سرمایه‌ی صنعتی می شود، یا این که بانک فقط به وسیله‌ی تحقق اراده‌ی سرمایه‌داران صنعتی بدل خواهد شد. اگر در نظر بگیریم که حساب تراست پولاد آمریکا نزد بانک‌ها بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار یعنی بیش از تمام "بدهی" بعضی از بانک‌های بزرگ برلین بوده است، آن وقت می بینیم که صحبت از وابستگی این تراست به بانک‌ها مسخره است. هنگامی که بیست و سه موسسه صنعتی آمریکائی در سال ۱۹۲۷ سود خالصی معادل ۶۷۶ میلیون به سهامداران خود می پردازند صحبت از وابستگی روز افزون صنایع به بانک‌ها خنده آور است.

ولی همان طور که پارفانیاک در اثر خود کارتل ها ، کنسرن ها و تراست ها می گوید ، از این حمایت متقابل بانک ها و صنایع نمی توان سلطه ی بانک ها را بر صنایع استنتاج کرد . بانک ها کماکان در مناسبات خود با صنایع نقش تبعی و امدادی دارند و ابتکار در دست صاحبان صنایع باقی می ماند . سلطه ی ظاهری بانک ها بر صنایع را در دستگاه اقتصادی معاصر ، بدین طریق می توان توضیح داد که صنایع خود بیش از پیش به فعالیت های خلما ملی می پردازند .

مسئله ی موردی هست که بانک چون (KOMANDITTEILHEBER) یعنی بـا حقوق محدود وارد موسسات صنعتی موجود می شود . این وسیله به ویژه آن جائی مطلوب است که بانک قصد دارد در فعالیت های بانک دیگری اعمال نفوذ کند . "ولی علی القاعده باید پذیرفت که برای بانک ها باز فروش هر چه سریعتر موسساتی که از جانب آن ها پایه گذاری شده ارجح است ." و بر (DEPOSITENBANKEN UND SPEKULATIONSBANKEN, WEBER) به دشواری می توان برای کارخانه یا موسسه ی دیگری یک جا خریداری یافت ، لکن فروش مالکیتی تکه تکه شده یا ، به عبارت دیگر ، سهام کار آسانی است . در تاریخ انکشاف بانک ها ، مواردی بسیاری هست که در آن ، بانک هایی که قوانین اساسی سیاست بانکداری - یعنی نقدینگی بیلان و اعتبارها - را رعایت نکرده اند ، زیان های سنگینی متحمل شده اند ، زیان هایی که گاه ورشکستگی را در پی داشت . یک موسسه ی سالم بانکی در به کار انداختن پول خویش اساسا از این اصل پیروی می کند که بین معاملاتی که زیر عنوان دارائی و بدهی قرار دارند توازن برقرار باشد . بانک باید دائما مراقبت کند که بتواند هر آن ، تعهداتی که در برابر سپارندگان پول تقبل کرده است ، جوابگو باشد . مسئله اساسا بر سر سپرده های است که اساس تمام معاملات بانکی را تشکیل می دهند .

ماهیت سیاست داخلی بانک در این است که توازن بین این اساس ، که تمام عملیات بانکی بر آن مبتنی است ، و معاملاتی را که بر این اساس انجام می گیرند ، حفظ کند . قبل از هر معامله ای که زیر عنوان دارائی می آید ، بانک باید بـه دقت بررسی کند که آیا این معامله متضمن اصل فوق نیز هست یا خیر .

بدین جهت مدیریت بانک باید در وهله ی اول مواظب نقدینگی بیلان یا ترازنامه باشد . در این باره که چه قسمت هایی از بیلان را باید نقد ، نیمه نقد ، یا غیر نقد شمرد تئوری های بسیاری وجود دارند . در این مقاله نمی توان به این مسئله پرداخت اما باید دوباره تاکید کرد که هیچ بانک نیرومندی امروزه نمی تواند این نکته را از نظر دور بدارد و بدون مخاطره مبالغ مهمی را چون سرمایه صنعتی به کار اندازد ، به ویژه هنگامی که بانک می خواهد (آن طور که هیلفردینگ می گوید) سلطه ی سرمایه مالی را در صنایع تضمین کند .

در این رابطه ، سرگذشت ورشکستن بانک لایپزیک که مجذانه در موسسات صنعتی

شرکت می‌جست و مقادیر زیادی از سهام آن‌ها را می‌خرید و نزد خود نگاه می‌داشت ، بسیار آموزنده است . در سال ۱۹۰۱ هنگامی که یک رکود شدید علائم خود را ظاهر می‌ساخت ، شورای نظارت بانک لایپزیک مجبور شد اعلام کند که بانک موقتاً از هر نوع پرداختی خودداری خواهد کرد . بدین ترتیب ، موسسه‌ای که شصت سال فعالیت پشت سر داشت ، و به شرکتهای صنایع ساکسن و بازارمکاره‌ی لایپزیک ، شهرتش از مرزهای آلمان می‌گذشت ، ورشکست شد . یک روز پیش از آن ، نرخ سهام بانک فوق ، در بورس ۱۴۰٪ بود ، روز بعد به ۴۰٪ تنزل یافت . بیم آن می‌رفت که تمام بانک‌هایی که در کار بورس بازی بودند ورشکست‌شوند و این بیم را تنزل نرخ سهام تقویت می‌کرد . کافی است به ارقام زیر نظری بیفکنیم :

نام شرکت	بالاترین نرخ در سال ۱۹۰۰	نرخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۰۱
HASPER EISEN	۴۵۵	۱۱۵
KOELNER BERGWERK	۴۹۹	۲۸۰
WESTFAELISCHESTAHLWERKE	۲۶۱	۱۰۲
DEUTSCHE GASGLUEHLICHGESEL-	۵۲۰	۲۸۸
BISMARCK-HEUTTE	۳۴۰	۱۹۶

ویر می‌گوید : اگر بانک‌های آلمانی همان قدر در نرخ اوراق بهادار ذینفع بودند که بانک فرانسوی کردی موبیلیه (CREDIT MOBILIER) و بانک ایتالیائی کردیتو موبیلیره (CREDITO MOBILIERE) ، آن وقت فاجعه‌ای رخ می‌داد که عواقب آن قابل پیش‌بینی نبود . ولی سایر موسسات اعتباری راه بانک لایپزیک را تعقیب نکردند .

حال این جا ، این تداخل ، وحدت و تصرف‌هایی که کنترل موسسات صنعتی را ممکن می‌کرد . هیلفردینگ دائماً از آن سخن می‌گوید ، کجا به چشم می‌خورد ؟ مسلماً منافع بانک‌ها ، بازی در بورس سهام ، و تحصیل سود انتشار سهام را ایجاب می‌کند ولی غیر ممکن به نظر می‌رسد که این امر برای مدتی طولانی رخ دهد . بعضی از رفقا می‌خواهند سلطه بانک‌ها بر صنایع را از این جا استنتاج کنند که بانک‌ها نمایندگان خود را به شورای نظارت (هیئت‌مدیره) این یا آن موسسه می‌فرستند . این امر از آن جا ناشی می‌شود که بانک‌ها اعتبار مهمی در اختیار موسسه گذاشته است می‌خواهد اطمینان حاصل کند که این موسسه از بانک‌های دیگری اعتبار نگیرد و اعتبار به مصارفی که از قبل تعیین شده است برساند . زیرا مواردی پیش‌آمده است که موسسه‌ای از ده تا پانزده بانک اعتبار گرفته و بعداً در بورس بازی شده است و کلاً جریان به فاجعه انجامیده است . مثلاً در ورشکستن موسسه (TER LINDEN) در سال

۱۹۰۲ - ۱۹۰۱ که چهارده بانک آلمانی را متضرر کرد ، چنین پیش آمده بود . هم چنین بعد از ورشکستن کارخانه چوب ساختمانی (JULIUS BRUHLET VELETIN - BAUHOLOZ FIRMA) در سال ۱۹۰۵ ، معلوم شد که این شرکت از ۱۲ بانک اعتبار گرفته بوده است . بعضی از موسسات ، مانند میلر MILLER در آلتونا ، ۳۳ اعتبار دهنده داشتند . در برخی موارد بانک ها نمایندگان خود را به شورا های نظارت می فرستند زیرا قصد دارند با صنایع روابط دائمی حساب جاری داشته باشند . آیدیلز (EIDELS) از این نوع نمایندگی در سال ۱۹۰۳ سخن می گوید که هیلفردینگ هم از او نقل قول می آورد . ولی بر اساس چنین روابطی نمی توان از سلطه افزایش یافته بانک ها بر صنایع سخت گفت ، به ویژه این که بانک ها در این روابط دینفع تراند تا صنایع .

بانکها و صنایع کدام یک بدیگری وابسته اند ؟

حال می دانیم که اعتبار مانند مبادله یکی از محل های پروسه تولید است ، و در شکل امروزی خود کاملاً محصول دوران سرمایه داری است . هم چنین می دانیم که بانک ها در فعالیت خود باید بلا شرط از اصل نقدینگی بیلان پیروی کنند ، و آه هائی که این اصل را خدشه دار کنند ، و بدون تامل دست به اعطای اعتبارات دراز مدت زدند ، خود و موسسات دیگر را به خاک سیاه نشانندند . بنا بر این ، همان طور که دیدیم ، تبدیل روز افزون سرمایه استقراضی به سرمایه اساسی (GRUNDKAPITAL) [موسسات صنعتی] برای بانک ها خطری بزرگ در بر دارد و به آن سادگی که هیلفردینگ می اندیشد نیست . هیلفردینگ ، که تمام تئوری هایش مبتنی بر تبدیل سرمایه بانکی به سرمایه صنعتی است ، این زحمت را به خود نمی دهد که حساب کند تا چه حدی بانک ها می توانند پولی را که به آن ها سپرده شده است ، در سرمایه اساسی صنایع به کار اندازند . این امکان برای بانک ها به هیچ رو چندان وسیع نیست . اگر هیلفردینگ پراتیک بانکداری را از نزدیک بررسی می کرد ، می دید که بین سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۱۰ ، یعنی که در همان سال هائی که کتاب او انتشار یافت . در ترازنامه های بانک های آلمانی ، تناسب بین نقدینه ها و تعهدات هیچ گاه از ۸۲ الی ۸۶٪ کمتر نبود ، و حتی در سال ۱۹۱۰ این نسبت به ۹۴٪ رسیده بود . و این جا باید در نظر داشت که بسیاری نقدینگی او را ق بهادار صنعتی یا سهام را ۱۰ الی ۲۵٪ ارزش آن ها ارزیابی می کنند ، زیرا در دوران رکود و بحران نرخ این سهام پائین می افتد و فروش آن ها تقریباً غیر ممکن می شود . اگر این مطلب را به زبان ارقام بیان کنیم ، معلوم می شود که بانک های آلمانی که ترازنامه خود را در نشریه دوپچه انتسایگر DEUTSCHER EICH ANZEITGER

منتشر می کنند ، در سال ۱۹۱۰ تعهداتی ملی بالغ بر ۱۶۱۲ میلیون مارک داشتند . حتی اگر تمام این مبلغ به اضافه کل سرمایه خود بانک ها در سرمایه اساسی صنایع به کار افتد ، باز این امر برای تامین سلطه بانک ها بر صنایع کافی نخواهد بود . درحاشیه باید متذکر شد ، که بانک های بزرگ برلین معمولاً بیش از بانک های شهرستان ها موظب نقدینگی ترازنامه ی خویشانند . جدی بودن توجه به نقدینگی بیلان را از این جا می توان تشخیص داد که قبل از جنگ ، در سال ۱۹۱۴ ، هنگامی که بانک ها نقدینگی بیلان خود را به ۸۳٪ تنزل داده بودند ، رئیس بانک مرکزی آلمان (REICHSBANK) به بانک های بزرگ پیشنهاد کرد پشتوانه ی نقد سرمایه های دریافتی را از ۶ به ۱۰٪ افزایش دهند . برای بانک های بزرگ تجاری ایمن امر به معنی آن است که باید پول نقد در صندوق را تا سیمدالی چهارصد میلیون مارک افزایش دهند .

لکن هیلفردینگ معتقد است که بزرگترین بخش سرمایه استقراضی باز در خود بانک باقی می ماند . گرچه مقدار آن دائماً دستخوش تغییر است ، اما حداقل معینی ، همیشه در دست است . و درست همین حداقل همواره ماندنی ، که در اختیار بانک است ، می تواند چون سرمایه ی اساسی در اختیار صنایع قرار گیرد .

به نظر من این بخش آن قدر بزرگ نیست که بتوان از وابستگی تصاعدی صنایع به بانک هاسخن گفت . قطعاً ، بانک ها می توانند بخشی از سرمایه اساسی خود را نیز بدین منظور به کار برند ، ولی در این صورت پیش از آن که از چنین گرایش — در انکشاف سرمایه داری سخن رود باید ثابت کرد که اولاً افزایش سرمایه اساسی بانک ها سریعتر از افزایش سرمایه ی صنعتی است ، ثانیاً تجمع سرمایه در بانک ها از تجمع آن در صنایع فراتر می رود . بدیهی است که هیچ یک از این دو را نمی شود اثبات کرد ؛ تشکیل اتحادیه های غول آسای صنعتی با میلیاردها سرمایه در سال های اخیر هر گونه توهمی را در این جهت از میان بر می دارد .

اصولاً هر کسی که با کار بانک های بزرگ آشنا باشد ، می داند که آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه اساسی صنایع ، یعنی سرمایه گذاری دراز مدت بانک در صنایع آنطور که هیلفردینگ می بیند آسان نیست ، به ویژه اگر ضایعه هایی را که در چنین حالاتی رخ داده است به خاطر آوریم .

شاید هیلفردینگ خرید سهام صنعتی به وسیله ی بانک ها را از سرمایه گذاری در صنایع می انکارد . ولی این کاملاً درست نیست . آدلف ویر ، یکی از بهترین بانک شناسان آلمان در این باره چنین اظهار نظر می کند :

((شرکت داوطلبانه و مستمر بانک ها در موسسات به صورت تحصیل سهام آن ها امروزه تنها در موارد بسیار نادر قابل رویت است — البته اگر شرکت بانک ها در سایر موسسات اعتباری که ذکر آن رفت منظور نباشد . برعکس ، ما گاهگاهی

مواردی از مشارکت اجباری هستیم ، چنین مواردی را با توجه به ویژگی بانک‌های آلمانی باید مواردی دانست که مطلقاً اجتناب‌ناپذیر بودند . کارل موراویتس — مدیر یکی از بانک‌های وین ، یک بار به درستی می‌گفت که " با تجربه ترین متخصص ها هنگام ارزیابی آینده ی رشد این یا آن موسسه ، در هر قدم همان قدر اشتباه می‌کنند که مدیران تماشاخانه ها در تصوراتشان راجع به موفقیت این یا آن نمایش نامه ."

کفاره خوش‌بینی مبالغه آمیز بانک‌ناشر سهام ، را کد ماندن مبالغ متناهی برای سال ها و گاهی ده ها سال در دست‌اوست ، تا آن که فروش این اوراق در میان مردم ممکن شود .)) ۱۰

پیش‌آمدن چنین "آمیزشی" را ، که ناشی از اشتباه است ، می‌توان تصدیق کرد . البته این بدان معنی نیست که شرکت‌عامدانه‌بانک‌ها در موسسات صنعتی از راه تحصیل سهام هرگز صورت نمی‌گیرد ؛ بر عکس ، چنین مواردی نادر نیستند . لکن ما مدعی هستیم که این معاملات بانک‌ها که به ویژه در آلمان سخت رایج اند ، به قصد بورس‌بازی انجام می‌گیرند و خصلتی گذرا دارند . از سوی دیگر ، چنان که و بر — می‌گوید ، تبدیل بخشی از سرمایه خود بانک‌به اوراق بهادار و بدین ترتیب تشکیل اندوخته‌ای که هم به آسانی قابل نقد کردن است و هم سودآور ، جزئی از معاملات متعارف بانکی است . مطلوب بانک‌آن است که همواره اندوخته‌ی معینی به صورت اوراق بهاداری که به بورس‌راه دارند در اختیار داشته باشد . و یکی از دلایل آن امکان برآوردن سریع تر تقاضاها در این زمینه است .

یک بار دیگر باید تاکید کنیم که سهام جزواوراق بهاداری که به آسانی قابل نقد کردن اند محسوب نمی‌شوند . این جا سخن بیشتر بر سر اوراق بهادار مستحکم دولتی است که نرخ کمی و بیش ثابت دارند .

تئوری هیلفردینگ درباره‌ی وابستگی تصاعدی صنایع به بانک‌ها از طریق تبدیل بخشی از سرمایه‌ی استقراضی به سرمایه اساسی صنایع با نظر کسانی که در کار بانکداری هستند مطابق نیست . متأسفانه مسئله را نمی‌توان در چارچوب یک مقاله عمیقتر بررسی کرد ، ولی یک نکته کاملاً روشن است ؛ و آن این که هیچ بانکی بدون تقبل مخاطراتی بزرگ در راهی که هیلفردینگ پیش‌کشیده است گام نمی‌گذارد و نمی‌تواند گام گذارد .

حال چگونه رفقای ما تئوری هیلفردینگ را بدون انتقاد می‌پذیرند از مثال زیر معلوم می‌شود : یک بار من از رفیق وارگا که یکی از بهترین شناسندگان اوضاع اقتصادی آلمان است ، تقاضا کردم مآخذی را ذکر کند که در آن‌ها بتوان داده‌های مشخصی درباره شرکت بانک‌ها در این یا آن موسسه انحصاری یافت . رفیق

وارگا اظهار داشت که او چنین مآخذی را نمی شناسد ، ولی در آلمان همه از این جریان مطلع اند . باید اعتراف کنم که اگر چه من چندین بار در آلمان بوده ام ولی چیز مشخصی در این جهت نشنیدم . اگر بانک های آلمان واقعا صاحب بخش مهمی از سهام صنایع بودند ، در دوران تورم تقریبا بیش از نیمی از سرمایه اساسی خود را از دست نمی دادند ، چه ارزش سهام صنایع در تمام این مدت بسیار بالا بود .

مطلب غیر قابل فهمتر می شود هنگامی که سخن از سلطه ی بانک ها بر صنایع در دوران سازمان های غول آسای انحصاری است . هیلفردینگ می گوید : " هنگامی که اعتبار به مرحله معینی از رشد رسید تحصیل آن برای یک موسسه ی سرمایه داران ضرورتی است که از رقابت ناشی می شود . " ۱۱

درست ، اما وسعت و قدرت موسسات به تدریج افزایش می یابد ، در نتیجه رقابت آن ها نیز دامنه دارتر می شود ، به نحوی که حمایت بانک هر چقدر هم بانک بزرگی باشد ، کافی نخواهد بود تا رقابت بین غول های صنعتی را جدا تحت تاثیر قرار دهد . به طریق اولی نمی توان از سیادت سرمایه مالی بر این غول ها سخن گفت . بگذار مثالی از زندگی اقتصادی آلمان بیاوریم که هیلفردینگ نیز در تئوری خود به آن استناد می جوید . جنبش تمرکز سرمایه در صنایع آلمان بعد از جنگ پیشرفت عظیمی کرده است . بعضی از شاخه های صنعت مثل شیمی ، الکتروتکنیک ، فولاد ، اکنون متعلق به یکی دو شرکت بزرگ هستند . چون نمونه می توان از تراست فولاد آلمان که مدت ها است زیر نام (DEUTSCHE STAHLWERK A.G.) تشکیل یافته است نام برد . پ . او فرمان در کتابی به نام تراست فولاد آلمان داده های با ارزشی درباره ی این غول های صنعتی به دست می دهد . در سال ۱۹۲۶ سرمایه اساسی این تراست بالغ بر ۱۵۳۲ میلیون مارک بود و شعبه های آن ، سرمایه ای معادل ۲۶۲ میلیون مارک داشتند . سرمایه ی شرکت هایی که زیر نفوذ مستقیم این تراست بودند ۱۷۰۸ میلیون و سرمایه آن هایی که زیر نفوذ غیر مستقیم آن قرار داشتند ۸۵۷ میلیون مارک بود . پس در مجموع ، سرمایه ی تمام سازمان های که این تراست را رهبری می کند به ۴۵۵۱ میلیون مارک می رسد ، در حالی که سرمایه تمام بانک هایی که با این تراست همکاری می کنند فقط ۲۰۸۶ میلیون مارک است . تازه این بانک ها علاوه بر شش بانک بزرگ برلین ۱۴ بانک خارجی را نیز در بر می گیرند . نکته ی جالب این است که سرمایه ی تمام بانک های آلمانی مذکور از ۸۱۵ میلیون مارک تجاوز نمی کند ، یعنی تقریبا معادل نیمی از سرمایه اساسی تراست فولاد است ، بدون محاسبه سرمایه ی ۴۰۵ گروه صنعتی دیگر که به آن متعلق اند . حال چگونه می توان از سیادت سرمایه مالی سخن گفت ؟ و ما هنوز از (STEEL CORPORATION) آمریکا که سرمایه ی آن به ۱۴۰۰ میلیون دلار می رسد سخنی نگفته ایم . این مقاله جای توضیح تشکیلات این تراست نیست ، ولی

بهادار صنعتی برای بانک ریسک معینی دارد ، و هر قدر میزان پولی که بانک بایسد تا توزیع کامل سهام پیش برداخت کتبه بیشتر باشد ، این ریسک هم بزرگتر است . سرمایه بانک برای مدت معینی در سهام ثابت می شود و نقد کردن آن در هر لحظه همیشه ممکن نیست . از این رو لازم است که بانک خود دارای سرمایه مهمی باشد .

برای انتشار سهام ، حتی ، اغلب لازم است چندین بانک در یک کنسرسیوم بانکی متحد شوند ، زیرا یک بانک هر چقدر هم بزرگ باشد ، مایل است ، برای ایمنی خود ، دیگران را هم در این ریسک شرکت دهد . و این امر باز به این علت ضروری است که وظایف بانک به توزیع سهام میان مردم منحصر نمی شود ، بلکه ، بانک باید هنوز مدتی نرخ این سهام را کنترل کند ، تا این نرخ از نرخ انتشار [یا بهای اسمی سهم] پائینتر نیاید . در این مهم ، بانک از سرمایه دار صنعتی ذینفعتر است زیرا افزایش نرخ سهام در بورس سودهای کلانی عاید بانک می کند . ولی گسترش این سود خود حدودی دارد . اولاً ممکن است افزایش مبالغه آمیز نرخ انتشار نسبت به نرخ سایر اوراق هم طراز در بورس باعث شود که این سهام خریدار پیدا نکند و یا مدت طولانی تری برای توزیع آن بین مردم لازم باشد و بانک که بخشی از سرمایه خود را در این سهام نهاده است متضرر شود . در عین حال افزایش شدید نرخ سهام توسط بانک ممکن است به ضرر موسسات صنعتی تمام شود ، و اعتبار آن ها را خدشه دار کند . اگر موسسه نتواند پس از مدتی ، برای سهامی که نرخ آن ها به طور تصنعی افزایش یافته است ، سودی متناسب بپردازد ، نرخ این سهام سخت تنزل می یابد و باعث اختلال وضع موسسه می شود . ولی بانک پس از آن که سهام را با سود کلان بین مردم توزیع کرد ، اهمیت موسسه طبیعتاً برای آن تقلیل می یابد .

علاوه بر این ، آن چه بانک را به تامین منابع مالی موسسات بر می انگیزد ، امید برقراری روابط اعتباری دائمی در آینده با موسساتی است که جدیداً تاسیس شده اند . ولی محرک نیرومند بانک ها در این امر ، تمایل به تحمیل منافع انتشار سهام یا "سود موسس" است . "سود موسس" قبل از جنگ ، ۱۸ تا ۲۰٪ از درآمد ناخالص بانک های آلمانی را ، که به تامین منابع مالی موسسات می پرداختند ، تشکیل می داد . بدین ترتیب می توان فهمید که چرا بانک ها با وجود خطری که این گونه معاملات - که در حقیقت با امر بانکداری بیگانه است - در بردارد ، به آن دست می یازند . هر اندازه مبلغی که بانک در موسسات صنعتی نهاده است بیشتر باشد ، و هر چه مدتی که پول ها در سهام ثابت شده اند طولانی تر باشد ، این خطر هم بزرگ تر است . خطر در این است که در ادوار رکود و دشواری های اعتباری ، بانک که پول های خود و مشتریان را برای مدتی طولانی در موسسات صنعتی نهاده است قدرت پرداخت خود را از دست می دهد . به همین دلیل نیز بانک ها تمام سعی خود را میبذول می دارند تا سهام را هر چه زودتر در بازار به فروش رسانند .

سود جنرال موتورز تنها ۲۲۲ میلیون دلار بود ، مبلغی که تقریباً دو برابر سرمایه‌های بزرگترین بانک نیویورک است .

در همین سال ۱۹۲۷ ، در آمریکا ۲۰۲۶۵ موسسه ورشکست شدند ، امری که تعداد مشتریان بانک را به نحو قابل ملاحظه‌ای تقلیل داد .

بعضی از " جانشینان " مارکس به شتاب کتاب هیلفردینگ را ادامه‌ی سرمایه‌ی مارکس خواندند . ولی هر که مارکس را در رابطه با صحت تئوری هیلفردینگ به دقت مطالعه کرده باشد ، باید اذعان کند که مارکس سلطه‌ی سرمایه‌ی بانکی را بر صنایع غیر ممکن می‌داند و بارها می‌گوید که بانک‌ها صندوقداران سرمایه داران صنعتی هستند .

((سرمایه‌ی صنعتی تنها شیوه‌ی هستی سرمایه است که در آن نقش (فونکسیون) سرمایه نه فقط تملک اضافه ارزش - اضافه محصول - بلکه در عین حال آفریدن آن است بدین جهت ، خلعت سرمایه‌داری تولید بسته به [سرمایه‌ی صنعتی] است ، وجود آن متضمن وجود تضاد طبقاتی سرمایه‌داران و کارگران مزدور است . تا حدی که [سرمایه‌ی صنعتی] بر تولید اجتماعی مستولی می‌شود ، تکنیک و سازمان فرآیند کار ، و با آن ، نوع اقتصادی - تاریخی جامعه دگرگون می‌شود . سایر انواع سرمایه که پیش از آن ، در بطن اوضاع تولید اجتماعی سرآمده ، یا در حال فرو افتادن ، پدید آمدند ، نه تنها به سرمایه صنعتی وابسته می‌شوند ، بلکه دیگر فقط بر اساس [این سرمایه] حرکت می‌کنند ، و با این اساس می‌زیبند و می‌میرند ، بر پا می‌مانند و می‌افتند . سرمایه‌ی پولی و سرمایه‌ی کالائی تا آن جا که با نقش (فونکسیون) خود چون محمل شاخه‌ی اقتصادی ویژه‌ای در کنار سرمایه‌ی صنعتی بروز می‌کنند ، چیزی نیستند جز شیوه‌های هستی اشکال فونکسیونل گوناگونی که سرمایه‌ی صنعتی در حوزه‌ی گردش متناوباً به خود می‌گیرد و از خود می‌زاید ، شیوه‌های هستی‌ای که به وسیله‌ی تقسیم اجتماعی کار مستقل شده‌اند و یک سویه رشـد یافته اند)) ۱۲

سرمایه تجاری و سرمایه‌ی پولی تنها به شکرانه‌ی تقسیم کار توانستند استقلال‌ی به دست آورند و هر دو سرمایه‌ی صنعتی را در چرخش آن حمایت می‌کنند . مارکس در جای دیگر به نقش سرمایه‌ی پولی چون " محرک اولیه " اشاره می‌کند که تمام فرآیند تولید را به جریان می‌اندازد .

هنوز می‌توان نقل قول‌های دیگری از مارکس آورد که ناظر بر نقش تبعی سرمایه‌ی پولی یا بانکی است . ما قبول می‌کنیم که در مرحله‌ی معینی از انکشاف سرمایه‌داری وقتی که هزارها موسسه صنعتی ، منفرد ، بدون رابطه با یکدیگر عمل می‌کردند ، وقتی که در نتیجه‌ی رقابت آزاد همه علیه هم می‌جنگیدند ، آن وقت نیروی بانک‌ها نسبت به صنایع بیش از امروز بود . لکن در آن هنگام نیز این پدیده آن

چنان عمومیت نداشت که بتوان از یک "عصر" سخن گفت .

اگر می خواهیم از یک عصر سرمایه‌ی مالی، یعنی از سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی — سرمایه صنعتی صحبت کنیم ، — چرا نتوانیم از یک عصر سلطه‌ی سرمایه‌ی تجاری — همین صنایع سخن گوئیم ؟ زمانی بود که سرمایه دار صنعتی شدیداً به عمده فروش وابسته بود که کالاهای او را از طریق شبکه‌ی مبادلات توزیع می کرد ، لکن می دانیم که تمرکز افقی و عمودی سرمایه‌ی صنعتی به ایجاد سازمان های بزرگ فروش انجامید و صنایع را از وابستگی به عمده‌فروشان رها ساخت . امروزه این سازمان ها خود مستقلاً نه تنها با عمده‌فروشان ، بلکه با خرده‌فروشان نیز معامله می کنند و توسعه‌ی انبارها این عمل را تسهیل کرده است . همان طور که صنایع بزرگ متجمع طریق ایجاد سازمان های فروش متعلق به خود ، خود را از اعمال قدرت واسطه‌های تجاری آزاد کردند ، همان طور نیز این غول های صنعتی خود را از اعمال قدرت واسطه های پولی یعنی بانک ها خواهند رها نید ، و این امری ، به معنی تاریخی ، اجتناب ناپذیر است . بنا بر این جدید ترین گرایش های سرمایه‌داری به هیچ وجه وابستگی صنایع را به بانک ها طلب نمی کند (حتی اگر چنین وابستگی ای واقعا وجود می داشت) بر عکس آن گرایش ها صنایع بزرگ را از واسطه های تجاری و پولی می رهند . مارکس می گوید :

((سرمایه‌ی پولی ، سرمایه کلاسی و سرمایه‌ی مولد این جا به سرمایه‌داران مستقلی اطلاق نمی شوند . . . آن ها این جا فقط اشکال فونکسیونل ویژه‌ی سرمایه صنعتی را بیان می کنند ، اشکالی که سرمایه‌ی صنعتی ، یکی بعد از دیگری به خود می گیرد .)) ۱۳

درست در همان سال هائی که هیلفردینگ تئوری خود را درباره‌ی سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی تدوین می کرد ، کاردورف ، یکی از مدیران برجسته‌ی صنایع ، در جلسه‌ی "اتحادیه برای سیاست اجتماعی " ، به سال ۱۹۰۵ نطقی ایراد کرد و گفت که " بانک ها هرگز به اندازه‌ی امروز در برابر ما بی قدرت نبوده اند . " سه سال بعد ، یعنی در سال ۱۹۰۸ ، در گزارش سالیانه‌ی بانک درسدن ، که یکی از بزرگترین بانک های آلمان است ، چنین می خوانیم : " جریان تمرکز و سیستم کارتل در صنایع ، به خصوص در صنایع سنگین ، بی شک صنایع را از بانک ها مستقل تر ساخته است . " چگونه می توان از وابستگی فزاینده‌ی صنایع به بانک ها سخن گفت وقتی که گزارش یک بانک بزرگ به جریان تمرکز صنایع و افزایش استقلال آن ها نسبت به بانک ها اشاره می کند ؟ جنبش تمرکزی ای که در سال ۱۹۰۸ از آن سخن می رود بعد از جنگ ده سال قوی تر شده است .

اغلب می گویند که در دوران مارکس بانک ها بی اندازه ضعیف بودند و در نتیجه مارکس نمی توانست نقش آینده آن ها را پیش بینی کند . یا این که باز می گویند

مارکس نتوانست جلد سوم سرمایه را به اتمام رساند و بدین جهت قانون انکشاف بانک‌ها را به دست‌ن داده است. تمام این گفته‌ها بی‌اساس است. وقتی که مارکس نتوانست [با بررسی] نمونه‌ی انگلستان، انکشاف سرمایه‌داری، بی‌ویژه ضرورت تجمع و تمرکز سرمایه را پیش‌بینی کند، می‌توانست به همان شیوه نیز سلطه آینده بانک‌ها را پیش‌بینی کرده باشد. ولی در آثار او کلامی در این باره یافت نمی‌شود.

این تئوری مارکس و نه تئوری هیلفردینگ است که راه‌های انکشاف سرمایه‌داری را به درستی از پیش ترسیم می‌کند. به همین دلیل نیز عصری به نام عصر سرمایه مالی وجود ندارد. عصر امپریالیسم - عصر عالیترین شکوفائی تکنیک ماشینی - عصر انکشاف یافته‌ترین سرمایه‌داری است. به این دلایل ما فکر می‌کنیم که در طرح برنامه‌ی کمینترن نباید جایی برای این تئوری‌های مشکوک وجود می‌داشت.

**

ترجمه جلال منصور [بیژن حکمت]

- 1- PROGRAMM DER K. I. (ERFURT) ABGEDRUCKT IN K. I., HEFT 23/24, 1928.
- 2- DAS FINANZ KAPITAL, WIEN, 1923, (F.K., II, SEITE 309/C.F. PP 317-18;
- 3- IBID, SEITE 473; (F.K.I, S. 503/C.F., P.493.
- 4- F.K., S. 17/ C.F., P.55.
- 5- DAS F.K., S. 96; (F.K., SEITEN 118-19/C.F., P.145.
- 6- DAS KAPITAL, BAND III, II, S. 19; (DAS KAPITAL III, SEITEN 498-99,
- 7- DAS KAPITAL, B. III, T.II, S. 138.
- 8- IBID, B. III, T.I, S. 357.
- 9- مولف منبع دقیق نقل قول را ذکر نمی‌کند.
- 10- WEBER, A, DIE DEPOSITENBANKEN UND SPEKULATIONS BANKEN, [?, ?]
- 11- DAS FINANZ KAPITAL, SEITEN 121-122, F.K., I, S.116:C.F., P.142.
- 12- DAS KAPITAL, B. II, S. 29/ DAS KAPITAL, II, S. 61.
- 13- IBID, B. II, S. 26/ " " , II, S. 56.

* این مقاله در سال ۱۳۵۴ به پیشنهاد این ویراستار توسط بیژن حکمت برای چاپ در مسائل انقلاب و سوسیالیسم (مانیفست ۳) به فارسی برگردانده شد. در چاپ تازه پاره‌ای تغییرات وسیله ویراستار انجام گرفته است. برخی واژه‌های معادل نیز یا تغییر داده شده یا در کنار گزینه‌های مترجم اضافه شده‌اند. این مقاله اخیراً به ترجمه از چاپ فرانسوی آن ترجمه و در زمان نو (پاریس) به چاپ رسیده است. روشن است که مترجم و ناشر از ترجمه ۱۳۵۴ آگاه نبودند. ترجمه فرانسه مقاله تلخیص شده است (مانند درس ۱۵۲)

نقش امپریالیسم انگلیس
ماهیت اجتماعی و اقتصادی رژیم
پهلوی

در دو سه سال گذشته، مقالات بسیاری در مجله‌ها و روزنامه‌ها و، گاه، کتاب - ها به چاپ رسیده‌اند که در آن‌ها وضع ایران "جدید" مورد بررسی قرار گرفت - است. در مجموع، همه این اشرا، در بسیاری از مسائل - به ویژه درباره ماهیت کودتای رضاخان - دارای نظر تقریباً مشابهی هستند. بی مورد نخواهد بود که ما نیز، که از کوشندگان جنبش انقلابی ایران هستیم، نقطه نظر خود را درباره مسائلی که در دوسه سال اخیر در صفحات مطبوعات روسیه مطرح شده است، روشن کنیم.

ایران، تا تغییر سلسله‌ی قاجار، یعنی تا سال ۱۹۲۱ که رضاخان بر صحنه وقایع ایران پدیدار شد، چگونه کشوری بود؟ چنان که همه می دانند، تغییر - راه‌های تجاری بین‌المللی، به ویژه کشف راه دریائی به هند، سقوط اقتصاد ایران را، که زمانی بسیار شکوفا بود، باعث شد. ایران که مهم‌ترین راه‌های تجاری بین شرق و غرب از آن عبور می کرد، دروضع بسیار سختی قرار گرفت، و پس از این ضربه مهلک، طی چندین قرن، قادر نشد که قدر است کند. فقط از سال‌های ۱۸۸۰ در نتیجه‌ی تسخیر ماورای قفقاز و ترکستان توسط روسیه و کشیده شدن خط راه آهن تا مرزهای ایران و رشد اقتصاد ماورای قفقاز (به ویژه باکو) و روسیه به طور کلی - یعنی از زمانی که روسیه نه تنها تقاضاکننده مقدار زیادی محصولات کشاورزی ایران، بلکه درعین حال راه ترانزیت ایران به اروپا شد - وضعی بسه وجود آمد که ایران تدریجاً وارد مدار گردش کالا و مدار اقتصاد جهانی شود. در این موقع بود که حجم دادوستد ایران، در مدت کوتاهی جهش‌های بزرگی کرد. مجموع دادوستد ایران در سال ۱۹۰۰، تقریباً به ۷۰ میلیارد روبل یا ۳۷۰ میلیارد قران رسید. در سال ۱۹۰۵، یعنی ۵ سال بعد، مجموع دادوستد ایران به تقریباً دو برابر افزایش یافت و به ۱۳۰ میلیارد روبل یا ۶۸۰ میلیارد قران رسید. این رقم در سال ۱۹۱۳ به ۲۰۰ میلیارد روبل یا ۱۱۰۰ میلیارد قران بالغ شد. بدین ترتیب مجموع دادوستد ایران در عرض ۱۳ سال، یعنی در مدتی بسیار کوتاه، تقریباً سه برابر میزان سال ۱۹۰۰ افزایش یافت. این وضع، تدریجاً، اقتصاد طبیعی را در کشور - به ویژه در مناطق شمالی که از غنی ترین مناطق ایران است، به هم ریخته مناطق شمالی ایران به مناسبت دادوستد با روسیه تدریجاً رونق اقتصادی یافته در بسیاری از نواحی شمال کشت‌های صنعتی جدید معمول شد، که پیش از این یا اصلاً معمول نبود یا به میزان بسیار محدود وجود داشت. مزارع بزرگ پنبه به وجود آمد و تولید کرم ابریشم به سرعت رشد کرد. از این‌ها سریع تر، تکثیر و کاشت درختان میوه و تولید خشکبار رشد یافت. صدور این کالاها - چنان که یاد آور

شده ام - سال به سال بیش تر شد. مناطق شمالی ایران ، از نقطه نظر گذار به اشکال اقتصاد کالائی - پولی ، مقام اول را داشتند. این مسئله ، بیش تر ، به خاطر دادوستدی بود که به طور عمده بین روسیه و ایران انجام می گرفت . کافی است یادآور شویم که در سال ۱۹۱۳ ، ۶۶٪ صادرات و ۵۵٪ واردات ایران با روسیه بود ، و فقط ۳۴٪ صادرات ایران با بقیه کشورها انجام می گرفت . کاملاً آشکار است که ، گسترش سریع و شدید روابط کالائی - پولی ، باعث ترقی زیاد قیمت زمین ها می شد . در حال حاضر ما شاهد سرازیر شدن مقدار هنگفتی " سرمایه تجاری " - یا به عقیده من سرمایه تجاری - ربائی - به طرف کشاورزی هستیم . زیرا ، سرمایه تجاری انباشت شده به شکل خالص آن در ایران یا وجود ندارد و ، یا ، اگر هم موجود باشد ، میزان آن بسیار محدود است . سرمایه تجاری - ربائی ، با استفاده از امکانات تقریباً نامحدود استثمار توده های دهقانی ، قادر بود نرخ سود " لازم " را از زمین به دست آورد و ، به این خاطر ، با رغبت زمین می خرید . افراد مورد توجه شاه و مستوفیان و از این قبیل افراد زمین های آزاد را تصاحب می کردند . در نهایت ، دهکات بزرگ فئودالی گاه به قطعات کوچک تقسیم می شد ، و سرمایه داران تجاری و نزول - خواران آن را می خریدند . بدین ترتیب ، مالکیت فئودالی زمین که پیش از این زمین های بسیاری را در اختیار داشت ، تدریجاً از هم پاشید ، و قطعه قطعه شد . ولی همه این روی دادها ، در نظام تولیدی تقریباً انعکاسی ندارد ، گاه ، تحت تاثیر انکشاف اقتصاد کالائی - پولی ، خود فئودال برای بازار و ، به طور عمده ، برای صدور محصولات فعالیت می کند (مثلاً ، خان ماکو) . علاوه بر این ، اگر این مسئله را نیز در نظر بگیریم که ارباب نوع جدید ، خیلی زود همه امتیازات فئودالی - پیشین را از " شاهنشاه " دریافت می کند ، آن گاه واضح خواهد بود که روش کار و فرمانروائی ارباب جدید با فئودال سابق ، هیچ تفاوتی ندارد .

بنابراین ، رشد میزان دادوستد باعث می شود که به جای شکل های اقتصاد طبیعی ، شکل های کالائی - پولی اقتصاد معمول شود ، در حالی که ماهیت اجتماعی - اقتصادی و ماهیت طبقاتی مطلقاً تغییری نمی یابد . زیرا ، روابط طبقاتی در نزد فئودال ها و چه در نزد اربابان جدید همان است که پیش از این بود . استثمار دهقانان شدت بسیار یافته ، حتی ، دهقان صاحب زمین نیز دائماً در معرض خطر از دست دادن زمین خود قرار می گیرد . در بسیاری از موارد ، دهقان صاحب زمین به خاطر حفظ قطعه زمین خود که فئودال " قدیم " و یا ارباب " جدید " سعی دارند از او بگیرند ، مجبور می شود که زمین خود را وقف کند ، تا حداقل ، حق استفاده از قطعه زمینش را در طول زندگی خود حفظ کند . تاریخچه ای املاک موقوفه در این باره شواهد زیادی به دست می دهد . مساحت بسیاری از املاک موقوفه در مدتی کوتاه چندبرابر

افزایش یافته است .

این وضعی است که شکل های جدید اقتصاد کالائی - پولی در ایران به وجود آورده بود. سلسله قاجار به طور عمده بر این نوع اربابان متکی بود. نقطه اتکای اصلی سلسله قاجار را اشرافیان زمین دار تشکیل می دادند، بدون آن که اصل و نسب اینان در این امر تاثیری داشته باشد، یعنی این که آیا اینان فئودال بودند یا سرمایه داران تجاری ای که تازه ارباب شده اند، یا زمین دولتی دارند که به آن ها هدیه شده است. روحانیت، و به ویژه قشر فوقانی آن، دیگر نقطه اتکای سلسله قاجار بود. تاکید بر روی قشر فوقانی روحانیت از این نظر لازم است که قشر پائین آن زندگی و معاش ترحم انگیزی دارد. اکثریت افراد قشر پائین روحانیت کاملاً متفاوت است. این قشر مانند اشرافیت زمین دار، مالک زمین های بزرگ فلاحتی است، علاوه بر این، اداره ی تمامی زمین های موقوفه را در دست داشته، در رهبری سیاست عالیّه مملکت نقش بسیار مهمی دارد.

راه انکشاف ایران، برعکس بسیاری از کشورها، راه همواری نبوده است. در تمامی طول قرن نوزده، ایران صحنه برخورد منافع روسیه و انگلستان بود. مبارزه بین روسیه و انگلستان، به ویژه از آغاز قرن بیستم، شکل های بسیار حادی به خود گرفت، و در سال ۱۹۰۷ به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ انجامید. در جریان انقلاب ۱۹۰۹-۱۰۹۶، هم روسیه و هم انگلستان، مصرانه، طرف سلسله قاجار را گرفته، از آن حمایت کردند. روسیه با ورود قشون خود انقلاب ایران را خفه کرد، در حالی که انگلستان همان موقع مشغول تصاحب جنوب ایران بود؛ طبقات ثروتمند ایران، به ویژه اشرافیت زمین دار شمال، که مالک قسمت اعظم زمین - های قابل کشت است، به مناسبت موقعیت اقتصادی خود - به استثنای عده محدودی - در بست طرفدار روسیه بود. طرفداری اشرافیت زمین دار از روسیه به این خاطر بود که مالکان شمال فقط به کمک بازار روسیه می توانستند آسوده خاطر باشند. بسته شدن بازار روسیه به روی کالاهای ایران برای مالکان بزرگ بمثابه ورشکستگی کامل بود. درست به این جهت است که در تمام جریان قرن ۱۹، شاهد مبارزه دوگرایش در داخل گروه های طبقاتی ایران هستیم. مالکان شمال و به همراه آنان، همهی تجار واردکننده و صادرکننده - یعنی تجار عمده - همه تا سقوط تزاریسم طرفدار روسیه بودند. ولی در جنوب که منافع مالکان محلی و خان ها با منافع امپریالیسم انگلستان پیوند داشت، اینان طرفدار انگلستان بودند. اما، بورژوازی تجاری ایران را نیز باید به چندگروه تقسیم کرد. زیرا استفاده بدون مورد از واژه " بورژوازی تجاری " و غیره، باعث آن می شود که این سؤال که بالاخره مقصود از بورژوازی تجاری چیست، برای خیلی ها مبهم باقی بماند. آیا بورژوازی تجاری

مترقی است یا واپس‌گرا، به‌القوه صنعتی گراست، یا چیز دیگری است؟ همان‌طور که همه می‌دانند، از نقطه‌نظر مقوله اقتصادی، بورژوازی تجاری به واسطه اطلاق می‌شود. واسطه در داخل کشور نیست، بلکه نقش واسطه بین تولیدکنندگان خارجی و مصرف‌کنندگان داخلی را بازی می‌کند، این موقعیت ویژه او، ماهیت طبقاتی او را تعیین می‌کند. از آن‌جا که سرمایه خارجی تکیه‌گاه منافع اقتصادی این بخش بورژوازی است، این بورژوازی در واقع مجری منافع سرمایه‌داران خارجی است. به این علت است که بورژوازی تجاری کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، با کمپرادور چینی قرقی ندارد و، درست‌از همین رو، سخن گفتن از بورژوازی ایران به عنوان بورژوازی تجاری درست نیست. ماهیت طبقاتی این بورژوازی، با آن چه که معمولاً تحت‌واژه بورژوازی عنوان می‌شود، فرق دارد.

با آن‌چه که ذکر شد، طبیعی است که بورژوازی ایران - یعنی عمده‌فروشان که مقادیر زیادی کالا صادر کرده، با خارجه معاملات کلان انجام می‌دادند - اکثریتشان طرفدار روسیه بودند. حداقل، اکثریت چنین تجاری در مناطق شمالی، یعنی بزرگ‌ترین واردکنندگان و صادرکنندگان کالاها، همیشه چون دلالان ساده بزرگ‌ترین شرکت‌های روسیه بودند، و شرکت‌های روسی توسط اینان بازار ایران را در دست‌گرفته، اداره می‌کردند. و اما، خرده‌بورژوازی تجاری داخل ایران که با تولیدات داخلی کشاورزی یا صنعتی تجارت می‌کند، با بورژوازی بزرگ کاملاً تفاوت دارد. درست‌به خاطر این تفاوت، خرده‌بورژوازی تجاری ایران که به سرمایه‌داران خارجی وابسته نیست، انقلابی‌گرا بوده، فکر استقلال ملی را بر ضد هرگونه امپریالیسمی با پی‌گیری بیشتری دنبال می‌کند. در حالی که، بورژوازی‌ای که تمام منافعی که به سرمایه خارجی است، برعکس، سیاست‌سازشکاری با سرمایه‌داران خارجی تجویز کرده، آماده است که میهن خود را به هربهائی فروخته، با کشورهای بزرگ خارجی کنار آید. وضع ایران تا سال ۱۹۱۴ بر این منوال بود. (۲)

جنگ اول جهانی و سپس جنگ داخلی در روسیه و بسته شدن مرزهای شمالی، بورژوازی کمپرادور را بسیار تضعیف کرد، زیرا، این بورژوازی دیگر قادر نبود که به خارج کالا فرستاده، یا از خارج کالا وارد کند. افزون بر این، تزاریسم روسیه که در ایران می‌چنگید، همه چیز را با پرداخت اسکناس روسی خریده بود، در نتیجه، زمانی که تزاریسم ساقط شد، ده‌ها و بلکه صدها شرکت بزرگ ورشکست شدند، زیرا میلیاردها اسکناس روسی داشتند که هیچ ارزشی نداشت. زمانی تاریخ دانان، خسارت متحمل شده از سوی ایران را به خاطر جنگی که در آن شرکت‌ها نداشت حساب خواهند کرد. اما، در هرصورت، این واقعیتی است که بزرگ‌ترین شرکت‌های تجاری فقط به این خاطر ورشکست شدند، که کالاهای واقعی را با روبل کاغذی روسی مبادله

کرده بودند، روبل هائی که صندوق ها و صندوق ها از آن پر بود و پس از سقوط تزاریسم دیگر ارزش نداشت .

ولی موقعیت بورژوازی کمپرادور ایران ، پس از باز شدن مرزهای روسیه نیز، سهل تر نشد. زیرا ، ملی شدن صنعت و انحصار تجارت خارجی در شوروی ، در برابر حرص و آز این بورژوازی و برقراری روابط نوع گذشته با بازار روسیه ، سدی بود، از یک سو، و عدم امکان تجارت آزاد با روسیه چون گذشته ، از سوی دیگر؛ و بالاخره تهدید دائمی انقلاب از جانب روسیه و احساسات همدردی آن نسبت به حرکت های انقلابی در ایران - همه این ها باعث شد که بورژوازی تجاری صدهشتاد درجه تغییر جهت دهد. بزرگ ترین اشرافیان زمین دار نیز که پیش از این طرفدار روسیه بودند، به مناسبت انحصار تجارت خارجی و ترس از انقلاب ، از روسیه دوره شده ، تغییر جهت دادند. ایشان ، پس از آن ، برای بازسازی موقعیت اقتصادی خود راه های دیگری را جستند. ما در این باره بعدا شرح خواهیم داد.

در چنین اوضاعی بود که رضاخان بر صحنه اجتماعی ایران پدیدار شد. وضع ایران ، از پیش از پیدایش رضاخان بسیار متشنج بود. از دست دادن ماورای قفقاز را از طرف انگلستان ، استوارشدن مجدد قدرت شوراهای در باکو، ظهور بحریه سرخ در سواحل ایران و حرکات انقلابی در تمامی شمال ایران - همه این ها وضع بسیار متشنجی را در داخل ایران به وجود آورده بود. به این مناسبت ، اجرای موافقت نامه سال ۱۹۱۹ که بین انگلستان و ایران به امضا رسیده بود، و طبق آن ایران در واقع مستعمره انگلستان می شد، غیرممکن می نمود. خطر دائمی از جانب جنبش های انقلابی، تنفر شدید خرده بورژوازی و دهقانان نسبت به رژیم اشغالگر انگلیسی - همه این ها ، وضعی را به وجود می آورد که اشرافیت ، و از آن جمله بورژوازی کمپرادور را از امکان اجرای موافقت نامه انگلیس و ایران بازمی داشت و اما ، جهت گیری اشرافیت به نفع انگلستان ، قبل از سال ۱۹۱۹ واقعیت یافته بود، و موافقت نامه سال ۱۹۱۹ تنها مدرک مثبت این تغییر جهت بود.

به موازات این جریان ، تاکتیک انگلستان نیز تغییر یافت . در این جا باید منصفانه پذیرفت که طبقات حاکمه انگلستان بسیار زرنگ اند و روش سیاسی خود را با سرعت حیرت انگیزی تغییر می دهند و در جریان ایران نیز از خود نرمش بسیار نشان داده اند. انگلیس ها ، چون دیدند که اجرای مستقیم موافقت نامه ۱۹۱۹ امکان پذیر نیست ، مصمم شدند تاکتیک دیگری را پیش گیرند. انگلیس ها ، به وسیله سیدضیالالدین که به طرفداری از آنان مشهور بود و نه تنها لفظاً بلکه در عمل نیز با آنان همکاری نزدیک داشت ، کودتای معروف تهران را در آغاز سال ۱۹۲۱ انجام دادند. ظهور سید ضیالالدین ، این طرفدار آشکار انگلیس ها بر صحنه

سیاسی ایران، فوراً همه، و به ویژه خورده بورژوازی را، به وحشت انداختند. بازار تهران عکس‌العمل بسیار شدید از خود نشان داد. زیرا، چنان که قبلاً اشاره کرده‌ام، در این موقع در ایران وضعیت انقلابی بسیار نیرومندی وجود داشت و نفرت از سیاست‌اشغال‌گرانه انگلستان نیز هنوز بسیار شدید بود. در چنین موقعی است، که سید ضیال‌الدین آنگلو فیل به همراهی رضاخان کودتا کرده، شعارهای بسیار چپ رادیکال مطرح کرد. او تعداد زیادی از فئودال‌های بزرگ را توقیف کرد، و برای کم کردن پی، چندتن از آنگلو فیل‌های معروف را به زندان افکند؛ از آن‌ها غرامت خواست، و مانیفست نسبتاً چپی را منتشر کرد. من به موقع خود گفته‌ام که این مانیفست واقعا برای ایران لازم بود، ولی مولفان آن مطلقاً در فکر انجام آن نبودند. سید ضیال‌الدین خیلی زود، به عنوان عامل انگلستان رسوا شد، و انگلستان پس از اندک زمان، به سرعت تغییر جهت داده، کوشش کرد، که به هم قطار سید ضیال‌الدین یعنی رضاخان تکیه کند.

هنوز همه این واقعیت را درک نکرده‌اند که رضاخان و سیدضیال‌الدین مجریان کودتائی بودند، که ساخته انگلیس‌ها بودند. با وجود این که رضاخان حتماً می‌دانست، که هم‌قطار او مجری نقشه‌های انگلستان است، برای بسیاری تا این اواخر، حساب رضاخان از حساب سیدضیال‌الدین جدا بود. بسیاری از رفقا، که تا این اواخر در مطبوعات می‌نوشتند، اذعان داشتند که سید ضیال‌الدین واقعا عامل انگلیس‌ها است، ولی معتقد بودند که رضاخان از هرگونه وابستگی مبرا است. و گویا مبارزه شدیدی راهم برضد انگلیس‌ها دنبال می‌کند. لیکن نمی‌توان واقعیات را از تاریخ به دور افکند. به سختی می‌توان پذیرفت که دو گرداننده هم‌طراز کودتای ۱۹۲۱، به طور مخفیانه از یک‌دیگر عمل کرده باشند. و یکی عامل انگلستان و دیگری مخالف امپریالیسم انگلستان، یکی خائن و دیگری رهبر ملی ایران از آب درآید. با تاسف بسیار، واقعیات بعدی نشان داد که سید ضیال‌الدین و رضاخان در واقع دوروی یک‌سکه‌اند. هنگامی که سیدضیال‌الدین کاملاً رسوا شده بود، رضاخان برای مشورت به سفارت انگلستان خوانده شد. اندک زمانی پس از این شور، رضاخان ناگهان سیدضیال‌الدین را توقیف کرد، سپس، به او امکان داد از ایران خارج شود و خود کابینه دولت را تشکیل داد. انگلستان هم، از این زمان، کاملاً جانب رضاخان را گرفت. البته کاملاً واضح است که امپریالیست‌های انگلیسی - این کشور - گشایان و سازمان دهندگان کارکشته کودتاها، جور اجور - کاملاً و درست بسه رضاخان اعتماد نکردند. آنان به سیدضیال‌الدین اعتماد داشتند، زیرا او همیشه طرفدارشان بود. انگلیس‌ها، برای قبول صمیمیت رضاخان، در برابر او شرایطی نهادند. رضاخان، بسیار زود متوجه خواست انگلیس‌ها شد و به اجرای آن پرداخت

تمامی فعالیت‌بندی او در انجام نقشه‌های انگلستان خلاصه می‌شود. برای رسیدن به این هدف، او اعلام داشت، که مخالف امپریالیسم انگلستان و مخالف سلسله قاجار و مخالف‌همه‌ی فئودال‌ها و حتی، طرفدار اتحاد با شوروی و اصلاحات دمکراتیک و با‌اخره، طرفدار جمهوری است. ولی همه این‌ها فقط حرف بود. رضاخان در عمل، تمامی جمهوری‌خواهان را سرکوب و هر نوع اندیشه آزاد را با زور خفه می‌کرد، سندیکاها را می‌بست، روزنامه‌های چپ را قدغن و بهترین طرفداران اتحاد شوروی را بازداشت می‌کرد. او از یک‌سو، اعلام می‌داشت که مخالف امپریالیسم انگلستان است و از سوی دیگر، از کوشش انگلستان برای دریافت امتیازات جدید و تمدید مدت‌زمان امتیازات قدیم پشتیبانی کرد.

اقدام رضاخان علیه فئودال‌ها و جنگ او بر علیه شیخ خزعل (این مطلب را همه‌ی "کارشناسان" تازه‌پای ایران با سازوبرگ زیاد توصیف می‌کنند) در واقع خواست امپریالیسم انگلستان بود که خواستار برقراری "صلح و امنیت" در مملکت بود. زیرا همه می‌دانند که سرمایه خارجی به کشوری که در آن "صلح و امنیت" وجود ندارد، نمی‌رود. تاریخ استعمار و همه‌ی کشورهای مستعمره گویای این واقعیت است که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، فقط در ممالکی سرمایه‌گذاری می‌کرده‌اند که، به قول آنان در آن "امنیت اجتماعی"، یعنی در واقع امنیت غارت‌بومیان از جانب سرمایه‌داران خارجی وجود داشته است. رضاخان می‌بایست یک چنین "صلح و امنیتی" را در ایران می‌ساخت. او می‌بایست به سرمایه‌داری انگلستان که مایل به سرمایه‌های تازه‌ای را در ایران به کار اندازد، اطمینان خاطر دهد. متمرکز ساختن حکومت، یعنی ایجاد حکومت پلیس مرکزی، شرط اساسی استقرار "صلح و امنیت" در کشور شاهنشاهان بود. رضاخان، تمام کسانی را که مخالف این تمرکز بودند، بی‌رحمانه و بدون قید و شرط سرکوب می‌کرد. لیکن این سرکوبی تا زمانی ادامه می‌یافت که این یا آن فئودال احساسات وفاداری و تبعیت خود را از او ابراز دارد. به عنوان مثال، می‌توان از شیخ خزعل نام برد که اکنون دوست و رفیق رضاخان است و در زمان تاجگذاری یکی از گرامی‌ترین مهمانان او بود. چنان که همه می‌دانند، شیخ خزعل به خاطر ابراز وفاداری و تبعیت خود به نمایندگی مجلس نیز انتخاب شده است.

بنابراین، جنگ به خاطر ایجاد دستگاه متمرکز حکومت پلیسی، جنگ بر ضد فئودالیسم و مبارزه برای خاتمه‌دادن به شکل‌های اقتصادی فئودالی نبود. بلکه، برعکس، کوششی بود برای ایجاد دستگاه مرکزی و حکومت پلیس و ایجاد "صلح و آرامشی" که می‌بایست "امنیت اجتماعی" را در کشور تأمین کند. و این، نسه مبارزه برضد فئودالیسم، که دقیقاً آن چیزی بود که امپریالیسم انگلستان

می خواست. در واقع نیز با تمرکز حکومت، امور انگلیس‌ها بسیار آسان شدند. انگلستان سرمایه‌های هنگفتی را در جنوب‌ایران به کار انداخت، و در شمال‌ایران نیز درمدمد چنین اقدامی بود. هنگامی که سرمایه‌های به کار انداخته شده، آن چنان که باید و شاید، توسط کسی محافظت نمی شد، هنگامی که دولت از حفظ منافع عادی انگلیس‌ها عاجز بود و خطر شورش عشایر وضع بسیار نامساعدی را برای بهره‌برداری "طبیعی" از ایران به وجود می آورد، انگلستان مجبور بود قوای نظامی مجهزی را در جنوب‌ایران نگاه دارد. ولی هنگامی که حکومت مرکزی پلیسی، به هزینه خود و بدون آن که انگلستان متحمل مخارجی شود، قادر است "ملح و آرامش" را تامین کند، دیگر انگلستان چه احتیاج به چنین کاری دارد؟

رضاخان، چون احساس می کرد، که موقعیتش به اندازه کافی تثبیت شده است، نقاب جمهوری خواهی را برداشت، و برضد آزادی خواهان اعلام جنگ کرد. بسیاری از رفقای ما را به زندان می افکند، بدون دادگاه و رسیدگی انقلابیون را تیرباران می کند، و درعین حال، موقعیت شخصی خود را تحکیم و به بزرگ‌ترین مالک‌ایران تبدیل می شود. روشن است که پس از چنین دگرگونی ای، او تکیه‌گاه خود را نزد اشرافیت مالک زمین و قشر فوقانی روحانیت جستجو کرده، آن را می یابد. او انتخابات قلبی برگزار می کند، و مرتجع‌ترین عناصر کشور را که مورد احتیاج او و امپریالیسم انگلستان هستند به مجلس می فرستد، تا بدین وسیله پایه‌های قدرت خود را مستقر سازد. بورژوازی کمپرادور نیز به این تکیه‌گاه می پیوندد و همه اینان با هم نقطه اتکای مطمئنی برای انگلستان می شوند.

رضاخان یک مجری عالی‌نقشه‌های امپریالیسم انگلستان و آب درآمد. تصادفی نیست که یکی از روزنامه‌های تهران - روزنامه اتحادیه اسلام - در سال ۱۹۲۴ نوشت که اجرای موافقت‌نامه انگلستان و ایران از همان روز الفای آن آغاز شد. در حقیقت هم - چنان که خواهیم دید - تمام فعالیت بعدی رضاخان متوجه عملی کردن موافقت‌نامه انگلیس و ایران بوده است.

ولی همه آن چه که گذشت بعضی از رفقا را از گفتن مدح و ثنا از این "قهرمان" انقلابی در جزوات و مقالاتشان باز نداشته است. من مجبورم توجه خوانندگان را به بعضی از نقل قول‌ها جلب کنم، زیرا بدون آن، عمق اختلافات ما با این مدافعان رضاخان قابل درک نخواهد بود. مثلاً "رفیق میرزا روتشتاین در مجموعه‌ای که چندی پیش تحت عنوان مسائل ایران معاصر منتشر شد، می نویسد: "ولی در این مسئله عامل دیگری نیز موثر و دخیل است، و آن شخصیت و فعالیت رضاخان است که در برخورد نخستین، پیدایش و ارتقاء این مرد قوی، که از استعدادی استثنائی برخوردار است، ممکن است مسئله‌ای اتفاقی به نظر رسد. او که

فرزند یک خانواده فقیر و دهقانی و دارای تحصیلات بسیار ابتدائی است، مسدودت زیادی در بریکاد قزاق روسی - ایرانی خدمت کرد، و به کمک انگلیس‌ها از میان افراد و افسران جزء قزاق ارتقاء یافته است. اما این که او توانسته است نه تنها خود را در مرتبه‌ای بالا حفظ کند، بلکه به مرتبه عالی تری دست یابد، دلیل بر استعداد استثنائی و اراده‌ی قوی اوست. همه آن چه که گفته شد، دلیلی بر "حقانیت تاریخی" او نیست. آن چه که به او "حقانیت تاریخی" می‌دهد این است که ارتقاء او تنها نتیجه‌ی استعداد و خودخواهی او نبوده، بلکه، در عین حال نتیجه‌ی اعتماد مردم است که به طور غریزی سازنده تاریخ جدید خود را در او دیده‌اند. در این افتخار، هم او و هم مردم ایران سهیمند". (۳) من نمی‌دانم میرزا از کدام مردم ایران صحبت می‌کند، ولی من باید اکیدابگویم که "مردمی" که میرزا از آنان سخن می‌گوید، کسانی جز اشرافیت مالک زمین که فقط در جهت منافع انگلستان فعالیت می‌کنند نیستند. زیرا، مردم ایران اسلحه بدست علیه رضاخان می‌جنگیدند. چنان که بعداً خواهیم دید، این مردم هیچ گاه رضاخان را قهرمان خود ندانسته‌اند. آن "مردمی" که میرزا از آنان سخن می‌گوید، واقعاً هم رضاخان را جلو انداخته و از او چون مردمک چشم حفاظت می‌کنند، زیرا او نظامی را که اگر نه امروز، ولی فردا و برای همیشه از بین می‌رفت، از مرگ نجات داده است. [تکیه در اصل] تعداد زیادی تئوری‌های جالب‌پیدا شده است که رضاخان را "قهرمان ملی" و سپر بلای "مردم" و مدافعان ایران می‌شناساند، سپر و "قهرمانی" که شکست نخورده و پابرجاست. برای توجیه بقای او نیز، چنان که باید و شاید، پایه‌های نظری‌ای که برای این "قهرمان" ساخته می‌شود و، البته، برای این هدف عالی نظریه‌پردازانی نیز پیدا می‌شوند. مثلاً، "ایراندوست" [اوستروف] چندی پیش تئوری فئودالیسم ذیل را آورد (۴): "من قبلاً نظر خودم را در باره‌ی کودتای اخیر برضد سلسله قاجار بمناسبت بحران سازمان فئودالی رژیم قاجار، که با اقتصاد جدید ایران وفق نمی‌داد، و افتادن قدرت به دست سرمایه تجاری (زمین‌داران تجاری و تجار) ارائه داده‌ام. من خاطرنشان ساختم که این کودتا به معنای دورکردن بخش دست‌راستی رژیم فئودالی (مظهر آن زمین‌داری خان‌ها و زمین‌داری روحانیت که موقوفات اساسی آن را تشکیل می‌دهد، است.) و مجزاشدن هم‌زمان قشرهای دموکرات و رادیکال از قدرت است. جداکردن مرز مشخص بین زمین‌داری تجاری و زمین‌داری فئودالی، مشخص‌کننده‌ترین معرف رژیم پهلوی است" برای هر مارکسیست مطلق این موضوع کاملاً روشن است که به وقایع اجتماعی باید از مقطع طبقاتی نگاه کرد. در واقع، بین تاجر زمین‌دار و فئودال زمین‌دار چه فرقی وجود دارد؟ هر دوی اینان همان گونه که در آغاز گفتم به خاطر

کاربست شدید اقتصادی کالائی - پولی ، به تدارک دهنندگان مواد اولیه - برای بازارهای خارجی تبدیل شده‌اند ، اگر بین اینان تفاوتی هم باشد ، این تفاوت به نفع کسانی نیست که ما بلند نقش مترقی زمین داری تجاری را ثابت کنند . من قبلاً اشاره کرده‌ام که بورژوازی کمپرادور که نقش واسطه را بین تولیدکننده خارجی و مصرف‌کننده داخلی ایفا می‌کند ، از نفوذ بزرگی در ایران برخوردار بوده است . این موقعیت او بمثابه واسطه ، برای او سودهای نسبتاً کافی در بر دارد . می‌توان ده‌ها شرکت بزرگ را نام برد که به خاطر داشتن نقش واسطه ، در مدتی کوتاه ، ثروت‌های بزرگی بهم زده‌اند . در حالی که بسیار مشکل است که حتی چند شرکت تجاری را با سرمایه‌های بزرگ برشمرد ، که سرمایه خود را فقط از طریق تجارت داخل کشور و با تولیدات داخلی به دست آورده باشند . اگرهم چنین سرمایه‌هایی وجود داشته باشد ، این ها سرمایه‌هایی است که از رباخواری به دست آمده و نه از تجارت . رباخوار و تاجر در اوضاع ماقبل سرمایه‌داری - چنان که مارکس می‌گوید - دو دوقلو هستند ، و بنابراین جای تعجب نیست که گاه این دو چهره در یک شخص جمع باشند .

در وضع ایران که نرخ ربح بین ۲۴ تا ۴۸ درصد نوسان دارد ، انباشتن سرمایه کار مشکلی نیست . اما بس دشوار بتوان از طریق تجارت در داخل ، و آن هم با تولیدات داخلی ، سرمایه‌ای انباشت که بشود با آن ملکی پردرآمد خرید . در هر صورت ، چنین پدیده‌ای خاصیت همگانی ندارد .

بدین سان ، در کشاورزی به طور عمده ، انباشت سرمایه نزولی انجام می‌گیرد . و اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا در اوضاع ایران سرمایه نزولی قادر است نقش مترقی و انقلابی‌ای را داشته باشد که در همه کشورهای اروپای غربی ایفا کرده است ؟ به نظر ما ، نه . به نظر ما ، مارکس در این باره توضیح کامل می‌دهد ، او می‌گوید : " رباخوار در تمامی شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری به آن میزان نقش انقلابی دارد که اشکال مالکیت را ، که نظام سیاسی کشور بر پایه‌های قوی و تجدید تولید مداوم آن ها استوار است ، منهدم می‌کند ، و از بین می‌برد . در اشکال آسیائی ، رباخواری ممکن است مدت زمان زیادی ادامه یابد ، و چیزی جز زوال اقتصادی و فساد سیاسی به بار نیاورد . فقط در مکان و زمان ، مقصود آن جا و موقعی که شرایط دیگر شیوه تولید سرمایه‌داری موجود است ، ربا - خوار یکی از عواملی است که با ورشکست کردن فئودال ها و تولیدکنندگان کوچک از یک سو ، و متمرکز ساختن شرایط کار و تبدیل آن ها به سرمایه از سوی دیگر و شیوه جدید تولید را ایجاد می‌کند ." (۵)

بنابراین ، سخن گفتن از نقش مترقی زمین داری تجاری نمونه‌ترین کشور شرقی

چون ایران ، دست کم درست نیست . روش های عمل کرد سرمایه ربائی در ایران تقریباً همان است که در دنیای قدیم ، یعنی در رم و یونان بود . دنیائی که در آن افتادن املک به دست رباخوارن پدیده ای عادی بشمار می رفت .

بالاخره ، خود ایران دوست خاطرنشان می شود که زمین داری تجاری در واقع چیزی را تغییر نداده ، و ارباب جدید همه ی روش های استثمار دهقان را از فئودال سابق یاد گرفته است . پس از این ، صحبت از مرز مشخص و یا حنا چپ و راست در فئودالیسم دیگر چه معنی دارد ؟ روشن است که ماهیت طبقاتی در هر حال به قسوه خود باقی می ماند . برای دهقان یکسان است که شما چه نامی روی خود بگذارید ، در حالی که بر کرده ی او سوارید و با همان روش ارباب سابق او را استثمار می کنید . اگر کودتای رضاخان ، واقعا قشرهای اجتماعی مختلف را به حرکت درآورده بود ، آن وقت به درستی می شد این حرکت را مترقی دانست . مثلاً ، مارکس در این باره در جلد اول سرمایه متذکر می شود که " در تاریخ انباشت آغازین ، همه ی دگرگونی هائی که به نوعی برای ارتقای طبقه سرمایه دار در حال شکل گرفتن نقش اهرم را ایفا کرده اند ، دارای اهمیت به سزائی هستند ، ولی به ویژه آن لحظاتی نقش مهمی را ایفا کرده اند که در آن لحظات ناگهان توده های بزرگ انسانی به زور از وسایل امرار معاش خود کنده شده ، هم چون پرولتارهای آزاد از هرگونه وابستگی به بازار کار ریخته می شدند ." (۶)

این که من کمی جلوتر تذکر دادم که در ایران انباشت سرمایه به معنی واقعی آن وجود ندارد (چیزی که ما باید نشان دهیم) به این دلیل است . از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۲۰ ، یعنی در مدت زمان ۲۰ سال ، موازنه تجارت خارجی ایران قریب ۵۰۰ میلیون روبل کسری داشت ، میلی که بیش از $\frac{۲}{۵}$ میلیارد قران می شود . بدین سان ، کسری سالیانه این کشور برابر ۲۵ میلیون روبل بوده است ، زیرا ایران همیشه کم تر جنس مادر می کرده است ، و بیشتر از میزان صادرات ، انواع محصولات کارخانه ای وارد می کرده است . کاملاً آشکار است که شرایط انباشت آغازین سرمایه که سپس باید به انکشاف اقتصاد سرمایه داری خدمت کند ، با وجود چنین وضعی نمی توانست در ایران به وجود آید . بنابراین ، کودتای رضاخان نمی توانست با انکشاف سرمایه داری در ایران دارای وجه مشترکی باشد . این کودتا ، برعکس ، ارتجاع و اشرافیت مالک زمین را از مرگ کامل نجات داد ، زیرا ، همه این سیستم در زمان سلسله قاجار در اثر کوچک ترین حمله توده های مردم آماده فروپاشی بود . همه این سیستم ، پایه و اتکائی برای انکشاف خود نداشت ، زیرا سلسله ی قاجار لیاقت دفاع از منافع اشرافیت مالک زمین را نداشت . چنان که همیشه می دانند پادشاهان قاجار " سفر به خارج " و دیدار از محل های مشهور پاریس

چون مون مارت را به رسیدگی به کارهای کشور ترجیح می دادند.

اکنون ، باید به طور خاصه ثابت کنیم که رضاشاه مجری ساده همه نقشه های امپریالیسم انگلستان است . پیش از این گفتم که در سال ۱۹۱۹ ، موافقت نامه معروف انگلستان و ایران به امضاء رسید . اصول این موافقت نامه چنین بود : "به منظور نزدیکی بیشتر انگلستان و ایران و کمک به ترقی و تعالی ایران ، انگلستان متعهد می شود : تمامیت ایران را محترم شمارد . متخصص در اختیار ایران گذارده و برای ارتش که موظف است نظم را حفظ کند ، افسر و اسلحه فرستاده ، در ساختن راه آهن و دیگر راه های ارتباطی با دولت ایران همکاری کامل کند" . امپریالیسم انگلستان ، در آن زمان ، چنین خواست هایی داشت .

در حال حاضر ، به جرات می توان گفت که رضاخان همه این برنامه ها را دقیقاً انجام داده است . روزنامه اتحادیه اسلام چقدر محق بود ، وقتی که در سال ۱۹۲۴ اعلام داشت : درست از روز النای قرارداد انگلیس و ایران ، [دولت ایران اجرای آن [قرارداد] را آغاز کرده است . راه آهن سراسری ایران ، اجرای بند ۴ آن موافقت نامه است که از ساختن راه آهن طی همکاری کامل انگلستان با دولت ایران سخن می گوید . طبق طرح راه آهن سراسری ، که مجلس آن را در ۲۴ فوریه ۱۹۲۷ به تصویب رساند ، راه آهن سراسری باید محمره [خرم شهر ۳۰۰ م] و خلیج فارس را از طریق تهران و بندرگز به دریای خزر وصل کند . چگونگی ساختن راه آهن نیز در طرح پیش بینی شده بود . طول آن ۱۰۴۰ کیلومتر وهزینه ساختن آن ، ۱۵۰ میلیون روبل برآورده شده بود . برای تهیه آهن ریخته سنگین تر ، باید کارخانه ریخته گری - که دولت هم اجازه ایجاد آن را داده است - در کشور ساخته شود . هزینه ساختن این کارخانه ۴/۵ میلیون تومان (۸ میلیون روبل) برآورده شده ، که بانک انگلیس در ایران سرمایه آن را تامین خواهد کرد . بانک انگلیس ، عواید حاصله از انحصار قند را به عنوان تضمین وام خود دریافت خواهد نمود . من باید توجه خواننده را در ضمن به این مطلب جلب کنم ، که انگلستان همیشه سعی داشته است ، انحصار قند را در ایران در دست گیرد ، و مالیات غیرمستقیم بر قند را افزایش دهد . زیرا قند تنها کالائی است که انگلستان به ایران صادر نمی کند . برای اجرای پروژه یاد شده ، انگلیسی ها موفق شدند مالیات غیرمستقیم بر قند را از ۶ قیران به ۱۲ قیران ، یعنی دو برابر ، افزایش دهند ، و از این راه به بانک انگلیس امکان دادند که موسسات نامبرده را از نظر مالی تامین کند . بدین سان ، انحصار قند ، که عایدی آن را گیشه های بانک انگلیس جمع آوری می کنند ، به دست انگلیس ها می افتد . بانک انگلیس در ازای این درآمد ۲ تا ۳٪ ربح می پردازد ، در حالی که خود ۱۲ تا ۱۶٪ می گیرد . در هیچ جای طرح قانون ، این مسئله روشن نشده

است که ۱۵۰ میلیون روبل چگونه تامین شده است ، به ویژه که تمامی بودجه دولت بیش از ۴۰ تا ۵۰ میلیون روبل نیست . بر هر آدم با سوادى که منطق مسائل را درک می کند روشن است که ساختمان را آهن با دادن امتیازات جدید مرتبط است در ضمن ، در برنامه دولت در باره این امتیازات جدید سخن رفته است . دولت ایران ، هم اکنون موافقت نامه واگذاری مناطق نفت خیز جنوب عربی را با شرکت نفت انگلیس و ایران که بعداً با گروه بین النهرین مرتبط خواهد شد^۱ به امضاء رسانده است . امتیاز دیگری مربوط به نفت خیز شمال است . در این باره نیز تقریباً تصمیم گرفته شده است . بحث فقط بر سر این است که آیا باید آن را به شرکت انگلیس و ایران داد یا به "استاندارد اویل"؛ چنین به نظر می رسد که امتیاز به "استاندارد اویل" داده خواهد شد ، و این شرکت امتیاز را با شرکت انگلیس و ایران تقسیم خواهد کرد . بنابراین ، سرمایه ساختن راه آهن ، منحصرأ با دادن امتیازات جدید به امپریالیست های انگلیسی در ایران تامین می شود ، در عین این که ، کشیدن این راه آهن عمدتاً دارای اهمیت سوق الجیشی است . زیرا طبق طرح موجود ، این راه آهن باید در حال حاضر به شبکه راه آهن عراق و در آینده به شبکه راه آهن هند متصل شود . این مطلب ، یکی از آرزوهای دیرینه و مورد توجه انگلستان بود . لرد کرزون در زمان خودش چنین خواب و خیالی را داشت . ولی این همه مطلب نیست . انگلستان در جهت دیگری نیز فعالیت می کند . ساختن راه آهن ، البته محتاج به زمان است . انقلاب چین خیزش های انقلابی در آذربایجان ، گیلان و خراسان ، انگلیس ها را مجبور ساخته که در فکر از بین بردن سریع نفوذ روسیه شوروی در ایران باشند . انگلیسی ها در هر حرکت انقلابی نفوذ روسیه را می بینند . در حالی که در این جا ، یعنی در روسیه شوروی ، ایراندوست ها ، ایرانسکی ها و شرکاء ، آوازه مدح و ثنای سلطان جدید ایران را سر داده اند ، در ایران رضاشاه به کمک انگلستان نقشی از بین بردن نفوذ مسکوی سرخ را می کشد . رضاشاه با بی رحمی ویژه ای ، هر نوع حرکت انقلابی را سرکوب می کرد . انگلیس ها برای آن که این سرکوبی بیشتر هم ادامه یابد ، ساختن تعداد زیادی راه های شوسه را طراحی می کنند . دولت از هم اکنون ، ساختمان ۸ گروه از این راه ها را تصویب کرده است . این راه ها باید ، راه های بین النهرین را از طریق تهران به تبریز وصل کند . راه های دیگری نیز در نظر گرفته شده است که باید به شبکه هندوستان وصل شود . اوضاع و احوالی ایجاد می شود که طی آن بتوان برای سرکوبی حرکات "بلشویکی" و کمک به دولت ، در هر آن از هند و بین النهرین ، ده ها هزار گروه مسلح را با ماشین به تبریز ، خراسان و دیگر نقاط فرستاد .

و بالاخره، انگلستان در قزوین و دیگر نقاط انبارهای بنزین ایجاد می کند، تا، در صورت لزوم، بتواند در آینده پایگاه های هوایی داشته باشد. و دولت رضاشاه با همه اقدامات خود از این نقشه ها حمایت می کند.

با این وصف، مدافعان رضاشاه خاموش نمی نشینند؛ چنین معلوم می شود که رضاشاه سازمان دهنده انقلاب کشاورزی آتی است. رفیق میرزا [روشنترین بی نویسد: "هنوز خیلی مانده است که عوامل عقب ماندگی سیاسی اجتماعی از بین برود. این کار تنها با ایجاد اقتصاد جدید انجام خواهد شد. ولی این کار تا بدانجا پیش رفته، که می توان از پیدایش یک سازمان حکومتی جدید و مدرن سخن گفت، سازمان حکومتی ای که ماهیت آن در یک پارچگی سازمان سیاسی - اداری همه قسمت های حکومت که تحت نفوذ دولت مرکزی قرار دارند، تجلی می کند. این دست آورد بسیار مهمی است که از لحاظ بین المللی دارای اهمیت بسیاری است." به عقیده میرزا، پایه لازم برای انکشاف اقتصادی و اجتماعی ایران و پیدایش بورژوازی و گشایش راه انقلاب کشاورزی، از طریق ایجاد حکومت مرکزی و یک پارچه به وجود می آید. بنا براین عقیده، پس از آنکه زورگوئی پلیس، ساختمان راه های سوق الجیشی، ساختمان انبارهای بنزین توسط انگلیسی ها و امکان رفت و آمد تانک ها و زره پوش ها بر روی جاده های جدید و تهدید هرگونه جنبش انقلابی توسط این ها تحقق یابد، آن وقت است که اقتصاد جدید ایجاد شده است و آن وقت است که دهقان امکان خواهد داشت انقلاب کشاورزی را آغاز کند، اگرچه در چنین وقتی او را با تمام امکانات تکنیک مدرن سرکوب خواهند کرد. از نوشته میرزا چنین برمی آید که رضاشاهی که حکومت پلیس جدید را می سازد، سازمان دهنده انقلاب کشاورزی آتی است. ما از رفیق میرزا پوزش می خواهیم: ولی این اقتصاد ایران نیست که زیاد پیش رفته است، بلکه، این رفیق میرزا است که زیاده از حد پیش رفته و حکومت پلیس رضاشاه را به عنوان سازمان دهنده انقلاب کشاورزی آتی جا میزند.

ما می توانستیم از ایراندوست نیز نقل قول بیاوریم که رضاخان - ایمن سازمان دهنده انقلاب کشاورزی - آن قدر ثروت مند شده که بزرگ ترین مالک ایران است. البته، برای ایراندوست، رضاخان فقط مالک نیست، زیرا او قطعاتی را نیز در نزدیکی تهران خریداری کرده است که دارای آب های معدنی است، و رضاشاه مصمم است از آن بهره برداری تجاری کند. بنا بر گفته ایراندوست، ساختمان استراحت گاه ها، همراه با حمام های آب معدنی و سالن های درمانی در این املاک پیش بینی شده است. او شاه جدید ایران را آمیزش دو شخصیت بالا، یعنی نماینده سرمایه تجاری - مالک و تاجر - می داند. (۹) تنها کسی می تواند چنین عقایدی را ابراز کند که از اوضاع ایران و تاریخ آن بی اطلاع باشد. چنان که هم

می دانند هر پادشاه ایران از سنين جوانی مشغول تجارت می شد و این مسئله تازگی ندارد. مثلا، آخرین پادشاه با هر کالائی از قبیل کاه، علیق و غلات تجارت می کرد. او اغلب دست به احتکار نیز می زد، گندم را در انبارهای خود نگاه می داشت و منتظر افزایش قیمت ها می شد. او حتی در زمان قحطی از این راه ثروت می اندوخت. به همین مناسبت او را در ایران "تاجر مرداد بزرگ" می نامیدند. در ضمن، او قیمت ارزهای خارجی را نیز به خوبی می شناخت و در بازار ارز خرید و فروش می کرد. چرا، در این صورت، باید تاجر بودن رضاخان را نکته مثبتی به حساب آورد؟ واضح است که این نیز یکی دیگر از آن پایه های تئوریک است که من قبلا به آن اشاره کردم، زیرا، به طور واضح، لازم است که کودتای سلسله ای جدید دارای پایه های بورژوازی باشد.

ولی پایه ای اجتماعی این سلسله ای جدید هم تغییر نکرده است. این مطلب را خود ایراندوست به خواننده ثابت می کند. او می نویسد "من نمی خواهم بگویم که این نظام فئودالی کماؤلا از بین برده شده است یا این که فئودال ها را از بین برده اند، نه، در دوره ای گذار کنونی فئودال ها بخشی از حقوق خود را در این جا و آن جا [به نظر من در همه جا، آ. س] و در بعضی از ایالات چون بلوچستان، همه حقوق خود را حفظ کرده اند، فئودال ها، به قیمت تبعیت از حکومت مرکزی توانسته اند قسمتی از حقوق خود را حفظ کنند. خان ها به خدمت دولت درمی آیند و ماموریت های اداری و نظامی دریافت می کنند و در جبهه آرام مملکت، این جا و آن جا می توان نفوذ متقابل و جوش خوردن دستگاه دولتی را با سازمان فئودالی سابق مشاهده کرد." (۱۰) بدین ترتیب، آن فئودالیسمی که بر ضد آن این جنگ انجام می شد، نه تنها از بین نرفته، بلکه، در بلوچستان به طور کامل محفوظ مانده است. آن جا هم که این فئودالیسم از بین برداشته شده، فئودال ها با اوضاع ساخته و مقام های مختلف دولتی دریافت کرده، با دستگاه دولتی جوش خورده اند. آیا واقعا ایراندوست فکر می کرد که رضاخان برای آن پیدا شده بود که نظام فئودالی را از ریشه برافکند؟ برای یک مارکسیست کم و بیش مطلع، هم از سال ۱۹۲۴ کاملا روشن بود که رضاخان به کدام سوی پیش می رود.

ولی با وجود همه این ها، در ایران چگونه نظامی وجود دارد؟ نظامی بورژوازی یا نوعی نظام گذرا؟ برای وضوح، من ترکیب نمایندگان مجلس را که منحصرا تحت فشار دستگاه رضاخانی انتخاب شده اند، در این جا می آورم. در مجلس ششم ۸۶ نماینده وجود دارد. از اینان فقط تنها ۱۵ نماینده به تازگی انتخاب شده اند، بقیه آنان همه از آشنایان قدیمی اند: مالکان بزرگ ۲۹ نفر، روحانیون ۱۴ نفر، دیوان سالاران بالا رتبه از قبیل حکام و ماموران دولت و غیره ۱۲ نفر،

نمایندگان بورژوازی و تجار فقط ۲ نفر، نمایندگان حرفه‌های آزاد ۵ نفر، ۹ نفر باقی مانده، سیاستمداران چالپوسی می‌باشند که زمانی طرفدار آلمان، زمانی طرفدار انگلستان و یا روسیه بوده‌اند، و در حال حاضر طرفدار انگلستان هستند. اینان، افرادی هستند که خود را به هر کس که پول بیشتری بدهد می‌فروشند. ایران از این بابت یک استثناء نیست. در تمام کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره این نوع اشخاص که توسط عمال امپریالیسم فاسد شده‌اند به تعداد کافی بی‌ایست می‌شوند؛ از ۷۱ نفری که من نام بردم، ۳۸ تن طرفدار پوپل‌اقرص‌منافع انگلستان بودند. انگلیس‌ها نمی‌توانند، از تهرانی که تا بدین اندازه به طرفداران او امکان داده است، ناراضی باشند. ولی حتی این مجلس دم بریده هم باعث جلب رضایت رضاشاه - این "قهرمان ملی" - نیست. او مصمم است که شورای حکومتی ایجاد کند و این مسئله جزو برنامه دولت قرار گرفته است.

بنابراین، رضاشاه کاملاً به اشرافیت زمین‌دار، به فئودال‌ها و امپریالیست‌های انگلستان، و قبل از هر چیز به سیستم مالی انگلستان متکی است، که درموقع لازم به کمک او می‌آید. حال مایلیم چندکلمه هم در باره سومین نقطه اتکالی رضاشاه (غلاوه بر اشرافیت زمین‌دار و امپریالیسم انگلستان)، یعنی ارتش، بگوییم. این که رضاشاه ارتش ملی را تشکیل داده است، حقیقتی است، ولی او این ارتش را ساخت، چون انگلستان چنین می‌خواست. من یکی از بندهای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان را که در آن انگلیس ایجاد ارتش را به عنوان یک مسئله حتمی مطرح و تعهد می‌کرد و آن را برای حفظ نظم در مملکت مجهز و مسلح کند، یادآور شدم. رضاخان واقعاً هم، این خواست اصلی انگلیس‌ها را، به بهترین وجهی اجرا کرد. ولی این ایجادکننده و "قهرمان" ارتش ایران، به ارتش خود اعتقاد چندانی ندارد. او، پیش از مسافرتش به خراسان در تابستان سال ۱۹۲۶، در برابر مجمع افسران در تهران سخن راند و گفت: "همه‌ی افسران ما درک نکرده‌اند که در دنیا بین دو نیرو - بلشویک‌ها و کشورهای دیگر - مبارزه است. افسران ما که این مسئله را درک نکرده‌اند، اغلب به بلشویک‌ها، یعنی به دشمنان ما می‌پیوندند. تقریباً نیمی از سربازان ما بلشویک‌اند، برای این که اینان را در دست خود نگاه داریم به کادر افسری قوی احتیاج است که باید مدرسه نظام را برای تعلیم آنان تاسیس کرد. افسران ما باید بدانند که در دنیا چه می‌گذرد". رضاخان از طرفداران تئورسین خود بهتر درمی‌یابد که تنها می‌توان به افسران متکی بود. او بهتر درمی‌یابد که در ارتش او همه‌چیز روبراه نیست، زیرا سربازان او همان دهقانانی هستند که سیستم دولتی او آنان را بی‌رحمانه استثمار می‌کند. او، همه این مسائل را می‌داند و جریان حوادث قشر افسران را تنها نقطه اتکالی او

می سازد ، نقطه اتکاشی که او مایل است در آینده به آن تکیه کند .
 و اما یک چیز حتمی است . این ارتش به هیچ وجه ، برای مبارزه بسـیـا
 امپریالیسم ایجاد نشده ، این ارتش برای مبارزه با بلشویک های داخلی به وجود
 آمده است . ولی این حقیقت روشن ، هنوز برای همه واضح نیست . ایرانسکی
 [پاستووخف] با صراحت کامل می نویسد که " همه اقدامات رژیم رضاخان ، بسـیـا
 مستقیماً بر ضد امپریالیسم انگلستان بوده ، یا ، هدف تقویت مقاومت ایران را در
 برابر نیروهای خارجی ای که استقلال ایران را تهدید می کنند ، دنبال می کرد . " .
 واقعیت ها ، حداقل موید چنین تاکیدی نیستند . مگر نه این که ، شخص رضاشاه
 می گوید که بلشویک ها دشمنان او هستند . با وجود این ، گویا او ارتش را بر ضد
 انگلیس ها ایجاد می کند . این تاکید نیز ، یکی دیگر از تئوری های دفاع از سلسله
 جدید است . این تئوری را نمی توان به گونه دیگری توجیه کرد .

من ثابت کردم که رضاشاه هیچ گاه در فکر جنگ با انگلیس ها نبوده ، هرگز
 چنین فکری از مغز او نگذشته است . این " تئوریسین " های ما هستند که چنین
 افکاری را به او نسبت می دهند . آن چه که به او مربوط می شود این است که او
 نه می خواهد بجنگد و نه هیچ وقت با انگلیس ها خواهد جنگید . در حالی که
 انگلستان برای ساختن راه آهن سرمایه می دهد و در نظر دارد که کارخانه بسازد ،
 جنگ با انگلستان چه معنی دارد ؟ ایرانسکی از این هم پـا فراتر گذارده و می نویسد :
 " سرمایه داران خارجی می توانند تنها به فئودال ها متکی شوند ، و هر مبارزه ای
 علیه انقلاب که به کمک امپریالیسم خارجی انجام گیرد ، به حکومت فئودال هـا
 منتهی می شود . " (۱۲) بنا بر این گفته ، اگر رضاخان به کمک انگلستان با انقلاب
 به مبارزه برخیزد ، نتیجه این کار حکومت فئودال ها خواهد بود . آیا چنین
 مبارزه ای علیه انقلاب از جانب رضاخان یک واقعیت بارز نیست ؟ آیا جز اینست
 که امپریالیست های انگلستان ، ایجاد ارتش ملی را دقیقاً به خاطر مبارزه علیه
 انقلاب و بلشویک ها می خواستند ؟ رضاشاه که با بی رحمی غیرقابل توصیفی هر جنبش
 انقلابی را سرکوب می کند ، می تواند نسبت به غلاقه ، و در موقع لازم ، به حمایت
 انگلستان کوچک ترین تردیدی به خود راه ندهد . از گفته ایرانسکی چنین نتیجه
 می شود که فئودالیسم در ایران هنوز موجود است ، زیرا او می نویسد : " انگلستان
 تنها می تواند بر روی فئودالیسم تکیه کند " . در این باره ما کاملاً با او موافقیم .
 یا فئودالیسم قبل از پیدایش رضاخان نیز وجود نداشت ، یا فئودالیسم وجود داشت
 و وجود هم دارد ، زیرا رضاخان چیزی را در این زمینه تغییر نداده است . و در فکر
 تغییر دادن آن هم نیست .

برای رضاشاه خودپرست ، شخص او از ملت ایران مهم تر است . خریدن چنین

فردی برای امپریالیست‌های کارگشته کار دشواری نیست. لنین در این باره نوشته است که " سرمایه مالی در تمایل توسعه طلبانه خود، به راحتی، حتی شریف‌ترین ماموران دولتی را خریده، رشوه‌خوار می‌کند." (۱۳) چرا باید فکر کرد که انگلیس‌ها نمی‌توانستند، چنین کاری را با رضاخان انجام دهند؟ من مصرأ تأکید می‌کنم که رضاخان در تمام دوره فعالیتش، کاملاً و کلاً سیاست هم‌آهنگی فعالیتش را با انگلیس‌ها دنبال کرده است. مبارزه علیه انقلاب، به وجود آوردن ارتش برای استقرارنظم در کشور، دادن امتیازات جدید به انگلیس‌ها، کشیدن راه‌آهن — سراسری ایران، ساختن راه‌های شوسه که ایران را به عراق و هند وصل می‌کنند — همه این‌ها تحقق نقشه‌های بزرگ امپریالیسم انگلستان است.

و حال چندکلمه‌ای نیز درباره فعالیت‌های تجدطلبانه رضاخان. هم — تئورسین‌های نامبرده، پیش‌از هرچیز از رضاخان به عنوان تمرکزدهنده حکومت، صنعتی‌کننده ایران و آورنده تجدد و برخی خواص دیگر که برای این " قهرمان ملی" برمی‌شمارند، تعریف می‌کنند. چگونگی فعالیت تمرکزدهنده او را ما دیدیم. اصلاً در باره فعالیت او در زمینه صنعتی ساختن و — تجدید ایران، ایراندوست چنین می‌نویسد: "در دو سال گذشته، تمایل بسیار به بکاربردن ماشین‌های کشاورزی و بالا بردن تکنیک کشاورزی مشاهده می‌شود، در ضمن، این پدیده‌ای جداگانه نبوده بلکه فراگیر است. دولت، قانون معافیت ورود ماشین‌های کشاورزی را از پرداخت عوارض گمرکی برای مدت ده سال تصویب کرده است. این قانون شامل ماشین‌های صنعتی نیز می‌شود. دولت، از آغاز سال ۱۹۲۴، در تهران نمایشگاه کشاورزی برپا می‌کند و غیره." (۱۴) ایراندوست، بدین ترتیب، تئوری خود را درباره صنعتی شدن ایران به اثبات می‌رساند. به نظر ما در کشوری کشاورزی که بخش اعظم زمین‌ها در دست اربابان است، ایجاد نمایشگاه کشاورزی به طور عمده در جهت منافع همان اربابی است که خود رضاخان نیز مبین تمایلات اوست. نمایان — نمایشگاه کشاورزی چیز همچون عالی و غیرمترقبه‌ای، چیزی که تنها رضاشاه آن را ممکن ساخته است، نیست. این نیز بار دیگر کوشش در جهت توجیه " تئوریک" این " قهرمان ملی" است. همان‌طور که روزنامه‌ی انگلیسی تایمز سوپوتا می (بین — النهرین) نوشته است: هر نماینده قاچار نیز اگر عقلش می‌رسید، می‌توانست این را برپا سازد.

آیا در ایران سرمایه‌داری انکشاف می‌یابد؟ همه طرفداران رضاشاه یک صدا می‌گویند بلی، در ایران انکشاف سرمایه‌داری آغاز شده است. ولی آیا داده‌هایی برای چنین تأکیدی وجود دارد؟ نه. ما می‌دانیم سلب مالکیت ابزار تولید از مالکان کوچک نخستین شرط انکشاف سرمایه‌داری است. ایجاد بازار ملی که بدون

آن هیچ صنعتی امکان انکشاف ندارد، شرط دوم است. شرط سوم این است که بخش های صنعتی نوپا، از طریق سیستم حمایت گمرکی در برابر کالاهای خارجی حفاظت شود یعنی آنچه را که مارکس "به زور به وجود آوردن کارخانه دار" می نامید، انجام شود. آیا همه این شرایط در ایران موجود است؟ آیا ایران دوره انباشت آغازین را پشت سر گذاشته است؟ آیا در ایران اصلاً سرمایه انباشته شده وجود دارد؟ البته که نه. من تاکید می کنم که در ایران، حتی بازار داخلی نیز به معنای واقعی آن وجود ندارد. زیرا در کشوری که دهقان به انواع مختلف به زمین وابسته است، در کشوری که هنوز روابط سرواژ و حتی بیگاری و در مورد عروسی حق شب اول برای ارباب وجود دارد، در کشوری که دهقان تولیدکننده مستقل نیست و اقتصاد طبیعی در بسیاری از مناطق از بین رفته، در چنین کشوری، بازار داخلی نمی تواند وجود داشته باشد. درست است که گاه وام های خارجی می تواند نقش انباشت بدوی را ایفا آند، ولی، اولاً باید گفت که عجلتاً کسی به ایران وام نمی دهد و، ثانیاً، وام هایی که ایران قبلاً دریافت کرده است، بیشتر ماهیتی مصرفی داشته اند. ایران بدهکاری بزرگی قریب ۱۳ میلیارد قران دارد و سالانه ربح این بدهی ——— را می بودازد، و این مبلغ برای ایران بسیار سنگین است. همه ی وام های ایران به خرج خرید کالاهای مصرفی رسیده است. ایران، در حال حاضر، تنها می تواند از طریق فروش منابع کشور وام دریافت کند. به ایران برای آن وام داده خواهد شد که آن را به مستعمره این و یا آن کشور امپریالیستی تبدیل کنند. اگر هم، تحت تاثیر انکشاف اقتصاد کالائی — پولی سلب مالکیت از زمین های دهقانی و مستمند شدن پیشه وران وجود داشته است — یعنی هنگامی که اربابان در بسیاری از نقاط زمین را به زور از دهقانان می گرفتند و کالاهای خارجی پیشه وران کوچک را ورشکست می کرد — این افراد آزاد آماده برای کار به صنایع ملی جلب نمی شدند و به باکو، ترکستان و بنادر دریای خزر و رودخانه ولگا مهاجرت می کردند. مستمندی تنها مهاجرت کارگران را به خارج تشدید می کرد، زیرا این مستمندی به مناسبت انکشاف صنایع ملی به وجود نیامده، بلکه، به مناسبت ورود کالاهای ارزان خارجی ایجاد شده بود. به این دلیل است، که در ایران هنوز شرایط مساعد برای انکشاف سرمایه داری موجود نیست، و اگر سیاست کنونی رضاشاه در آینده نیز ادامه یابد و ایران به انگلستان فروخته شود، البته انگلستان در تمام کشور راه آهن خواهد ساخت و برای بهره برداری از امتیازات خود کارخانه جات تاسیس خواهد کرد، و این جا و آن جا کارگاه هایی به وجود خواهد آمد. ولی در این صورت، ایران دیگر کشوری مستقل نخواهد بود و به زائده هند و بین النهرین تبدیل خواهد شد. راه های دیگری برای انکشاف سرمایه داری در ایران وجود ندارد. شک نیست که ایران اشرافیت

فئودالی، دقیقا در این راه انکشاف گام برخواهد داشت، زیرا انتخاب دیگـوری ندارد. این اشرافیت فئودالی، سال به سال، ایران را برای تبدیل به مستعمره " خود مختار" انگلستان، مانند مصر، آماده می سازد. همه ی تئورسین های مدافع رضاشاه که از انکشاف سرمایه داری اظهار خرسندی می کنند، در واقع، از تبدیلی شدن ایران به مستعمره انگلستان در شادی می شوند.

یک توصیف دیگر نیز از کودتای رضاخان وجود دارد، و آن توصیف رفیعی—راسکولنیکوف است. او می نویسد: " رضاخان در مبارزه با مالکیت فئودالی زمین و متزلزل کردن پایه های اقتصادی این نوع مالکیت به مسند قدرت رسیده است. سیاست اصلاحی در ایران بدون ضعف و خدشه ادامه دارد. در اوضاع یک کشور پادشاهی این اطلاعات مترقی به معنای گام بزرگی در جهت پیشرفت اقتصادی ایران و تبدیل آن از کشوری نیمه فئودالی به نیمه بورژوازی است." (۱۵) این تعریف تقریبا چیزی به دست نمی دهد. معنی تبدیل شدن " از نیمه فئودالی به نیمه بورژوازی چیست؟ اگر ایران " نیمه فئودالی" است، نیمه دیگر آن چیست؟ واضح است که جواب نیمه بورژوازی است. در این فرمول، دقت وجود ندارد، ولی، با وجود این، همه مولفان طرفدار رضاشاه (ایرانسکی، ایران دوست، گورکوکریا زین و دیگران) بدون تعمق و بی جا آن را نقل می کنند. مگر نه این است که، هر کشوری را می توان تحت چنین فرمولی درآورد. با چنین فرمولی، انگلستان را می توان کشوری نیمه سوسیالیستی نامید، زیرا عناصر سوسیالیسم در آن به اندازه کافی موجود است. مارکسیست نباید چنین فرمول های نیمه کاره ای ارائه دهد. به نظر من، در ایران پیوند سرمایه تجاری — نزولی با سیستم اقتصادی فئودالی وجود دارد. این — آن چیزی است که در ایران موجود است.

تئورسین های سلسله جدید ایران، در تمام نوشتجات خود تکرار می کنند که آن چه در ایران ما با آن مواجهیم " تبدیل [نفوذ] م. [سرمایه تجاری در کشاورزی است. " این تبدیل [نفوذ] را همگی روندی مترقی می دانند. ولی ما مارکسیست ها می دانیم که اگر سرمایه تجاری به جای صنعت به کشاورزی روی آورد، این پس رفتن است، این گامی به عقب است. شرایط انکشاف صنعت در ایران موجود نیست، و دلیل آن اینست که سرمایه تجاری انباشت شده مانند زمان امپراتوری رم، اکنون نیز به کشاورزی روی می آورد. آیا در آن زمان چه چیزی وجود داشت؟ ترقی یا پس روی؟ هنگامی که مارکس از نقش مترقی سرمایه ای سخن می گوید که به کشاورزی روی می آورد، او سرمایه ای را مدنظر دارد که برای بهبود شیوه های کار بر روی زمین، به کاربردن ماشین های جدید و غیره در کشاورزی به کار می افتد. و در نتیجه در ده طبقه کشاورزان مستقل و پرولتاریای واقعی، یعنی کارگران کشاورزی ظهور

می‌کنند. ماشین‌هایی که در کشاورزی به کار گرفته می‌شود، زمینه استفاده از کار دهقان را به وجود می‌آورد. (۱۶) آیا جریان‌ات ایران، به این ترتیب به وقوع می‌پیوندد؟ آیا در ایران طبقه کشاورزان مستقل وجود دارند؟ البته که نه، چنان که ایراندوست می‌نویسد اگر یک ارباب‌ایرانی از خارج ماشین جوجه‌کشی وارد کرده، آن را با موفقیت به کار انداخته باشد، او ازین طریق به یک کشاورز سرمایه‌دار مبدل نمی‌شود.

تئوریسین‌های ما، به خاطر تمایل شدیدشان به اثبات این که در ایران انکشاف سرمایه‌داری آغاز شده است و می‌تواند ادامه یابد، به هر نوع زرنگی دست می‌زنند. یکی از این زرنگی‌ها، تئوری بازار ایرانسکی است که می‌خواهد ثابت کند که در ایران بازار وجود دارد، بازاری نه وسیع‌ولی کوچک. آیا بازار کوچک بازار است؟ ما مارکسیست‌ها بازار را دقیقاً بازار وسیع می‌دانیم. در انکشاف سرمایه‌داری بازار کوچک هیچ نقشی را دارا نیست، زیرا بازار کوچک در تمام طول تاریخ وجود داشته است. چنین بازاری حتی امروز میان مردم بدوی نیز موجود است. ولی وقتی سخن از بازار ملی (کشوری) است، همه کس می‌دانند که این به معنای از بین رفتن شکل‌های اقتصاد طبیعی است. بازار ملی به معنای تبدیل شدن قسمتی از محصول کشاورزی به کالا است که به بازار ارائه می‌شود، و دهقان پس از فروش آن، همان‌جا محصولات صنعتی را می‌خرد. ولی هنگامی که شکل‌های اقتصاد طبیعی به کلی از بین نرفته است، هنگامی که سراز در کل و کاملاً هنوز از بین نرفته، بازار ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد. حتی تا این اواخر هم، بازار ملی در ایران وجود نداشته است، ولی بازار همیشه در ایران وجود داشته است. نزد مارکس (۱۷)، از بین رفتن شکل‌های اقتصاد طبیعی از یکسو، سلب مالکیت تولیدکنندگان کوچک از ابزار تولیدشان، از سوی دیگر، شرط اساسی انکشاف سرمایه‌داری در هر کشوری است. این‌ها شرایط اساسی ایجاد صنعت سرمایه‌داری اند. برعکس کوشش‌های ایرانسکی ایران از این شرایط بسیار دور است.

اکنون چند کلمه نیز در باره وضع انقلابی در ایران، حال که ما با توجیه تئوریک و پایه‌تراشی تئوریک برای این "قهرمان ملی" روبرو هستیم، واضح است، که از همان آغاز می‌بایست اعلام داشت که در ایران موقعیت انقلابی وجود ندارد. در واقع نیز چنین اعلام می‌شود. مثلاً، ایرانسکی می‌نویسد که وضع انقلابی اصلاً در ایران نیست. او در مقاله خود می‌نویسد: "یکی از پژوهشگران در باره کیلان که با وضع آن نیز به خوبی آشناست، امسال نوشته است: در حال حاضر، سازمان دادن نیروهای خود... در شهرها بر اساس وظایف واقعی‌تر و مبرم‌تر مهمتر از انقلاب دهقانی است. فقط پس از این کار است که بخشی از این نیروها

می تواند خود را کاملاً متوجه ده کرده، مسئله دهقانی را برای بحث در برابر — سازمان های معینی از نیروهای شهری قرار دهد. دهقان در گیلان کنونی فقط ستم دیده است، انقلابی نیست، (۱۸) بدین ترتیب، ایرانسکی تاکید می کند که هر فردی که پای به زمین بخت برگشته ایران بگذارد، معتقد خواهد شد که بسورزواری تجاری مالک زمین، به مناسبت واقعیت های موجود در روابط بین المللی، فقط برای مبارزه با امپریالیسم آماده است، و بخش بزرگی از بسورزواری تجاری به طور کلی هیچ نوع مبارزه ای را نمی خواهد". در زمانی که این مقاله نوشته می شد، در گیلان قیام کنندگان را تیرباران کرده، به دار می آویختند، این آف — ای "پژوهشگر" یک مسئله "کوچک"، یعنی قیام گیلان را نادیده گرفته است. او متوجه این مسئله "بی اهمیت"، یعنی تیرباران ۲۰ انقلابی در میدان بزرگ شهر رشمت نشده است و افرادی را که به خاطر عقیده شان به سوی مرگ می رفتند ندیده است. و اما ایراندوست، هر جنبش انقلابی را از پیش ساخته و پرداخته دست های خارجی می داند.

او می نویسد: "بعدها، یعنی در زمان تناسب جدید نیروها، این جنبش ها به امید متزلزل کردن موفقیت های رقیب خود، حاضر خواهند شد که فئودال های برکنار شده از قدرت را برافروزند، و آن وقت، رهبری این جنبش ها در اکنساف و اطراف به دست فئودال ها و متحدین امپریالیست آن ها خواهند افتاد" (۱۹). از گفته های ایراندوست چنین نتیجه می شود که انقلابیون، فئودال ها و متحدین امپریالیست آنان را برمی افروزند، و به این مناسبت، هر جنبش چپی از قبل نتیجه ای اقدامات امپریالیستی و تحریک (پووکاسیون) اعلام می شود. این آقایان که می خواهند به هر قیمتی از رضاشاه دفاع کنند، به راستی به زیادروی در غلطیده اند. سلسله پهلوی با داشتن چنین مدافعانی در اتحاد جماهیر شوروی می تواند کاملاً آسوده بیا راند.

با وجود همه این بندبازی های تئوریک، ما می دانیم که در گیلان، خراسان و آذربایجان قیام های پیوسته ادامه دارد، مردم مرگ را استقبال می کنند، ویرغم این یاوه سرائی های تئوریک، در مدت کوتاهی ۷ قیام در ارتش و میان دهقانان روی داده است. باید رضاشاه پوست تر از رضاشاه بود، که باز هم بتوان نوشت: در ایران موقعیت انقلابی نیست، زیرا خود رضاشاه گفته است که بیشتر ارتش او بلشویک هستند. طرفداران رضاشاه در این مورد زیاده از حد سنگبه سینه می گویند.

بنابر آن چه دیدیم، اربابان فئودال، بسورزواری تجاری کمپرادور و سرمایه تجاری — نزولی تکیه گاه رضاشاه را تشکیل می دهند.

این ها تکیه گاه واقعی قدرت رضاخان و مجری واقعی سیاست انگلستان در

ایرانند. برای سلسله پهلوی ، راه دیگری به جز جهت‌گیری به نفع انگلستان وجود ندارد، زیرا ماهیت طبقاتی سلطنت او به گونه‌ایست که بدون کمک سرمایه خارجی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

پیشه‌وران، بورژوازی تجاری ، که به سرمایه‌داران خارجی بستگی ندارند، یعنی خرده بورژوازی تجاری ، دهقانان که در حال حاضر به حرکت می‌آیند (۲۵) و بالاخره کارگران که هنوز تعدادشان قلیل است ، انقلابی‌ترین طبقات ایران هستند که باید و قادرند انقلاب ایران را پیش‌برند. تنها اتحاد این طبقات و این نیروها در ایران قادر است مبارزه واقعی انقلابی را علیه امپریالیسم سازمان داده و انقلاب را پیش‌برد، زیرا هر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ، مبارزه‌ای انقلابی است. فقط با مبارزه انقلابی می‌توان موفقیت علیه امپریالیسم را به دست آورد. حداقل مسیخ در تاریخ سراغ ندارم که بدون مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم، بتواند دستکش‌های سفید بر تاج و تخت‌نشست و با امپریالیسم مبارزه‌کرد. انقلاب چپس کویای آن است که پیروزی به سادگی تحقق پذیر نیست.

- ۱ - مقاله رفیق سلطان زاده برای روشن شدن هم‌جانبه این موضوع چاپ می‌شود . هیئت تحریریه یادآور می‌شود که نقطه نظر مجله رولوتسیوننی ووستک در مقاله رفیق چرونی تحت عنوان " مسائل بحث‌انگیز تاریخ معاصر ایران" به چاپ رسیده است . (نگاه شود به رولوتسیوننی ووستک شماره ۱) هیئت تحریریه .
- ۲ - این وضع تا حال نیز، تا اندازه‌ای محفوظ مانده است . این بورژوازی دلال در حال حاضر نیز گاه با روسیه و گاه با انگلستان تجارت می‌کند و جهت‌گیری خود را هم طبق آن تغییر می‌دهد .
- ۳ - مسائل ایران معاصر چاپ ۱۹۲۷ ص ۹۰ (روسی)
- ۴ - مسائل ایران معاصر ص ۲۵-۲۶ (روسی)
- ۵ - سرمایه جلد سوم قسمت ۲ ص ۱۳۴ چاپ ۱۹۰۹ به زبان روسی
- ۶ - سرمایه جلد یکم ص ۶۷۷ (به زبان روسی)
- ۷ - در مقاله حاضر من این مسئله را ده آبا ایران باید از دوره انکشاف سرمایه داری بگذرد یا نه مورد بررسی قرار نمی‌دهیم .
- ۸ - مسائل ایران معاصر ص ۹۱
- ۹ - مسائل ایران معاصر ص ص ۴۹-۵۰
- ۱۰ - مسائل ایران معاصر ص ص ۲۹-۳۰
- ۱۱ - مسائل ایران معاصر ص ص ۶۸-۶۹
- ۱۲ - مسائل ایران معاصر ص ۸۱

- ۱۳- لنین مقالات و سخن رانی‌های منتشر شده ۱۹۲۴ صص ۴۲۴-۴۲۵
- ۱۴- مسائل ایران معاصر ص ۴۵
- ۱۵- مراجعه شود به روزنامه پواودابه تاریخ ۱۳/۸/۱۹۲۶ مقاله "امپریالیسم در شرق"
- ۱۶- نگاه شود به سرمایه جلد اول ص ۷۰۶ به زبان روسی
- ۱۷- نگاه شود به سرمایه جلد اول صص ۷۰۸-۷۰۹ به زبان روسی
- ۱۸- مسائل ایران معاصر صص ۷۸-۷۹
- ۱۹- همانجا ص ۶۰
- ۲۰- در این باره ما مطالعه مقاله آندره چرونی را که شامل واقعیات بسیاری است به خواننده توصیه می‌کنیم - مجله بلشویک شماره ۴ به تاریخ ۵ فوریه ۱۹۲۷ [ترجمه فرانسه این مقاله در کتاب زیر آمده است:]
- "QUESTION LITIGIEUSE DE L'HISTOIRE CONTEMPORAINE DE L'IRAN",
LE MOUVEMENT COMMUNISTE EN IRAN, #LORENCE, 1979, PP 585-606.]

مسائل انکشاف
اقتصادی
و
انقلاب کشاورزی ایران

ما ، در بخش مربوط به بررسی تئوریک وضع ایران ، هنوز دارای نقطه نظری که مورد قبول همه واقع شده باشد نیستیم ، اگر چه در مقایسه با دو سال پیش به آن خیلی نزدیک تر شده ایم . نظرات تئوریکی که تا این اواخر ، به مهارت زیاد از طرف شرق شناسان بورژوازی و مارکسیست های دروغین ساخته و پرداخته می شد ، بیش از همه به درد امپریالیسم و منشویسم می خورد تا به درد مارکسیسم انقلابی . درک علمی که بر پایه ماتریالیسم و دیالکتیک استوار باشد ، وسیله تئوریک بسیار نیرومندی برای شناخت و بازسازی عملی دنیای کهنه است . ولی ، لیبرال ها و منشویک ها سعی دارند که دیالکتیک مارکسیستی را به ایده آلیسم سازش داده ، از آن برای توجیه وضع موجود در ایران بهره گیرند . مارکسیست های دروغین تاکید دارند که ایران کشوری کاملاً مستقل است که با گام های سریع در راه صنعتی شدن و انکشاف سرمایه داری پیش می رود . به عقیده آنان ، رضا شاه قهرمان ملی ، به وجود آورنده ی دولت مرکزی ، اصلاح گر ، و مبارز علیه نظم فئودالی و امپریالیسم انگلستان است .

به عقیده آنان ، انکشاف سرمایه داری در تولید کشاورزی می تواند از طریق اصلاحات ، و بدون انقلاب بورژوادمکراتیک ، و بدون ریشه کن کردن روابط قرون وسطائی حاکم بر کشاورزی ، یعنی به شیوه پروسی انجام گیرد ، در حالی که به موازات آن ، ارباب دوران ما قبل نظام سرمایه داری و کمپرادور به سلطه امپریالیسم خاتمه خواهند داد .

این نظریه در رساله های مربوط به ایران و در محافل شرق شناسان ، تا این اواخر ، حاکم بود . این نظریه بر تعداد زیادی آثار شبه علمی متکی است ، و کادرهای جوان ما ، به مناسبت نبودن آثار دیگری ، هنوز هم به طور عمده این "مروارید" های شبه مارکسیستی را مطالعه می کنند . از همان آغاز سال ۱۹۲۷ ، یعنی پس از اظهار نظر علنی بسیاری از رفقا* ، مبارزه با این جریان آغاز شد .

* اشاره نویسنده به امکان هایی است که از آغاز سال ۱۹۲۷ در چارچوب بیمن المللی کمونیست پدید آمد ، و کمونیست های ایرانی که به کنار زده شده بودند ، توانستند با سازماندهی کنگره دوم حزب فعالیت های خود را از نو آغاز کنند . (ویراستار)

رهبران این جریان ، تدریجا از مواضع خود دست کشیدند . از سوی دیگر ، تصمیمات کمیتین و کنکره دوم حزب کمونیست ایران نقطه عطفی درباره این مسئله است . اگر ایده نولوگ های این نظریه لیبرال - منشویکی هنوز از نفوذ ناچیزی برخوردارند ، از این رو است که متاسفانه ، به علل مختلف ، در صحنه کتاب و تحریرات هنوز برتری با آنان است .

با وجود این به یقین می توان گفت که این لیبرال های منشویک به ژنرال های بدون ارتش شبیه هستند .

نقص عمده نظریه آنان در این است که با دیالکتیک مارکس هیچ وجهی مشترکی ندارد . چنین به نظر می رسد که آنان تکامل گرایان (EVOLUTIONISTS) هستند که آرزوهای خود را به عنوان واقعیت جا می زنند . آنان طبیعت ارتجاعی رژیم جدید ، فشار امپریالیسم انگلستان و شرایط فئودال - بورژوا در ده را به حساب نیاورده ، به جای بحث درباره بازسازی کامل سامان اجتماع ، در باره صنعتی شدن و انکشاف سریع سرمایه داری یاوه سرائی می کنند . دورنمای انقلاب کشاورزی بورژوادموکراتیک ، بدین ترتیب ناپدید شده ، جای آن را دور نمای اصلاحی [رفرم . م.] می گیرد .

در نهایت ، مسئله انکشاف اقتصادی ایران به نقش امپریالیسم انگلستان و دور نمای انقلاب بورژوادموکراتیک در ایران وابسته است . این مسئله را دقیق تر مورد مطالعه قرار دهیم و به بینیم قدرت بریتانیا در ایران بر چه پایه های استوار و از چه نفوذی برخوردار است . آیا ایران واقعا یک کشور مستقل است ؟

پیش از هر چیز ، باید یادآور شد که مراکز کلیدی که اقتصاد یک کشور را کنترل می کند ، همه در دست انگلستان است . موسسات بزرگ حمل و نقل دشت کارون ، که چون قلعه ای استحکام یافته ای است ، و تاسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران در آن قرار دارد ، پایگاه های هوایی که در چند نقطه در امتداد خلیج فارس وجود دارند ، راه های آهنی که از طرف پاکستان و عراق به مرزهای ایران می رسد ، و نیز تنها خط کشتی رانی منظم بر روی رودخانه کارون و خلیج فارس ، بانک انگلیس [بانک شاهنشاهی ایران] که تقریبا در تمام ایران دارای شعب است ، و غیره از آن جمله اند .

در مجموع ، امپریالیسم انگلستان بیش از ۴۲۰ میلیون روبل طلا در ایران سرمایه گذاری کرده است که تقریبا ۲۰ برابر سرمایه گذاری ا . ج . س . و کمی بیشتر از ۴۰ برابر مجموع سرمایه گذاری های آلمانی ، بلژیکی ، آمریکایی و دیگران است . به جرئت می توان گفت که امروزه در ایران هیچ کشوری به

اندازه انگلستان در دستگاه دولتی ایران نفوذ ندارد . ا . ج . ش . س . نیز امروزه در ایران از نفوذ اقتصادی بزرگی برخوردار است . کافی است یادآور شویم که بسیاری از مواد اولیه چون پنبه ، پشم ، چرم دباغی نشده و غیره تقریباً منحصر به ا . ج . ش . س . صادر می شود . ولی این مطلب برای هیئت حاکمه ایران خوش آیند نیست و دولت ایران می کوشد که راهها بازارهای دیگری را برای صدور کالاهای خود یافته ، به بازار جهانی راه یابد . در این مورد ، امید های زیادی به راه هایفا - بغداد - تبریز - رواندوز بسته شده است . در این اواخر ، مطبوعات ایران آشکارا در این باره قلم فرسایی می کنند . مقالاتی که علیه شوری و نمایندگی های تجاری آن در مطبوعات ایران چاپ می شود هر روز بیش از پیش است . درست در همین زمان ، رژیم جدید در جهت منافع انگلستان راه های نوسه ای می سازد که دارای اهمیت سوق الجیشی هستند ؛ ارتش صد هزار نفری سازمان می دهد که باید "در برابر بلشویک ها از ایران دفاع کند" ؛ راه آهن سرتاسری کشور را احداث می کند ؛ ارتش را به سرعت مجهز می سازد ؛ از خارج به مبالغ همگفت اسلحه می خرد ؛ ساختمان اسکله بندر پهلوئ را ادامه می دهد که در آن می توان کشتی های کوچک و زیر دریائی و غیرو سوار کرد .

در تمامی این فعالیت ها نقش هدایت کننده در دست امپریالیسم انگلستان است . آیا با این تفصیل ، تاکید بر روی استقلال ایران مسخره نیست ؟ راستی هم ، آیا ایران می تواند ، رژیم فعلی و با حضور و فشار امپریالیسم انگلستان ، به یک واحد مستقل سرمایه داری صنعتی بدل شود ، یا راه مستعمره شدن را در پیش خواهد داشت ؟ آیا ایران قادر خواهد بود بدون انقلاب کشاورزی اقتصاد خود را به شیوه سرمایه داری انکشاف دهد ، یعنی راه پروسسی انکشاف بورژوائی را در پیش گیرد ؟

ببینیم این راه پروسسی انکشاف در عمل چگونه جلوه می کند . این امر را می توان بهتر از طریقی دیگر از روی آمار واردات ماشین و آلات و ابزار دریافت ؛

واردات ماشین و آلات و ابزار
(واحد : میلیون قران)

سال	کل واردات	درصد نسبت به کشور	کل واردات و صادرات برای شرکت نفت	واردات برای راه آهن و کارخانجات ایران
۱۹۲۵/۲۶	۱۴۰۷	۱۰۸	۹۰۵	۵۰۷
۱۹۲۶/۲۷	۲۴	۳	۱۹۰۶	۴۰۴
۱۹۲۷/۲۸	۴۲۰۲	۵	۳۴۰۵	۷۰۷
۱۹۲۸/۲۹	۲۳۰۵	۲۰۹	۱۴۰۶	۸۰۹
۱۹۲۹/۳۰	۴۶	۵۰۱	۲۹۰۴	۱۶۰۶

ایران علاوه بر ابزار و آلات ، برای ساختمان راه آهن ، ماشین ، و برای ساختمان ایستگاه های برق ، تجهیزات وارد می کند . انکشاف صنایع با گام های کند لاک پشنی پیش می رود . بنا بر آمار رفیق سنجابی*، صنایع ایران در حال حاضر دارای مقدار نیروی مکانیکی زیر اند :

بخش های صنعتی تعداد قوه
محركه

مقدار قدرت محركه
واحد : اسب بخار

ارزش کارخانجات با در نظر
گرفتن قیمت ماشین و آلات
واحد : میلیون قران

کارخانجات پنبه پاک کنی	۴۶	۱۲۹۷	۳۰۴۷۳۰۳۰۰
برنج پاک کنی	۸	۲۴۲	-
تولید ابریشم	-	-	۳۰۰۰۰۰۰۰۰
نیخ ریسی	۵	۲۲۵	-
چوب بیری	۳	۶۶	-
تنباکو	۷	-	-
ایستگاه های برق	۲۸	۱۰۷۰	-
پارچه بافی	۴	۱۱۵	۳۰۶۰۰۰۰۰۰
کبریت سازی	۲	۶۵	۲۰۰۰۰۰۰۰۰

داده های جدول بالا ممکن است کامل نباشد ، ولی از آن چه که در حال حاضر

در تمام کشور وجود دارد زیاد دور نیست (به استثنای صنایع نفت). بدین ترتیب ، قدرت کلی آلات و ابزار و ماشین های مکانیکی کشور فقط ۳۰۸۰ اسب بخار است . حتی اگر فرض کنیم که قوه محرکه مکانیکی اقتصاد کشور ۳ و ۴ برابر رقم بالا باشد ، باز هم این مقدار ناچیز است . در عین حال باید در نظر داشت که بعضی از این موتورها ۲۰ تا ۲۵ سال است که مورد استفاده قرار داشته اند ، و کم تر از نیمی از موتورها با سوخت مایه ای کار می کنند .

شرکت نفت انگلیس و ایران ، که در آن ۳۰ تا ۳۵ هزار کارگر کار می کنند از لحاظ قیمت ، وارد کننده ی ۷۱٪ ماشین ها در سال های ۱۹۳۰-۱۹۲۵ به ایران بوده است ، تا اندازه ای به انکشاف سرمایه داری کمک می رساند ، ولی در عین حال اسارت سیاسی و اقتصادی کشور را شدید تر می کند . این وضع صحت کامل ترهای کنگره ششم کمینترن را درباره جنبش انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نشان می دهد . " صدور سرمایه به کشورهای مستعمره ، انکشاف روابط سرمایه داری را در این کشورها تسریع می کند . آن بخشی از سرمایه مادر شده که در بخش های تولیدی از آن استفاده می شود ، تا اندازه ای باعث تسریع انکشاف صنعتی می شود . ولی این تسریع انکشاف صنعتی در جهت استقلال کشور مستعمره نبوده ، بلکه باعث تقویت وابستگی اقتصاد کشور مستعمره به سرمایه مالی کشورهای امپریالیستی می شود . تقریباً همه سرمایه های مادر شده در کشورهای مستعمره برای بدست آوردن و استخراج مواد اولیه و با تغییر و تبدیل ابتدائی آن به کار می رود . از این سرمایه ها برای توسعه راه های ارتباطی از قبیل راه آهن ، کشتی سازی ، ساختمان بندر و غیره استفاده می شود ، و این به نوبه خود استخراج و حمل مواد اولیه را آسان ، مستعمره را باز هم بیش از پیش به متروپل وابسته می کند . نوع سرمایه گذاری در کشاورزی که بسیار مورد علاقه سرمایه داران است ، سرمایه گذاری در مزارع بزرگ (لاتیفونديا) است که با هدف تولید محصولات غذایی ارزان و انحصار منابع بزرگ اولیه انجام می گیرد . انتقال بخش اعظم ارزش اضافی حاصل از استثمار نیروی کار بردگان مستعمره به متروپل ، به میزان زیادی پیشرفت اقتصاد مستعمرات و انکشاف نیروهای تولیدی را کند کرده ، مانع آزادی اقتصادی و سیاسی مستعمرات می شود ."

در ایران وضع درست به همین منوال است . امپریالیسم انگلستان تعدادی

* - سنجابی از کمونیست های ایرانی بود که در سال ۱۹۲۷ یا ۱۹۲۸ محبور به ترک میهن شد و بعدها در تصفیه های استالینی به همان سرنوشت سولطانزاده و دیگران دچار آمد . ویراستار

از شرکت‌های ترابری ، سیستم توسعه یافته بانکی و انحصار بهره برداری از نفت را در مساحت بسیار بزرگی به دست گرفته است . امپریالیسم انگلستان که از امتیاز نفت صد میلیون سود می برد ، کاملاً قادر است که نه تنها هر حاکم ، بلکه هر وزیر و حتی شاه را نیز بخرد .

با وجود همه سر و صدای دولت ایران ، درباره این که دولت برای بهبود وضع تجارت خارجی ، آن را در انحصار خود قرار می دهد ، وابستگی استعماری ایران به امپریالیسم انگلستان در ترازنامه تجارت خارجی کاملاً نمایان است . داور وزیر عدلیه ، بدون اشاره به این مسئله که به احتمال قوی کاستن از میزان واردات باعث تقلیل میزان صادرات می شود ، در نطق خود در دفاع از قانون انحصار تجارت خارجی در مجلس گفت که هدف از این قانون کاستن از میزان واردات است .

ببینیم آمار کمرک ایران چه نشان می دهد :

تجارت خارجی ایران
(واحد : میلیون قران)

سال ها	واردات	صادرات به استثنای نفت	اضافی صادرات بر واردات + کسری صادرات نسبت به واردات
۱۹۲۰/۲۱	۴۸۳۰۳	۳۷۱۰۲	- ۱۱۲۰۱
۱۹۲۱/۲۲	۶۰۹۰۷	۵۰۲	- ۱۰۷۰۷
۱۹۲۲/۲۳	۶۱۹۰۲	۷۳۳۰۹	+ ۱۱۴۰۷
۱۹۲۳/۲۴	۶۸۱۰۳	۷۶۸۰۴	+ ۸۷
۱۹۲۴/۲۵	۷۷۱۰۴	۱۰۰۰۰۱	+ ۲۸۸۰۷
۱۹۲۵/۲۶	۸۸۱	۱۰۵۹۰۳	+ ۱۷۷۰۷
۱۹۲۶/۲۷	۷۸۷۰۳	۱۱۰۴۰۱	+ ۳۱۶۰۸
۱۹۲۷/۲۸	۷۰۷۰۴	۱۰۶۰۰۴	+ ۳۵۲
۱۹۲۸/۲۹	۸۱۹۰۸	۱۵۱۲۰۶	+ ۶۹۷۰۷
۱۹۲۹/۳۰	۹۱۹۰۹	۱۵۷۴۰۸	+ ۶۵۴۰۴
۱۹۳۰/۳۱	۴۶۸	۸۳۱	+ ۳۶۲

بنابر آمار این جدول که در تنها مدرک آماری کشور به چاپ رسیده است ،

ایران دارای ترازنامه تجارت خارجی بسیار مثبت است که می بایست انجام اصلاح نظام پولی را فراهم آورد. ولی آمار مربوط به صادرات را باید تصحیح نمود، زیرا نفت که از خارج کنترل می شود و پول آن نیز در خارج می ماند، در این آمار به حساب آمده است. اگر آن بخش از نفت را، که پس از صدور، به شکل مزد و درآمد دولت و منافع خان های بختیاری به ایران باز می گردد، از کل صادرات تفت جدا کنیم، معلوم می شود که در سال ۱۹۲۹/۳۰ فقط ۲۵ تا ۴۰٪ صادرات نفت برای ایران منبع درآمد بوده است. چنان چه آمار رسمی بدین ترتیب تصحیح شود، کسری سال ۱۹۲۵/۲۳ برابر ۱۵۴، ۱۹۲۴/۲۵ برابر ۸۶، ۱۹۲۵/۲۶ برابر ۵۶، ۱۹۲۶/۲۷ برابر ۱۸، ۱۹۲۷/۲۸ برابر ۱۰۸ میلیون قران خواهد بود. در سال ۱۹۲۸/۲۹، از برکت افزایش صدور نفت، ترازنامه تجارت خارجی ۶۶ میلیون و در سال ۱۹۲۹/۳۰، ۳ میلیون قران اضافی نشان می دهد، ولی برای ۷ ماه نخست سال ۱۹۳۰/۳۱، ترازنامه ۱۲۷ میلیون قران کسری دارد. با در نظر گرفتن اینکه بخشی از این کسری را واردات شرکت نفت انگلیس و ایران و بخشی را نیز سرمایه گذاری های کوچک شرکت های تجاری خارجی جبران می کنند، بدون اغراق می توان گفت که اگر ایران تا سال ۱۹۲۹/۳۰ ترازنامه مثبتی در پرداخت های خارجی نداشته، ترازنامه پرداختی ایران منفی هم نبوده است. عین همین مطلب، درباره ی دوره قاجار نیز صادق است. در آن زمان، با وجود آن که نفت نقش مهمی نداشت، ایران دارای ترازنامه ی پرداختی مثبت بود. تقریباً از سال ۱۹۰۱ تا سال ۱۹۲۰، کسری ترازنامه تجارت خارجی ایران به ۲۰۵ میلیارد قران می رسید، ولی در همین مدت انگلستان ۴۲ میلیون پوند در صنایع نفت، تاسیسات تجاری و حمل و نقل سرمایه گذاری کرد. میزان سرمایه گذاری روسیه تزاری نا پیش از جنگ ۴۶۳ میلیون روبل در راه آهن، بانک و موسسات دیگر بود (میزان سرمایه گذاری ادارات شوروی در ایران ۲۲۳۰ هزار پوند است). مجموعه سرمایه گذاری های کشورهای دیگر در ایران بیش از یک میلیون پوند است. مجموع این سرمایه گذاری ها - چه در زمان قاجاریان و چه بعد از آن، تمام کسری تجارت خارجی ایران را جبران می کند. چنان که به این سرمایه گذاری ها دریافت وام های گاه به گاهی قاجاریان را، که مبلغ آن به ۱۰ میلیون پوند بالغ می شد، و مخارج ارتش کشورهای در حال جنگ یعنی آلمان، انگلستان و روسیه را در ایران اضافه کنیم، جای شگفتی نخواهد بود که قران ایران ثبات خود را تا این اواخر حفظ کرده باشد. پس از آنکه روسیه شوروی از دریافت قروض ایران به روسیه تزاریسم صرف نظر کرد، تنها پرداخت قرض انگلستان باقی ماند. پرداخت سالانه بابت این قرض که کمی بیش از ۱۰۰ هزار پوند بود، نمی

توانست تاثیر زیادی بر روی موازنه پرداختی ایران داشته باشد. طبیعتاً، این سؤال پیش می آید که چه عواملی باعث شده است که سیستم پولی کشوری کوه دارای موازنه پرداختی مثبت بوده، در کوتاه مدت چنان متزلزل شود، که در حال حاضر در چنین وضع فلاکت باری قرار گیرد. ما سعی خواهیم کرد این مسئله را توضیح دهیم.

در زمانیکه بورژوازی "لیبرال" تحت تاثیر کودتای ماه اکتبر (*) از انقلاب روی گرداند و به نیروی ضد انقلاب تبدیل شد، طبقات حاکمه کشور در مبارزه بر ضد انقلاب مردمی، امید خود را به کمک امپریالیسم انگلستان بستند. به این دلیل، مسائل جنگی - استراتژیکی در درجه اول اهمیت قرار گرفته اند. در بهم خوردن موازنه پرداختی ایران، علاوه بر ساختمان راه آهن، کوه، بسیار گران تمام شده، و سودمندی اقتصادی آن حتی پس از اتمام مسئله ای قابل تردید است، پس اندز هر ساله درآمد دولت ایران از نفت در خارج نیز نقش مهمی داشته است. تمایل به مسلح ساختن یک ارتش بزرگ، سفارشات اسلحه به خارج، دولت را وامی داشت که پس اندازی ارزی در بانک های خارجی نگاه دارد. بنا به نوشته روزنامه تایمز، به تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۳۱، دولت ایران، از سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۲۸، ۸ میلیون پوند از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کرد. [اما] خود کمپانی در عرض ۱۵ سال، بیش از ۵۰ میلیون پوند سود سهام پرداخت. در مجمع عمومی سهام داران به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۳۰، سود خالص برای سال ۱۹۲۹، ۵ میلیون و ۲۰۷ هزار پوند تعیین گردید، که ۳۲٪ آن به پرداخت سود سهام اختصاص داده شد. سهم دولت ایران در همان سال ۸۳۲ هزار پوند بود. بنا بر آمار وابسته تجارتي انگلستان اینک مان، دولت ایران تا تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۳۰، پس اندازی به مبلغ ۱۹۲۶ هزار پوند داشت. بدین ترتیب، با در نظر گرفتن سود سهام سال ۱۹۲۰، کل پس انداز دولت ایران در خارج برابر ۲ میلیون و ۷۵۸ هزار پوند بوده است. خارج کردن چنین مبلغ زیادی از گردش، البته اثر بزرگی روی موازنه پرداختی داشته است، به ویژه که در همین مدت، مصارف ارزی ایران برای خرید ماشین آلات و لوازم برای راه آهن و دیگر وسایل نقلیه افزایش بسیار یافته بود. دولت ایران که تمام حواش متوجه ایجاد و تسلیح ارتش بزرگ بود، به این مسئله توجهی نداشت. کار ایجاد و تسلیح ارتش از روی نقشه ای که توسط کمیسیون نظامی انگلیس و ایران تهیه شده انجام می گیرد، و شخص رضا شاه بر آن نظارت می کند.

* مقصود سرنگونی سلسله قاجار در اکتبر ۱۹۲۵ است.

قیمت نقره در بازار جهانی نیز در وخیم شدن وضع مالی دولت ایران نقش مهمی داشته است. البته تنزل قیمت نقره اگر همراه با علل اقتصادی مهم دیگری نبود، تاثیر زیادی نداشت. چنان که تنزل قیمت نقره در ثبات روپی نقره هند و عراق تنزلی ایجاد نکرد.

به موازات پس انداز پول در خارج، یعنی وخامت موازنه‌ی پرداختی ایران، در داخل ایران نیز تغییرات مهمی رخ داد. اگر این فرضیه لینگ مان را که ۶۰۰ میلیون قران نقره در ایران در گردش است بپذیریم و ————— ۲۰۰ میلیون اسکناس در گردش را نیز بیافزاییم، چنین نتیجه می شود که در سال ۱۹۳۰، قریب ۸۰۰ میلیون قران در ایران در گردش بسود. ————— مناسبت نبودن راه های ارتباطی و سیاست بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس)، که میزان گردش پول هر ناحیه را تعیین می کرد، سرعت چرخش این پول ها زیـــــــاد نیست، و با احتیاج گردش کالا در ایران وفق داشت. ولی پس از آن که راه های ارتباطی به میزان زیادی بهبودی یافت و جا به جا شدن پول از یک منطقه به منطقه دیگر سریع تر و بانک شاهنشاهی گردش اسکناس را در تمام کشور آزاد کرد و قران های اندرخته به طرف شعبات بانک ها سرازیر شد، سرعت گردش قران ۲ تا ۳ برابر افزایش یافت. این وضع، به مناسبت بحران اقتصادی و کاهش چرخش کالاها، پیدایش گونه‌ای تورم پول (ترقی قیمت ها) را سبب شده است. از سوی دیگر، به مناسبت بالا بودن قدرت خرید قران در بازار داخلی و سقوط قیمت نقره در بازار جهانی، ورود پول نقره (*) به داخل افزایش یافت، امری که به نوبه خود در هم ریختگی گردش پول در کشور را شدت بخشید.

بانک انگلیس در تمامی این جریان نقش بسیار منفی ایفا می کرد. از سوی دولت با آزاد کردن ورود نقره به کشور و معافی آن از پرداخت هر نوع عوارض این جریان را شدت می بخشید. در نتیجه، از سال ۱۹۲۶ تا سال ۱۹۲۹، بیش از ۱۱۵ میلیون قران نقره وارد کشور شد. بدون شک، بانک انگلیس در این جریان سود بسیار می برد: بانک نقره را در لندن به قیمت ارزان می خرید و در ایران در ازای یک پوند به جای قیمت واقعی ۶۱ قران، ۴۸ تا ۵۰ قران می پرداخت.

وضع ایران به مناسبت بحران اقتصاد جهانی که به صدور تعداد زیادی از کالاها چون قالی، تریاک و غیره ضربه زد، وخیم تر شد. افزون بر این، قیمت های جهانی به نفع کشورهای عقب افتاده کشاورزی تعیین نمی شد. امپریالیست ها کوشش داشتند که تمامی بار بحران جهانی را نه تنها به دوش طبقه کارگر متروپل

* در ایران واحد پول قران نقره است (تا قبل از جنگ ۵۵ قران برابر یک پوند بود).

(با کاهش مزد ، افزایش ساعات کار به بهبود تکنیکی همراه با بیکاری و غیرو) بلکه به دوش کشورهای عقب افتاده کشاورزی ، مستعمره و نیمه مستعمره بگذارند. شاخص قیمت های جهانی کالاهای صنعتی و کشاورزی در اواخر سال ۱۹۳۰ از ایــــــن قرار بود :

قیمت های جهانی کالاهای صنعتی و کشاورزی
(سال ۱۰۰=۱۹۱۳)

<u>۱۹۳۰</u>	<u>۱۹۲۹</u>	<u>گروه کالاها</u>
۱۲۳	۱۳۸۰۲	شاخص عمومی قیمت های عمده
۱۱۴۰۱	۱۳۳۰۲	شاخص قیمت مواد اولیه کشاورزی
۱۱۶۰۳	۱۳۱۰۸	" " گروه مواد اولیه صنعتی
۱۴۸۰۳	۱۵۷۰۳	" " گروه کالاهای آماده
۱۳۷۰۱	۱۳۹۰۶	" " گروه وسایل تولیدی
۱۵۶۰۵	۱۷۰۰۳	" " گروه کالاهای مصرفی

چنان که از جدول بالا پیداست ، در حالیکه در پائیز سال ۱۹۳۰ شاخص قیمت مواد اولیه کشاورزی ۱۱۴۰۱ و مواد اولیه صنعتی ۱۱۶۰۳ بود ، شاخص قیمت وسایل تولید و کالاهای مصرفی که ایران وارد می کرد ، به ترتیب ۱۳۷۰۴ و ۱۵۶۰۵ بود .

در سال ۱۹۱۳ ، دهقان ایرانی می توانست ۱۰۰۳۸ کیلوگرم برنج را با ۹۳۳ کیلوگرم شکر معامله کند ، ولی در سال ۱۹۳۰ ، همان مقدار برنج برابر ۳۳۸ کیلوگرم ، یعنی ۶۳،۷٪ کم تر شکر ، ۵۶،۳٪ کم تر آهن شیروانی و ۲۱،۶٪ کم تر پارچه چیت بود .

بدین سان ، ایران به عنوان یک کشور کشاورزی فاقد صنایع داخلی از دو سوی ضرر می دید ؛ نخست ، به عنوان صادر کننده به مناسبت سقوط شدید قیمت کالاهای صادراتی ایران ، و دو دیگر ، به عنوان وارد کننده ، به مناسبت بالا بودن سطح قیمت کالاهای وارداتی . این وضع به مناسبت بحران ارز عمیق تر شده ، ارزش قران را بیش از پیش پائین می آورد .

در چنین وضعی ، استقرار انحصار تجارت خارجی نه به خاطر ملاحظات اقتصادی ، بلکه به خاطر ملاحظات نظامی - سیاسی است و آن را سرمایه مالسی

انگلستان ، که گردش پول و موازنه پرداختی ایران را تحت کنترل دارد ، دیکته می کند .

ایران به شرطی می توانست وضع داخلی خود را بهبودی بخشد که نقشه های نظامی خود را کنار گذارده ، از ایفای نقش حق ناشناسانه پیشقراول امپریالیسم انگلستان در جنگ آینده علیه ا . ج . س . ش خودداری کند . ولی دولت ایران منافع کشور را تابع منافع نظامی - سوق الجیشی امپریالیست های انگلیسی کرده است ، امپریالیست هایی که سعی دارند نفوذ شوروی را در ایران به کلی از بین برده ، یا آن را به حد اقل برسانند . مسئله نفت در استقرار انحصار تجارت خارجی نقش بسیار مهمی دارد . چنین گفته می شود که دولت ایران در نظر دازد انحصار محصولات نفتی را در دست خود بگیرد . این مسئله ، بدون شک ، بسه مناسبت فشار شرکت نفت انگلیس است که نصف سهامش به نیروی بحریه انگلستان تعلق دارد ، جلوگیری از ورود نفت شوروی به مناطق شمالی ایران نه تنها دارای اهمیت اقتصادی ، بلکه دارای اهمیت نظامی نیز هست . در جنگ آینده برآمد شوروی ، انگلستان برای تدارک و تحویل سوخت به قسمت های موتوریزه و هواپیما ها باید در شمال ایران انبارهای نفت و بنزینی را که در حال حاضر در دست ادارات تجاری شوروی است ، در اختیار داشته باشد . از دیگر سو ، جنبه ی اقتصادی این مسئله نیز برای شرکت نفت انگلیس و ایران ، که نفوذش در امور ایران سال به سال بیشتر و تعیین کننده تر می شود ، - با خریدن افراد و رشوه دادن در تمام دستگاه حکومتی ایران نفوذ بسیار دارد - بی تفاوت نیست . ا . ج . ش . س . ، سالانه قریب ۵۰ میلیون قران نفت در ایران می فروشد . مصرف بازار نفت در شمال ایران به انگلستان امکان خواهد داد که برای پرداخت مزد کارگران از درآمد محلی به قران استفاده کند و بدین ترتیب شرکت نفت انگلیس و ایران را از وارد کردن پوند انگلیسی به ایران برای این هزینه بی نیاز کند . اگر چه این کار باعث وخیم تر شدن موازنه پرداختی ایران می شود ، ولی خاطر آقایان وزراء از این بابت نگران نیست .

آیا ایران ، با نظام کنونی که بر روی کار دهقانی استوار است و در واقع در وضعیت فتووالی - اربابی عمل می کند ، می تواند از بن بست اقتصادی ، که به آن دچار است ، نجات یابد یا نه ؟

آیا چنان که سردمداران حکومت سلسله پهلوی (*) ادعا دارند ، بحرانی که ایران به آن دچار است ، بحرانی موقتی و گذرا است ؟ البته نه . این بحران

* سلسله پهلوی ، سلسله ای که جای سلسله قاجاریان را که با کودتای اکتبر ۱۹۲۵ - سرنگون شد ، گرفت . در ضمن در سال ۱۹۲۵ ، رضا خان که تا آن زمان در راس جنبش جمهوری خواهی قرار داشت به پادشاهی انتخاب شد .

دارای سرشت ژرف‌گوهرین است که در بطن نظام امروزی ایران قرار دارد . ساز سازی اقتصاد ملی و بالا بردن بازده کار که تنها راه خروج از بن بست اقتصادی کنونی است ، با نظام اجتماعی - اقتصادی کنونی عملی نیست . وجود روابط فئودالی - اربابی در ده ، استفاده غیر تولیدی از منابع کشور ، مالیات‌های سنگین ، رشوه خواری و خود فروشی مقامات کشوری و کنترل روزافزون کشور به دست امپریالیسم انگلستان ، موانع اصلی انکشاف اقتصادی کشور بوده ، بحران را سنگین تر می کند .

نه تنها بار سنگین مالیات بر دوش دهقان ایرانی است ، که اجاره‌ی سنگین زمین ، آب ، حشم ، دانه و ابزار تولید و انواع و اقسام پرداخت‌ها به پول و یا به جنس نیز بر دوش او قرار دارد. افزودن سود زیاد بر کالاهای وارداتی صنعتی و کاهش هم زمان قیمت محصولات دهقانان ، وضع دهقانان را تا بالا درجه‌ای زخیم می کند . دهقانان مجبورند به مناسبت تهی دستی ، محصول خود را پیش فروش کنند و نتوانند منتظر بالا رفتن فصلی قیمت‌ها بمانند . دهقانان ایرانی از امکانات مادی و شرایط اجتماعی - حقوقی لازم برای بهبود وضع اقتصادی خود محرومند . مالیات‌ها و عوارض گمرکی چون بار سنگینی بر توده های مردم ایران فشار می آورند . ایران از طریق اجرای سیاست مالیاتی، برای ایجاد مهم ترین صنایع داخلی انباشت سرمایه می کند ، و این سیاست را با نظام حمایت گمرکی قوت می بخشد ، چنان که مارکس می گوید : " سیاست حمایت گمرکی که خود یکی از قسمت‌های تشکیل دهنده و جدائی ناپذیر سیستم مالیاتی است ، عملکرد سلب مالکیت را که توسط نظام مالیاتی انجام می گیرد ، تشدید می کند " . (*)

باید این نکته را یاد آور شد که بودجه ایران فقط منعکس کننده اقتصاد مبادله‌ای - پولی نیست ، زیرا مالیات‌های جنسی ای که توسط دولت در دهانات جمع آوری می شود نیز جزو بودجه است ؛ پیش از این ، مقدار این مالیات‌ها در بودجه عینا به کمیت جنسی آورده می شد ، ولی در سال‌های اخیر مالیات‌های جنسی را به شکل پولی نشان می دهند . در ضمن ، این محصولات مالیاتی را دولت توسط دستگاه ویژه‌ای به فروش می رساند ، دستگاهی که دزدی و رشوه خواری در آن از سایر ادارات سلطنت پهلوی رواج بیشتری دارد .

بودجه ایران بهترین نشانه‌ی ماهیئت سلطنت پهلوی است . در حالی که نه مالیات مستقیم یا ثابت مانده یا بسیار کم افزایش می یابد ، مالیات غیر مستقیم از ۱۰۲ میلیون در سال ۱۹۲۲/۲۳ به ۲۸۷ میلیون در سال ۱۹۲۹/۳۰ رسیده

یعنی ۸۰٪ افزایش یافته است .

بر چای ، قند ، تنباکو و محصولات مورد احتیاج و مصرف مردم بیش از همه مالیات بسته شده است . مثلا عوارض گمرکی بر ورود قند ، نسبت به قبل از جنگ ، بیش از ۲۵ بار افزایش یافته است . دهقان ایرانی که نیازهایش در هر حال بسیار ناچیز است ، مجبور است مصرف خود را باز هم بیشتر کاهش دهد . این مسئله ، بی درنگ بر روی ورود قند تاثیر می گذارد : واردات قند به ایران در سال ۱۹۱۳/۱۴ ، ۱۲۹۰۷۸۴ تن و در سال ۱۹۲۹/۳۰ ، ۹۰۰۵۰۰ تن ، یعنی ۳۰٪ کم تر از میزان بیش از جنگ بود .

در حالی که بخش اعظم درآمد دولت ، به طور همده از توده های زحمت کش شهر و ده گرفته می شود ، این توده ها چیزی از دولت دریافت نمی کنند . طرح بودجه سال ۱۹۳۱/۳۲ نیز تقریبا هیچ تغییری در این زمینه به وجود نیاورده است : از ۳۲۰۰۶ میلیون قران درآمد ، ۶۶ میلیون آن را مالیات های مستقیم و ۲۰۹ میلیون را مالیات های غیر مستقیم تشکیل می دهد . ۶۰ میلیون قران که از انحصار چای بدست دولت می رسد در این جا محسوب نشده است . اما از ۳۲۱۰۹ میلیون قران هزینه کل ، ۱۷۰۰۷ میلیون قران به وزارت جنگ ، پلیس و هزینه زندان ها اختصاص داده شده ، و فقط ۱۸۰۱ میلیون قران برای آموزش و تعلیمات در نظر گرفته شده است . باقی مانده بودجه ، صرف تامین مخارج بقیه وزارت خانه ها و دربار می شود .

رژیم پهلوی ، تحت فشار امپریالیسم انگلستان ، به جای تاسیس کارخانجاتی که مورد نیاز میرم مملکت است تا ، کالاهای مصرفی مردم را تولید کند ، راه آهن سوق الجیشی را می سازد که در جهت تامین منافع امپریالیسم انگلستان قرار دارد . تا حال ، قریب ۴۰ میلیون روبل طلا ، که طی ۵-۴ سال اخیر به کمک مالیات های غیر مستقیم اخذ شده است ، به مصرف ساختمان راه آهن رسیده است . عجلتا فقط ۱/۴ راه آهن ساخته شده است ، و برای اتمام آن ۲۳۰ میلیون روبل دیگر لازم است . بدین ترتیب مبالغ زیادی به مصرف پروژه هایی می رسد که پس از اتمام فقط ضرر خواهند داد .

علاوه بر این ها ، این کشور فقیر و گرسنه بیش از ۵۰٪ بودجه خود را صرف اهداف نظامی می کند که به نفع انگلستان است . قسمت اعظم بقیه بودجه نیز صرف پرداخت حقوق کارمندان و دستگاه بوروکراسی می شود .

این دستگاه بوروکراسی ، که سنگینی بار مالیاتی آن بر دوش زحمت کشان است ، در حقیقت در خدمت تامین منافع سه هزار ارباب و ثروتمند است ، در حالی که توده میلیونی دهقانان که اسیر این آدم خواران اند در فقر به سر می برند .

توده های استثمار شده دهات ایران را از نظر اقتصادی می توان به پنج دسته تقسیم کرد :

(۱) دهقانان فاقد زمین که جز حشم و ابزار کشاورزی چیزی ندارند ، و به مناسبت ، به طور دائم روی زمین ارباب زندگی می کنند ، و در ازای زمین و بذری قسمتی از محصول خود را به ارباب می دهند .

(۲) دهقانان فاقد زمینی که دارای کشت و زرع ، خانه و آب برای آبیاری اند و فقط در ازای زمین به ارباب سهم می دهند .

(۳) دهقانانی که مالک زمین نیستند ، ولی باغ ها ، تاکستان ها و آب را که مال ارباب است ، در واقع در اختیار دارند با آن ها کار می کنند ، و یک سوم درآمد خود را به ارباب می پردازند .

(۴) دهقانانی که مالک قطعات کوچک زمین در اطراف ده هستند ، حشم ، باغ ، و آب دارند ولی خانه شان روی زمینی است که از ارباب اجاره می کنند. اینان و دهقانانی را که از خود خانه دارند ، خرده مالک می نامند . این دسته از دهقانان که مالک تام الحق هستند ، مالیاب و عوارض دیگر را مستقیماً به دولت می پردازند و وابستگی ای به ارباب ندارند.

(۵) دهقانانی که هیچ چیز از خود ندارند ، روی زمین ارباب کار می کنند و $\frac{1}{4}$ از $\frac{1}{5}$ محصول را پس از برداشت هزینه ارباب ، دریافت می کنند ، و آنان را چهار یک دار می نامند . تعداد اینان کم است .

اکثریت دهقانان ایران جزو گروه یک و دو هستند که آنان را رعیت و اجاره دار می نامند. رعیت همیشه در ده ارباب زندگی می کند و معمولاً به ارباب مقروض است ، از این رو ، او به زمین ارباب وابسته است. در صورتیکه دهقان فرار کند ، ارباب او را تعقیب کرده ، به ده باز می گرداند. سیستم قرض و مساعدت به رعیت ، در واقع رعیت را به یک بنده تبدیل می کند .

در عمل به استثنای خرده مالکان که کمی بیش از مایحتاج خود دارند ، بین گروه های دیگر مرز بارز و مشخصی وجود ندارد و اما خرده مالکان درصد ناچیزی از کل توده دهقان را تشکیل می دهند . بدین ترتیب ، حتی اگر فرض شود که ایران می تواند ، سبک پروری سرمایه داران را در روستا متداول کند ، چنانچه توسعه ای فقط با اسارت و از بین بردن و محو قسمت بزرگی از دهقانان فقیر در دهات و کارگران در شهرها — یعنی کسانی که از سحر تا به سحر برای کارفرما در ازای مزدی ، که حتی حداقل مایحتاج آنان را کفایت نمی دهد ، کار می کنند — امکان پذیر است . ببینیم لنین در این باره چه می اندیشید و سبک پروری — انکشاف بیورژواکی را چگونه توصیف می کرد .

لنین در اثر خود برنامه کشاورزی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه، خاطر نشان می کند که " لاتی فوندیا " های فئودالی به عنوان عالی ترین و محکم ترین تکیه گاه فئودالی در روسیه ، مسئله مرکزی مبارزه اند . انکشاف اقتصاد کالائی و سرمایه داران با اجتناب ناپذیری مطلق به این قضایای فئودالیسم خاتمه خواهد داد . از این رو ، در مقابل روسیه فقط یک راه وجود دارد و آن راه انکشاف بورژوازی است . این انکشاف می تواند به دو شکل صورت پذیرد . بقایای فئودالیسم می تواند هم از طریق دگرگونی تدریجی اقتصاد فئودالی ، یعنی به طریق اصلاحی (رفرم) ، و هم از طریق از بین بردن لاتیفونی ها ، یعنی به طریق انقلابی انجام پذیرد . انکشاف بورژوازی می تواند در اوضاع و احوالی انجام پذیرد که در راس آن اقتصاد بزرگ فئودالی قرار داشته باشد ، یعنی از طریق بورژوازی شدن تدریجی املاک بزرگ فئودالی و جانشینی روش های بورژوازی بهره برداری از زمین به جای روش های فئودالی . این انکشاف هم چنین می تواند در شرایطی انجام شود که در راس آن اقتصاد کوچک دهقانی قرار داشته ، زائده لاتی فوندی را به شکل انقلابی از بدنه اجتماع دور کرده ، سپس خود ، بدون آن ، در راه کشاورزی سرمایه دارانند کام نهد . ما به این دو راه ممکن و عینی انکشاف بورژوازی ، به ترتیب سبک پروسی و سبک امریکائی نام می نهیم . در نوع اول ، اقتصاد فئودالی اربابی آهسته آهسته تبدیل به اقتصاد بورژوازی ، یونگری (ملاک پروسی م) شده ، دهقانان را به ده ها سال بندگی و سلب مالکیت زجر آور محکوم می کند ، درحالی که اقلیت کوچکی از آنان به دهقانان بزرگ تبدیل می شوند . در نوع دوم ، اقتصاد فئودالی وجود ندارد یا انقلاب آن را ضبط و تقسیم کرده ، از بین می برد . در نوع دوم ، اکثریت با دهقانان است که یگانه عامل کشاورزی شده ، به کشاورزان سرمایه دار تبدیل می شوند . به اسارت و استثمار سرمایه داران دهقان بر روی زمین فئودال ها ، اربابان ویوتکرها ، اساس تکامل تدریجی نوع اول را تشکیل می دهد . در نوع دوم ، گذار دهقان پدر شاهی و تبدیل شدن او به کشاورز بورژوازی زمینه اصلی را تشکیل می دهد . " (*)

بدین ترتیب ، لنین واقعا انکشاف سرمایه داران کشاورزی را از نقطه نظر عینی هم به سبک پروسی و هم به سبک امریکائی ممکن می داند . اپورتونیست های ماهمی دارند از این مسئله استفاده کنند . ولی نخست باید در نظر داشت که ایران ،

پروس و روسیه نیست ، و موفقیت سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ هم موفقیت سال ۱۹۳۰ نیست . در آن زمان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه خود کشوری امپریالیستی بود (هر چند هم که اپورتونیست های ما آن را به حساب نیاورند) ، در حالی که سال های متمادی است که شمشیر امپریالیسم انگلستان بر سر ایران آویخته است ، که به همسراه عناصر ارتجاعی کشور ، بزرگترین مانع انکشاف صنعتی کشور است . در قرن افول سرمایه داری و کشور گشائی های امپریالیستی ، راه نشو و نمای آهسته بر اوضاع و احوال انکشاف بورژوازی - آن هم به سبک پروسی - بر ایران بسته است .

لنین عینی گرا (ایزکتیویست) نیست ، او یک انقلابی است . از همین رو ، او فقط راه های ممکن عینی انکشاف را نشان نمی دهد . لنین با بررسی پدیده ها بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک و با در نظر گرفتن همه ی جوانب پدیده ها در زمان و مکان ، در جهت تغییر عملی دنیای کهنه و بازسازی انقلابی همه ی سامان های اجتماعی می کوشد . در کتاب یاد شده ، در فصل " دو خط مشی در برنامه کشاوری در انقلاب " ، لنین ، پس از بررسی برنامه و قوانین کشاوری استولی پین ، خاطر نشان می کند که برنامه ی استولی پین (*) از نقطه نظر اقتصادی - علمی بدون شک ، برنامه ای مترقی است . زیرا این برنامه " در جهت تحول سرمایه داری بود ، این تحول را به جلو می راند ، سلب مالکیت از دهقانان و فروپاشی همیا ، و به جود آمدن بورژوازی روستائی را تسریع می کند . "

لنین سپس می افزاید " آیا این به آن معنا است که سوسیال دموکرات ها باید از آن حمایت کنند ؟ البته که نه . تنها ممکن است یک مارکسیسم عامیانه به یک چنین داوری دست زند ، آن نوع مارکسیسم عامیانه ای که بلخانوف و منشویک ها ، با مدح و فریاد و فراخوان و سخن پردازی در باره اینکه باید از بورژوازی در مبارزه اش با نظام کهنه حمایت کرد ، پخش می کنند . به نام انکشاف نیرو های تولیدی (این عالیترین معیار ترقی اجتماعی) ، ما باید از تحول بورژوازی نوع دهقانی و نه از تحول بورژوازی اربابی دفاع کنیم . نوع اول به معنای حفظ هر چه بیشتر اسارت و سرواژ (که به نوع بورژوازی تبدیل می شود) و آهسته ترین انکشاف نیروهای تولیدی و انکشاف آهسته سرمایه داری و فقر و زجسار و استثمار و ستم توده های وسیع دهقانی و در نتیجه پرولتاریا است . نوع دوم ، به معنای انکشاف سریع تر نیروهای تولیدی و وضع بهتر (تا آنجا که به طور کلی در چهار چوب تولید کالائی چنین چیزی ممکن است) زندگی توده های دهقانی است . تاکتیک سوسیال دموکراسی را در انقلاب بورژوازی - آن چنان که اپورتونیست ها

فکر می کنند - وظیفه حمایت از بورژوازی لیبرال تعیین نمی کند ، بلکه آن را وظیفه حمایت از توده مبارز دهقانی تعیین می نماید . " * (تاکید از آ. م. سی.)

از آنچه گفته شد چه نتیجه می شود ؟ این که با وجود قدم های به ظاهر مترقی ای که رژیم جدید در ایران بر می دارد - مانند تمرکز حکومت ، ساختمان راه ها و برخی اصلاحات و غیره - ماهیت سیاست دولت در مجموع برنامه ای ارتجاعی - فئودالی اربابی است . در نتیجه این راه به معنای حفظ هر چه بیشتر اسارت و سرازئی است که در حال تبدیل به شیوه بورژوائی است و به شدت مانع انکشاف نیروهای تولیدی شده ، انکشاف بازار داخلی را فلج ساخته و انکشاف سرمایه داری را کند می کند .

به بینیم کنگره ششم که تزه های آن توسط رفیق گوئیسینین ارائه شده است ، در این باره چه می گوید ؟

"هدف کوشش های بی ارزش اصلاحات ارضی که برای رژیم استعماری بی ضرر است ، تبدیل کردن ارباب نیمه فئودال به سرمایه دارا کشاورزی و در بعضی موارد ، به وجود آوردن قشر کوچک کولاک (دهقان بورژوا) است .

این نوع اصلاحات ، در عمل باعث فقر بیشتر اکثریت دهقانان و در نتیجه فلج کردن انکشاف بازار داخلی می شود . مهم ترین نیروهای اجتماعی جنبش های ضد استعماری بر اساس این فرآیند های متضاد اقتصادی انکشاف می یابند . بیه این دلیل ، ما تاکید بر این مسئله را ، که در ایران با وجود کنتراول امپریالیسم انگلستان : جل مسئله کشاورزی می تواند به شکل پروسی انجام پذیرد ، یک نظریه کاملاً اپورتونیستی می دانیم .

انقلاب بورژوا دموکراتیک سال های ۱۹۰۷-۱۹۱۱ انقلاب مشروطه ادر حقیقت به شکست انجامید . مجلس کسسه در نتیجه مبارزه انقلابی تشکیل شد ، خیلی زود مجری و مدافع منافع ارباب های فئودال شد . مسئله اساسی هر انقلاب بورژوا دمکراتیک که مسئله زمین و از بین بردن اسارت روابط اربابی - فئودالی است ، در انقلاب ایران حل نشد . دهقان ایرانی ، پس از قریب ۴ سال مبارزه ، چیزی بدست نیاورد . قطعنامه های شدید الحن دو دوره ای مجلس دربارهی از بین بردن بیکاری و بهبودی وضع دهقانان روی کاغذ باقی ماند . بنابراین این انقلاب بورژوا دمکراتیک کامل نشد .

نخستین علت شکست انقلاب ایران ، دخالت امپریالیسم انگلستان و روسیه است ، که به قشر بالای اربابی فئودالی وحشت زده از وسعت انقلاب ، اتکاء کردند ،

آشکارا علیه انقلاب وارد عمل شدند و با توسل به زور نظم را در کشور برقرار کردند . (انگلستان ، همین روش دفاع از منافع خود را در سال ۱۹۲۷ نسبت به انقلاب چین پیش گرفت و ده ها هزار سرباز انگلیسی را برای کمک به ارتجاع و مبارزه با انقلاب به چین فرستاد)

ضعف طبقه کارگر ایران ، یعنی تنها نیروئی که قادر بود انقلاب بورژوا دموکراتیک را رهبری کند ، آن را به سرانجام رساند ، دومین علت شکست انقلاب ایران است . رهبری انقلاب از همان آغاز در دست احزاب و گروه های خرده بورژوازی قرار گرفت و سپس تدریجا به دست لیبرال های افتاد که از میان قشر فئودالی - اربابی برخاسته بودند . نتایج این مسئله را همه می دانند . تمامی دست آوردهای انقلاب را یکی پس از دیگری از بین بردند . و بقایای آزادی های مشروطه را نیز رژیم پهلوی از میان برداشت .

بنا بر این ، نخستین انقلاب نتوانست هیچ کدام از تضادها را حل کند و راه را برای انکشاف سرمایه دارانه بگشاید . تنها خاطره ای که از انقلاب باقی مانده ، کاریکاتور مجلس است ، که در آن " نمایندگان مردم " دست چین شده ی دار و دسته درباری از طریق انتخابات قلابی ، با رای فرمایشی خود مشغول خدمت به " مردم " ، " وطن " و امپریالیسم انگلستان هستند .

ما به این سؤال ، که آیا ایران رژیم فعلی امکان انکشاف و رسیدن به سرمایه داری را در پیش دارد یا نه ، جواب منفی می دهیم . " کمک " یعنی در حقیقت نظارت انگلستان ، چنان [حد] انکشاف سرمایه دارانه را تعیین می کند که برای استعمار و منافع انگلستان بدون ضرر باشد . ولی حتی این سرمایه داری بدون ضرر نیز بسیار کند و به شکل راشیتیک (نا سالم) انکشاف می یابد . باید آشکارا و واضح اعلام کرد که انکشاف اقتصادی ایران در اوضاع و احوال فئودالی - اربابی و سیاست استعماری امپریالیسم انگلستان انجام می شود . باید به گفت و گوهای بیهوده درباره این که تحت رژیم جدید و بدون تغیر اساسی روابط کشاورزی (حتی در چهار چوب نظام سرمایه داری) و بدون مبارزه قاطعانه با امپریالیسم انگلستان ، صنایع ملی می تواند به سرعت انکشاف یابد ، خاتمه داد .

فقط با از بین بردن قاطعانه روابط فئودالی - اربابی و همی بقایای قرون وسطائی است که می توان بازار داخلی را ، که به انکشاف سریع سرمایه دارانه کشور مدد می رساند ، آفرید .

بالاخره ، باید این قوانین ساده مارکسیستی انکشاف سرمایه دارانه را فهمید . آیا هنوز هم این مسئله روشن نیست که تا دهقان از سرواز ، اسارت و

زورگوشی آزاد نباشد ، انکشاف سرمایه دارند با موانع بسیار بزرگی روبرو می شود ؟

واضح است که در حال حاضر ، یعنی در عصر انقلاب های سوسیالیستی وجود ا . ج . ش . س . ، به سرانجام رساندن انقلاب بورژوا دموکراتیک برای انکشاف بعدی سرمایه داری (حتما به شکل مترقی آمریکائی) وظیفه پرولتاریای ایران نیست . وظیفه پرولتاریای ایران آن است که پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک مبارزه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی و برای راه انکشاف غیر سرمایه دارانه (*) بی درنگ بآغازد . در عصر امپریالیسم و انقلاب های پرولتاریائی ، هیچ انقلاب بورژوا دموکراتیکی نمی تواند بدون رهبری طبقه کارگر پیروز شود . ولی طبقه کارگر ایران از لحاظ کمی محدود و بدون تجربه است .

در صنایع و حمل و نقل ایران ۱۵۰،۰۰۰ کارگر مشغولند که ۴۰،۰۰۰ تن از آنان در صنایع نفت جنوب کار می کنند . چنان که کارگران صنایع کوچک دستی را نیز به حساب آوریم ، تعداد کارگران را می توان دو برابر عدد ذکر شده دانست . ما باید شکل و تعلیم این توده ها را بیاغازیم و برای انکشاف غیر سرمایه دارانه ایران برزیم . ما نباید به انتظار " رسیدن " سرمایه داری به نشینیم . البته این وظیفه ساده نیست . کارگران و دهقانان ایران باید بدانند که آنان نه تنها ارباب و بورژوازی ایرانی ، بلکه ، امپریالیسم انگلستان را (حتی فقط به خاطر اینکه نفت منبع تغذیه بحریه آن است) در مقابل خود خواهند یافت . انگلستان با ارباب ما قبل سرمایه داری متحد شده و علیه انقلاب بورژوا دموکراتیک ایران به مبارزه ، و مبارزه ای سرسختانه ، بر خواهد خاست . این خطر را نباید به هیچ وجه کم اهمیت و کوچک دانست .

طبقه کارگر ایران ، تحت رهبری حزب کمونیست ، نه تنها باید کار عظیم تعلیم و سازماندهی خود را از پیش برد ، بلکه باید در عین حال برای جلب دهقانان به سوی انقلاب و رهبری آنان نیز برزمد . در این راه کار سنگینی در پیش است . حزب کمونیست ایران باید نه تنها نقشه های ارتجاع انگلستان و شاه را ، که مایلند از ایران به عنوان منطقه سوق الجیشی برای حمله به شوروی ، این وطن همه زحمتکشان استفاده کنند ، عقیم گذارد ، بلکه باید طبقه کارگر و دهقان را نیز برای انقلاب مردمی پیروزمندانه متشکل و آماده کند .

(*) در این سال ها ما برای نخستین بار با مفهوم " راه انکشاف غیر سرمایه دارانه " آشنا می شویم . این مفهوم با آنچه بعدها از سوی مکتب پردازان شورویست مطرح شد تفاوت دارد . یک تفاوت مهم در این است که در نخستین این ها جامعه تحت رهبری حزب و نیروهای پرولتریاسته و در دومین زیر هدایت " بورژوازی ملی " چون دارودسته پهلوی و چانکایچک (ویراستار)

مقدمه

این مقاله را روتشتاین به سال ۱۹۲۷ در تایید سیاست آن روز شوروی نسبت به ایران، که خود از بنیان آن بود، نوشت. شایسته توجه است که روتشتاین که از منشویک‌های با سابقه بود توسط لنین دعوت شد سمت نخستین وزیر مختاری آن کشور را در ایران بپذیرد. لنین در مکاتباتی که با روتشتاین در تهران کرد خط او را در مقابل کمونیست‌های قفقاز مورد تایید قرار داد. او نوشت:

"فکر می‌کنم که کاملاً با سیاست شما در ایران موافق هستم. من هنوز نظرات دیگران [کمونیست‌های قفقاز] را ننشیده‌ام. اما فکر می‌کنم دلایل اساسی شما غیر قابل رداند." *

این مقاله که امروز بوجی استدلالش بیش از هر زمانی روشن می‌شود، ریشه تفکر غلط سیاست شوروی را نشان می‌دهد. این مقاله دنباله مقاله "تئوریک" آقای چیچرین وزیر دوم امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی است که در سال ۱۹۲۳ تحت عنوان "ما و خاور زمین" در توجیه حمایت از چانکای چک، کمال آتاترک و رضا خان نوشت که همه‌ی خلق‌های شرق باید ضرورتاً از مرحله سرمایه داری عبور کنند، ** و هر کس این تز را نپذیرد جزئی از سوسیال - رولوسیونرها است. این تئوری گذار از سرمایه‌داری پایه حمایت از مرتجعترین حکومت‌ها در سه قاره شد. عواقب این سیاست بر کسانی که کوچکترین آشنائی با تاریخ ایران یا کشورهای مشابه دارند، نمی‌تواند پوشیده مانده باشد. (ویراستار)

* نامه مورخ ۳ اوت ۱۹۲۱، جلد ۴۵ آثار (فرانسه) چاپ مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۳۹
 ** "می‌ای ووستک"، در مجله کمونیستی چسکایا رولوتسیا، شماره ۱۲ (۵۲)، ۱۹۲۲، صفحات ۲۷-۲۵

"WE, THEY, AND PERSIA", *The Revolutionary Movement in Iran, versus Great Britain and Soviet Russia*, FLORENCE, 1979, PP.1106-07. برای مقاله، دیگر روتشتاین نگاه کنید به:

کُنه مسئله در چیست؟

۵ سال پیش از این لرد کرزن در مجلس اشراف انگلستان در سخن رانی بزرگ خود درباره ایران اشکارا گفت که دسیسه های "بلشویک ها" زحمات یک عمر او را نقش بر آب کرده اند . نطق حزن انگیز او محافل سیاسی انگلستان را متعجب و افسرده خاطر کرد . شکست سیاست انگلستان در آن زمان در ایران واقعا نیز دهشتناک بود . شش ماه پیش از این نطق ، دست اندرکاران سیاست انگلستان در ایران خود را صاحبان تام الاختیار وضع حاکم در تهران می دانستند و در این امر محق بودند . شش ماه پیش ، آنان تازه موفق شده بودند که به کمسک رضا خان میر پنج و سید تن از قزاقانش ، شاه را به انحلال کابینه ای که با ما در حال مذاکره بود وادارند ، و دولت جدید را از افرادی که احساسات انگلو فیلی آنان بر کسی پوشیده نبود ، تشکیل دهند . خود رضا خان نیز که با عنوان سردار سپه ، رئیس کل قوا و وزیر جنگ وارد این دولت شد . دولت جدید (۱) می بایست تحت لوای ناسیونالیسم "واقعی" اراده اربابان انگلیسی خود را در عمل (نه از نظر حقوقی) اجراء کند . بدین منظور ، دولت جدید می بایست :

(۱) قرار داد با شوروی را امضا کرده و نماینده شوروی را به تهران به پذیرد .

(۲) قرار داد نفرت انگیز ۱۹۱۹ ، که ایران را به یک تحت الحمايه انگلستان تبدیل می کرد ، با سرو صدای زیاد ملغی اعلام کرده ، ولی با دعوت از مشاورین مالی و تعلیم دهندگان نظامی از انگلستان آن را در عمل به اجرا گذارد . انگلیسی ها در نظر داشتند که به این وسیله سوئ ظن مردم ایران را خنثی کرده ، موضع ملیون را که مخالف قرارداد با انگلستان و مدافع قرارداد با ما بودند تضعیف و بدین ترتیب ، عمده سیاستی را که لرد کرزن - این عامل امپریالیسم انگلستان - یک "عمر" برای آن زحمت کشیده بود ، تحقق بخشند . ولی تمام این محاسبات زیرکانه و مزدورانه در طول چند ماه بهم ریخت . دولت انگلوفیل ، پیش از آنکه خودی نشان دهد ، از میان برداشته شد . مشاورین مالی انگلیسی ، بدون بدست آوردن نتیجه ای ، آمدند و رفتند . تعلیم دهندگان نظامی برکنار و به انگلستان فرستاده شدند . شخص سفیر که تنظیم کننده و سازمان ده اصلی نقشه ای انگلیسی ها بود ، مجبور شد از تهران دور شود . مهم تر از همه ، قراردادی

را که شاه در لندن با انگلستان امضاء* کرده بود ، مجلس به صورت کاغذ پاره‌ای در آورد ، فردی که ایران را از فرمانروائی انگلستان رها نیده بود ، رضا خان بود . مجلس نیز به اعلام النای تحت الحمايه بودن قناعت نکرد ، همان مجلسی که اکثریت نمایندگان آن زیر نظر و به کمک پول و فشار انگلیس ها انتخاب شده بود ، بدین مناسبت ، این شکست غیر مترقبه در انگلیسی ها تاثیری عمیق داشت** .

اگر چه عجز و لایه های لرد کرزن درباره از بین رفتن یک عمر زحماتش به جا بود، ولی توضیحات او درباره علل این شکست ابدًا صحت نداشت . هیچ گونه دسیسه ای از جانب باشویک ها وجود نداشت . تنها چیزی که واقعیت داشت قرارداد ۱۹۲۱ بود*** . قراردادی که تمامی امتیازات امپریالیسم تزاری در ایران را ملغی کرد ، حاکمیت تام و استقلال ایران را به رسمیت شناخته ، امتیازات مالی و معنوی را که غارتگران تزاری با زورگوئی (پیش از جنگ و در زمان جنگ) از ایران گرفته بود به ملت ایران باز گرداند . همان طور که در چین کنونی پیش آمد ، این اقدام دولت شوروی در جهت دوستی و احترام نسبت به ایران کافی بود که مردم ایران نیروی تازه‌ای در خود احساس کرده ، برای آزادی و استقلال خود علیه امپریالیسم انگلستان قیام کنند .

از آن زمان آب‌های زیادی از آسیاب گذشته است ، و تاریخ به طور غیر منتظره ای تکرار می شود . لرد کرزن دیگر در قید حیات نیست ، و جانشینی هم ندارد که نفوذش به او اجازه دهد آشکارا شکست خود را بپذیرد . ولی هفتگی نی پرایست (NEAR EAST) - چندی پیش مقاله ای منتشر ساخت (۲) که انعکاسی از نطق معروف رهبر امپریالیسم انگلستان در پائیز ۱۹۲۱ است . برای درکان ، لازم است که ما با آنچه در پنج سال گذشته در ایران رخ داده است به طور خاص آشنا بشویم .

* این نادرست است . احمد شاه این قرار داد را تایید نکرد . ویراستار
 ** آقای روتشتاین (میرزا) کوچکترین اشاره‌ای به اختلاف سیاست دوجناح ائتلافی دولت بریتانیا کرزن (محافظه کار) و لوید جرج (لیبرال) نمی کند. لیبرال ها که حکومت هند را در دست داشتند، در واقع پایه گذاران کودتا و حامی سیاست جدید در ایران بودند نگاهي به اسناد منتشره وزارت خارجه بریتانیا این امر و فراسوی هر تردیدی آشکار می کند . (ویراستار)

*** این قرارداد هم با اطلاع دقیق و موافقت انگلستان انجام گرفت و هم با تایید زمین داران و بازرگانان بزرگ شمال ایران. نگاه کنید به تحقیق ما در مورد جنگل.

و اما آنچه که در ایران رخ داده است از این قرار است. ایران از وضعی که به مناسبت دو نسل آقائی روسیه تزاری و امپریالیسم انگلستان به آن گرفتار شده بود، رهایی یافته است. انقلاب ما که تزارسیم را از بین برد و به جای آن جمهوری شوروی را همسایه ایران ساخته است، بیش از هر چیز به این امر کمک کرده است. ایران نه تنها دیگر خود را از سوی شمال تحت فشار نمی بیند، بلکه احساس می کند که اگر به خواهد روی پای خود به ایستد، شوروی برای آن نقطه اتکالی است. نخستین اثر این احساس جدید، خشمی است که نسبت به فرمانروایی انگلستان بروز کرده، که به نتایج مهم آن در بالا اشاره کردیم. ولی در این مسئله عامل دیگری نیز موثر و دخیل است، و آن شخصیت و فعالیت رضا خان است. در نخستین برخورد، پیدایش و ارتقاء این مرد نیرومند، که از استعدادی استثنائی برخوردار است، ممکن است مسئله ای اتفاقی به نظر رسد. او کوه فرزندی یک خانواده فقیر دهقانی و دارای تحصیلات بسیار ابتدائی است، مدت زیادی در بریکاد قزاق روسی - ایرانی خدمت کرد، و از میان افراد و افسران جزء قزاق به کمک انگلیس ها ارتقاء یافت. اما اینکه او توانسته است نه تنها خود را در مرتبه ای بالا حفظ کرده، بلکه به مرتبه ای عالی تری دست یابد، دلیل بر استعداد استثنائی و اراده قوی اوست. همه آن چه که گفته شد، دلیلی بر "حقانیت تاریخی" او نیست. آن چه که به او "حقانیت تاریخی" می دهد این است که ارتقا او تنها نتیجه استعداد و خودخواهی او نبوده، بلکه در عین حال نتیجه اعتماد مردم است که به طور غریزی سازنده تاریخ جدید خود را در او دیده اند. در این افتخار هم او و هم مردم ایران سهیمند، مردمی که با وجود ده ها سال بردگی در زیر سلطه ی دو کشور اجنبی تحرک و تیزبینی و عشق به آزادی را همراه با شامه ی سیاسی بی نظیری، که در یک آن ویژه گی لحظه تاریخی را درک می کند، حفظ کرده اند. بنا بر این، رضا خان از افراد خودخواه و قدرت پرستی که تعداد زیادی از آنان همیشه و به ویژه در میان نظامیان وجود دارند، نبود. او فقط یک فرد با استعداد و جاه طلب نبود. او در عین حال، پرچمدار طبیعی خواست ها و آرزوهای ملی مردم ایران بود که احساس کرده بودند، انقلاب ما به آنان امکان می دهد برای آزادی ملی خود مبارزه کرده و آن را بدست آورند. تنها بدین ترتیب و با در نظر گرفتن اوضاع و احوال تاریخی است که نقش رضا خان به عنوان فرد ساده ای که به دنبال تحقق بخت خود می گشت، قابل درک است. چنانکه که نقش ناپلئون و کراول نیز (البته در اوضاع تاریخی دیگری و در مقیاس دیگری) به عنوان افراد خودخواه و قدرت پرستی که درست به خاطر این خصائل پروسه تاریخی را تحقق بخشیده اند قابل درک است.

ایران به مناسبت این دو عامل، یعنی انقلاب ما و تیزبینی سیاسی و تحرک

مردم ایران که رضاخان مظهر آن بود، توانست در موضع ضعف مزمن نجات یابد. قبل از هر چیز، پس از ۱۵۰ سال، ایجاد نخستین ارتش معاصر ملی در ایران آغاز شد. رضاخان که ناگهان به ولی نعمت خود [بریتانیا] پشت کرده بود، تعلیم دهندگان نظامی آنان را بیرون راند. پلیس جنوب را نیز، که انگلیس‌ها ایجاد و مسلح کرده، در اختیار داشتند، منحل کرد. ژاندارمری سوار را که روس‌ها و انگلیس‌ها برای حفاظت راه‌های بزرگ تشکیل داده بودند، در ارتش جدید ملی ملحق داشت. افزون بر این‌ها، تسلیحات انگلیسی‌ها را در جنوب و شمال گرفت و با آن ارتش جدید ملی را پدید آورد. در کوتاه‌ترین مدت، ایرانیان به جای بریگاد قزاق و پلیس جنوب، دارای ارتشی شدند که بسیار زود کارآئی خود را نشان داد.

در حال حاضر، ما در آستانه ایجاد یکی دیگر از نیروهائی که موجب تحکیم ایران است، قرار گرفته‌ایم. در ایران به دست رضاخان دولت مرکزی و وحدت جدید کشوری ایجاد می‌شود. قبل از این ایران چه بود؟ ایران طوسی قرون متمادی، از زمان اسکندر مقدونی، طعمه و راه عبور استیلاگران و جهان‌گشایانی بود که ایران را ویران می‌کردند، در حالیکه بخشی از قوای آنان با مردم فراری بومی معاشر شده با سازمان‌ها و ویژه‌گی‌های خود، همبودهای بزرگ فتودالی - پدرسالاری کوچ نشین ایجاد کرده، در ایران سکونت می‌گزیدند. در صورتی که تغیر راه‌های تجارتی غرب را به تک‌ماندن و تنهائی نمی‌کشاند، و اگر ایران از اواخر قرن ۱۸ طعمه حرص و آز دو غارتگر جهانی (روسیه تزاری و انگلستان م.) نبی شد، بدون شک در ایران نیز مانند کشورهای دیگر ما شاهد انکشاف تدریجی و قدرت یافتن حکومت مرکزی و از سر راه برداشتن عوامل عقب‌افتادگی‌ها می‌بودیم. در این صورت، ایران نیز امروز کشوری واحد و سازمان یافته بود. ولی این شرایط تحقق نیافت و ایران تا به امروز گرفتار چنان نظامی بوده است که در آن قدرت حکومت مرکزی فقط در شعاع کمی عمل می‌کرد، و بقیه کشور همانند ۵۰۰ سال پیش به طور مستقل به زندگی خود ادامه می‌داد. نواحی وسیعی از ایران در طول صدها سال حتی یک مأمور دولت مرکزی را نمی‌دیدند و پیشیزی نیز به او نمی‌پرداختند. ایران به عنوان یک واحد کشوری و دولتی، در واقع از تهران و بخش کوچکی از استان‌های مجاورش تشکیل می‌شد. بقیه کشور تنها نام جغرافیائی بود که به قبایل کوچ نشین و نیمه کوچ نشین اطلاق می‌شد که اغلب نیز یا هم دشمنی داشته، کشور و ملیتی نمی‌شناختند*.

* اطلاعات تاریخی - جغرافیائی آقای سفیر شوروی بسیار ناقص است، افزون بر این، یکی از مکانیسم‌های کنترل و تعدیل قدرت، و لذا ظلم و استثمار در ایران بی‌شمار از پهلوی همین عدم تمرکز بوده که این همه مورد نفرت سفیر منشیویک "پیشین" است. ویراستار

البته این وضع منشاء ضعف بزرگ ایران بود و غارتگران همسایه نیز از این وضع به نفع خود استفاده می کردند . وای با پیدا شدن رضای "خودخواه" و "قدرت پرست" که موقعیت بین المللی جدید را درست سنجیده ، ارتش را عاقلانه ایجاد کرده است ، این علت ضعف ایران در حال از بین رفتن است . عشایر و رهبران آن ، یکی پس از دیگری ، مطیع و اغلب خلع سلاح شده اند . همه عشایر باید مالیات بپردازند ، و از نماینده ی دولت مرکزی اطاعت کنند . هنوز خیلی مانده است که عوامل عقب ماندگی سیاسی - اجتماعی از بین برود . این کار تنها با ایجاد اقتصاد جدید انجام خواهد شد . ولی این کار تا بدانجا پیش رفته که می توان از پیدایش یک سازمان حکومتی جدید و مدرن سخن گفت ، سازمان حکومتی ای که ماهیت آن در یک پارچگی سازمان سیاسی - اداری همه قسمت های حکومت تجلی می کند ، که تحت نفوذ دولت مرکزی قرار دارند . این دست آورد بسیار مهمی است که از لحاظ بین المللی دارای اهمیت بسیار است .

اهمیت این مسئله تنها در برد بین المللی آن نیست . با ایجاد حکومت مرکزی شرایط انکشاف اقتصادی و اجتماعی ایران و در پیدایش طبقه بورژوازی و باز شدن و هموار شدن راه انقلاب کشاورزی آماده می شود . این سومین مسیبری است که تحکیم وضع داخلی ایران در جهت آن سیر می کند . [همان] ایران کوه انکشاف اقتصادی آن عقب مانده بود ، و به زور عقب نگاه داشته شده بود ، جوانه های بورژوازی ای که از آغاز سده ی کنونی در آن به وجود آمده بود ، از چنان نیروی اجتماعی برخوردار بود که توانست مبارزه کرده ، حتی قانون اساسی و مجلس را به دست آورد ، [اما این جوانه ها را] به مناسبت قطع رابطه ی تجارتی با ما در طول مدت پنج سال انقلاب ، از دست داد . برای این که این جوانه های پراکنده بورژوازی (تجار کوچک و متوسط و پیشه وران) ، که هویت طبقاتی خود را از دست داده ، در حال زوال بود ، دوباره جان بگیرد ، دو چیز لازم می بود . نخست این که شمال ایران دوباره با ما وارد رابطه ی تجارتی شود . دو دیگر اینکه ، این عناصر بتوانند به دولتی قوی متکی باشند که حداقل امنیت راه ها ، حداقل مصونیت از زورگویی مقامات و اعمال زور این یا آن مقام عالی و حداقل مساعدت دولت را برای آنان تامین کند . درست زمانی که تجارت با ما ، چون باران در بیابان به این جوانه ها از نو جان می داد ، رضا خان دست اندر کار ایجاد شرط دوم بود . با به سرانجام رسیدن این کار زمان زیادی باقی مانده است ، ولی این کار آغاز شده و پیش خواهد رفت . و اما هر چه این کار بیشتر به پیش برود ، به همان میزان یکی از مقدمات اصلی لازم برای باز شدن راه انقلاب کشاورزی آماده تر می شود . ناظران دقیق سال ها است که از خود می پرسند ، چرا

در ایرانی که اوضاع کشاورزی واقعا وحشتناک است ، جنبش کشاورزی ا مقصود جنبش دهقانی است [جزء به شکل یا غی گری بروز نمی کند. در حالی که ناظران سطحی ، اوضاع کشاورزی را با جنبش دهقانی مخلوط کرده ، از خود می پرسند ، کسه ؛ چرا با آن که مسئله کشاورزی مطرح است ، نباید جنبش دهقانی را به وجود آورد؟ حقیقت این است که برای به وجود آمدن جنبش دهقانی ، نه تنها باید اوضاع اقتصادی فراهم باشد ، بلکه اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی نیز لازم است ، که وجود امنیت اجتماعی و مصونیت ابتدائی در برابر زورگوئی و غارت حکم رانان محلی ، اربابان ، راهزنان و غیره اهم آن است . آن جا که این اوضاع وجود نداشته ، دهقان در واقع حکم شکاری را دارد که هر کس می تواند بدون هیچ قید و شرطی به شکار آن بپردازد ، آن جا که دهقان ، مانند زمان سقوط حکومت مرکزی امپراطوری رم و یا مانند روسیه در زمان گذار از تیول به نظام مرکزی ، مجبور است با ارباب کنار آمده ، خود را تحت حمایت او قرار دهد ، طبیعی است که ارباب نیز دهقان را همه گونه می دوشد ، ولی حداقل وسایل معاش را برای دهقان باقی می گذارد ؛ گاهی در لحظات سخت به کمک او می آید و از همه مهم تر ، در برابر ماموران دولتی و اربابان مجاور و غیر از دهقان خود حمایت می کند . مستعمره نشینان رم (کلون ها) و تا اندازه ای اصول سرواز در روسیه و وضع نیمه سرواز دهقان ایرانی به این خاطر و بدین ترتیب به وجود آمد. اگر چه این وضع غیر قابل تحمل به نظر می رسد ، لکن با وجود این ، دهقان ایرانی با صوری و شکیبائی غیر قابل توصیفی آن را تحمل می کند . اما ، همین که ، یک حکومت قوی ، ابتدائی ترین شرایط قانونی - ایمنی را به وجود می آورد ، جنبش دهقان ایرانی آغاز خواهد شد . زیرا او دیگر به دست حمایت گر ارباب احتیاجی نخواهد داشت . او علیه ارباب به پا خواهد خواست و چنان که دولت از ارباب دفاع کند ، جنبش دهقانی ، ماهیت سیاسی نیز به خود خواهد گرفت . در حال حاضر ، مقدمات جنبش دهقانی و دگرگونی کشاورزی تدیجا به دست رضاخان آماده می شود ، و این ها سومین و چهارمین منبع تحکیم قدرت ایران در داخل است . ما به این خاطر از موضوع اصلی خود دور شدیم که تعبیراتی را که در پنج سال اخیر در ایران رخ داده است توصیف کنیم . این توصیف برای روشن شدن مسائل زیر لازم بود . نخست ، توضیح این مسئله که چرا سیاست شوروی به فعالیت رضاخان و شاه همواره با توجه و حسن نظر نگریسته ، بدون آنکه موارد مشخصی بتوانند دور نمای کلی را از نظر سیاست شوروی تیره کند ، همواره از رضاخان و فعالیت او حمایت کرده است ؟ دو دیگر ، توضیح این مسئله که رضاخان ، همان طور که به موقع خود بندهای فرمانروائی انگلیس را که دست و پای او را می بستند پاره

کرده ، همان طور نیز هنگامی که وسعت اقداماتش از فرای چهارچوب تنگ و محجور سلطنت قاجار قرار داد ، این چهار چوب را در هم ریخت و تخت تاجی را که در نظر او مظهر آزادی عمل کامل بود بر سر خویش نهاد . سه دیگر، توضیح این مسئله که انگلیس‌ها که تا آن زمان به طرق مختلف ، و از جمله با روشن ساختن آتش‌شورش‌ها ، راه زنان ، و عدم کمک مالی ، با این مرد نیرومند مبارزه می‌کردند ، ناکهان به این نتیجه رسیدند که باید تاکتیک خود را تغییر داده ، برای جلب نظر رضاخان کوشش نمایند . البته ، نقش تاریخی رضا خان ، یا بهتر بگوئیم ، ضرورت تاریخی او به معنایی که برای ما مطرح بود ، برای انگلیس‌ها قابل درک نبود . انگلیس‌ها ، رضاخان را شخص با اقبال ، جاه طلب و مستعدی می‌پنداشتند که به خاطر خودخواهی و شهرت ، خود را مانند یک راج هندی و یا یک شیخ عرب و یا یک رهبر قبیله سیاه آفریقائی خواهد فروخت . از آن جا که " نقطه ضعف مطلوب" رضاخان و یا آن چه را که انگلیس‌ها سرگرمی HOBBY می‌نامند ، قدرت است ، انگلیس‌ها از این راه به او نزدیک شدند . آنان به او کمک رساندند که بر تخت پادشاهی بنشیند و حتی پادشاه انگلستان برای اوتلگرام تبریک فرستاد . آنان شیخ خزعل ، عامل دست‌نشانده شان را که حکومت مرکزی را نمی‌پذیرفت ، رها کردند . به رفا شاه وعده اسلحه و کپک نظامی دادند . برای رفع احتیاجات ارتش و ادارات دولتی ، از شرکت نفت انگلیس و ایران برای او مساعده مالی گرفتند . انگلیس‌ها همه این‌ها را به عنوان قدرشناسی از فعالیت‌های ثمر بخش رضاخان ، و نیز چون ودیعه‌هایی جلوه می‌دادند که گویای علاقه‌ی آنان به استقلال و سربلندی ملت ایران و تمامیت بود . تمایلی انگلیس‌ها به دوری ما از خط مشی که دنبال می‌کردیم و باعث نزدیکی و دوستی مردم ایران نسبت به ما شده بود ، کاملاً آشکار بود . امید آنان به اینکه ما نتوانیم به عنوان جمهوری خواه با رفا شاه زبانی مشترک یافته ، در نتیجه بین ما جدائی بیافتد نیز به همان میزان آشکار بود . ولی بخت انگلیس‌ها از این که با چنین خیمه شب‌بازی‌هایی به نتایج مورد نظر خود (نتایجی که — چهار سال پیش از این از دست داده بودند) برسند ، کم بود .

در ابتدا چنین می‌نمود که بخت با آنان است . ما موران عالی رتبه داری که تبعید شده ، یا از ترس انتقام به مناسبت خدمت آشکار به منافع انگلیس‌ها فرار کرده بودند ، یکی پس از دیگری باز می‌گشتند . یکی از آنان به سمت وزیر خارجه منصوب شد ، یکی دیگر به مقام وزارت عدلیه رسید ، و بقیه مقام‌های عالی اداری دریافت داشتند . پدین ترتیب مواضع انگلستان در تهران و استان‌های مهم بسیار قوی شد . علاوه براین ، رضاخان (او هنوز شاه نشده و ریاست دولست

را داشت) در جهت نزدیکی به انگلیس‌ها ، که بر سر موصل با ترکیه دعوا داشت ، و به دوستی ایران و عراق بر ضد ترکیه تمایل بسیار نشان می‌دادند ، گام برداشت . رضا خان ، پس از موفقیت علیه شیخ خزعل ، به بهانه زیارت کربلا و نجف همراه کنسول انگلیس به عراق مسافرت کرد ، و در مسیر خود با سرپرسی لرن ، سفیر انگلیس در ایران که از تعطیلات باز می‌گشت و به بغداد نزد فیصل رفته بود ، ملاقات کرد . این عمل نشانه بارز دوستی انگلستان و ایران بود و چنین می‌نمود که امکانات وسیعی را در آینده مزده می‌دهد . ورود متخصصین نظامی انگلیسی به ایران نیز که می‌بایست در تسلیح و سازماندهی ارتش و راهنمائی کار ستاد ارتش به رضاخان کمک رسانند ، نشانه‌ی دیگر و بلکه بارزتری از دوستی ایران و انگلستان بود . مهم تر از همه ، چه در محافل انگلستان و چه در محافل ایران ، درباره پروژه راه آهن سرتاسری ایران که دارای اهمیت سوق الجیشی - نظامی بسیار مهمی بود ، و می‌بایست بین خلیج فارس و دریای خزر کشیده شود ، از تهران عبور کند ، گفت و گوی بسیار می‌شد . مطبوعات انگلستان با شادی مکارانه و آشکار تلاقی از بلشویک‌ها را منعکس می‌کردند . رضا شاه ، همان شخصی که عامل روسیه شوروی معرفی می‌شد * ، ناگهان وطن پرست‌ترین و عالی‌ترین فرمانروای تاریخ معاصر ایران شد . ستاره اقبال سرپرسی لرن نیز که طراح این نقشه بود ، در آسمان سیاسی انگلستان اوج بسیار گرفت .

ولی ناگهان همه این رشته‌ها پنبه شد . چه اتفاقی روی داده بود ، ما آن را نمی‌دانیم . شاید انگلیس‌ها برای بهره‌برداری از سیاست‌گذاری شاه از خود عجله و بی‌صبری زیاده از حد نشان دادند . شاید هم ، در لندن و جاهای دیگر ، اشخاصی پیدا شدند که با طرح روابط انگلستان و ایران بر پایه احساسات و نه منطق خالص ، مخالفت ورزیده ، بالاخره هم این روابط را گسستند . یا شاید ، رضاشاه (همان‌طور که رضاخان زمانی عمل کرده بود) آن چه را که می‌توانست از انگلیس‌ها دریافت کند ، دریافت کرد ولی متقابلاً گامی فراتر از یک تشکر صمیمانه بر نداشت . به هر حال ، هیئت نظامی پس از مسافرتی در داخل ایران ، به طور ناگهانی به انگلستان باز گشت . افرادی نفوذ اداری با وجود احترام ظاهری ، از نظر لطف‌شاه افتاده دیگر نقشی در مسائل کشوری نداشته ، افراد

* تا آنجا که ما اطلاع داریم مقامات انگلیسی ، مطبوعات آن کشور ، یا گروه دیگری هرگز چنین اتهام غیر قابل باوری را به رضاخان نزدند ، و این از افسانه‌هایی است که آقای روتشتاین خود بافته است ، اگر چنین بود ، مسلماً منبعی را ذکر می‌کرد . (ویراستار)

دیگری جای آنان را گرفتند * . وزیر انگلوفیل و دوست او که وزیر خارجه بود ، از هیئت دولت اخراج شدند . صحبت درباره راه آهن سراسری و دیگر امتیازات ناگهان قطع شد . به جای قرار داد دوستی با عراق ، دولت ایران دفعتاً برای عهد قرار داد با ترکیه وارد مذاکره شده ، آن را در مدت کوتاهی با موفقیت به سرانجام رساند . از همه بالاتر ، آقای لرن ، همانند سلف خویش در سال ۱۹۲۱ ، به انگلستان باز خوانده شد و ماموریت دیگری دریافت داشت . هم زمان این وقایع ، تیمور تاش وزیر دربار ، فردی که بیش از همه مورد اعتماد شاه بود به مسکو آمد ، تا تمام مسائل سیاسی و اقتصادی ای را که در عرض ۵ سال انباشت شده بود ، حل و فصل کند . این اتفاقات انعکاسی تکان دهنده ای داشت . رضاشاه که تا چندی پیش از این ، دوست و مورد حمایت انگلیس ها بود ، بار دیگر ، چون در سال ۱۹۲۱ ، انگلیس ها را کنار زده ، به اتحاد شوروی نزدیک می شد .

در برابر این تغییر جهت ، عکس العمل انگلیس ها بسیار سریع بود . در بلوچستان ، کردستان ، خراسان و نواحی دیگر عشایر که معلوم نیست چگونه مسلح شده بودند - مانند سال هائی که رضا هنوز طرف توجه انگلیس ها نبود ، بپا خاستند . در تهران ، برضد جان شاه توطئه ای کشف شد که عاملان آن ، از وزیر گرفته تا سقا ، افرادی بودند که همه مردم آنان را عمال و سلاح داران میسیون انگلستان می شناختند *** . مجله نیر ایست (NEAR EAST) ، ارگان امپریالیست هائی از قماش کرزن ، در شماره ۲ سپتامبر ، در سر مقاله خود مسائلی را که ما نوشته ایم به وضوح مطرح کرده است . عنوان سر مقاله "تزلزل در ایران" است . تزلزل ، زیرا خط مشی صریح تهران گویا پریشان شده ، مردم ایران از سلسله جدید مایوس شده اند . زیرا گویا رضاشاه نتوانسته است اعتباری را که در زمان تاجگذاری از آن برخوردار بوده ، حفظ کند ، امری را که شورش ها ... به خوبی نشان می دهد . از نقطه نظر مجله نیر ایست ، شورش

* ایکاش روتشتاین موارد شخصی را متذکر می شد ، کسانی که از چشم رضاشاه می افتادند ، به خاطر خطری بود که از جانبشان ظاهراً رضاشاه را تهدید می کرد ، و این ها افراد متمایل به دول مختلف بودند ، سردار اسعد ، فیروز ، وثوق ، و حتی تیمورتاش که هم با روس ها بود ، و هم با انگلیسی ها . (ویراستار)

** این نیز از همان اتهامات شورویستی است . "توطئه" برای قتل رضاشاه در سال ۱۳۰۵ توسط سرهنگ پولادین صورت گرفته بود ، که از افسران با سابقه ژاندارمری و معروف به میهن پرستی بود ، آن قدر که عبدالصمد کامبخش " مورخ" رسمی حزب توده در کتاب ومقالات خود او را ستوده است . (ویراستار)

آذربایجان ایران که سالار الدوله در رأس آن بود ، از همه جالبتر است . زیرا سالار الدوله که عموی شاه مخلوع است ، قبلاً هم چندین بار برای گرفتن تاج و تخت کوشش کرده است . این مجله می نویسد "شک نیست که او سالار الدوله در میان عشایر غربی ایران که با سران آن ها خویشااست ، نفوذ دارد . اگر او سران عشایر را متقاعد کند ، که مایل است فقط سیستم سنگین مرکزی حاکم در تهران را از بین ببرد ، او قادر خواهد بود شورش های محلی بزرگی بپا کند ." اشارات آشکار مقاله و اینکه مدعی تاج و تخت قاجار - شخصی که زمانی برای رسیدن به هدف خود از دیپلماسی روسیه استفاده می کرد - بار دیگر به ایران آمده ، (او البته از راه بین النهرین وارد شده ، زیرا مرزهای ما بروی او بسته است) عشایر را مسلح می کند و ممکن است "شورش های محلی بزرگی" بر پا سازد ، که باعث ویرانی ایران و خالی شدن خزانه خواهد شد . همه این ها ، گویای روشی است که انگلیس ها برای بازگرداندن رضاخان به جرگه خود می خواهند اتخاذ کنند . روزنامه در ارائه سر مقاله خود ، به این مسئله بسیار واضح اشاره می برد . پس از ذکر مسافرت "مرموز" تیمورتاش به مسکو که از نظر روزنامه "گویای نزدیکی بیشتر شوراها و تهران در آینده است" ، ارگان محترم مکتوب لرد کرزن آشکارا اعلام می کند که "چنین روشی نمی تواند موافق طبع انگلستان باشد ... حال این سؤال مطرح است ؛ آیا زمان آن نرسیده است که روابط حسنه ای را که آقای لرن میان ایرانیان و انگلیس ها برقرار کرده ، بر مبنای ایستادگی محترمانه و مثبت استوار ساخت ؟ البته این کاری بس ظریف و مشکل است . ولی خطر دخالت شوروی نیز برای خاتمه دادن به بی نظمی هایی که سیاست پر از شغف و وجد ما نسبت به رضاخان ممکن است در ایران ایجاد کند ، بسیار بزرگ است . بنا بر این ، زمان آن رسیده است که وضعی را که ممکن است ایران در نتیجه عدم اقدام شاه در مقابل فساد همیشگی ایران و روش های روسیه بدان گرفتار شود ، به حکومت تهران و روسای عشایر توضیح داد . کاملاً روشن است که اشاره به "روش های روسی" و "امکان" دخالت ما برای برطرف کردن بی نظمی از اساسی پایه است ، و این مطالب جز برای معقول جلوه دادن نظر اصلی انگلیسی ها نیامده است . بنا بر این نقطه نظر ، زمان آن رسیده است که دیپلماسی انگلستان "نرمش بی جای" خود را کنار گذاشته و به رضاشاه بفهماند که در صورت ادامه سیاست جدید او ، نسبت به انگلستان و اتحاد شوروی ، انگلستان به ... "روسای عشایر" متوسل خواهد شد . کاری که انگلستان ، پیش از اخطار نی پرایست به قهرمان خود ، آغاز کرده است . شکست سیاست انگلستان شکستی که اجباراً "در طبیعت امپریالیستی این سیاست در اوضاع و احوال بیداری

شرق نهفته است ، مانند پنج سال پیش به پای دسیسه های خیالی بلشویک " نوشته می شود . چنین استدلالی به " فشار مستقیم " نسبت به دولت ایران منجر می شود ، فشاری که با ایجاد شورش های عشایر ، که ساختمان کشور را مختل می کند ، و با سوء قصد ها نسبت به شاه که سازنده کشور است ، دنبال می شود .

ولی رضاخان به خاطر آنکه رضا شاه شده است ، جرات خود را از دست نداده است و چنین تهدید های بی شرمانه ای باعث آن خواهد شد که او مصمم تر از پیش از دوستان ناخوانده دوری جوید . و اما ، چنانکه ما مشی سیاسی خود را که بر درک تاریخی مردم ایران و فعالیت رضاشاه استوار است دنبال کرده ، در وفق دادن روش های اقتصادی خود با آداب و زندگی مردم ایران ، که طی قرون شکل گرفته ، از کج روی های بسیاری که مرتکب شده ایم احتراز ورزیم ، می توانیم مطمئن باشیم که دوستی ما با مردم ایران هیچ گاه متزلزل نخواهد شد و بسه عنوان یکی از بنیاد های اصلی سیاست آزادی بخش ما در شرق بجای باقی خواهد ماند .

بعد از تحریر ؛ از آن جا که مقاله من در زمره رساله های وزین قرار گرفته ، که مجموعه حاضر را تشکیل می دهد ، من خود را موظف می بینم و مایلیم که ملاحظات ضمنی خود را با نظریات انتقادی درباره دو و یا سه مسئله ای که توسط همکاران مطرح شده است ، تکمیل کنم . نخست اینکه ، طبقه زمین داران که به بررسی اجتماعی - اقتصادی آن در مقالات دیگر صفحات زیادی به آن اختصاص داده شده ، چگونه پدیده ای است ؟ من فکر می کنم که رفیق ایرانی دوست * که این بررسی را با دقت بیشتری از دیگران انجام داده ، یک مسئله مهم را در نظر گرفته است ، و آن ، وجود عناصر خدمت گذار و دیوان سالاران مراتب مختلف در این طبقه است . آیا سه سالار مرحوم و یا قوام السلطنه و مشیرالدوله و ده ها مالک بزرگترین زمین ها که اسامی شان در تمام ایران معروف است از تجار و نماینده سرمایه تجاری بودند و یا در حال حاضر چنین اند ؟ البته که نه . اینان ماموران کنونی و گذشته ای هستند که خود یا پدران شان مقام خود را از مراتب بسیار پایین آغاز کرده ، سپس مورد توجه این و یا آن شخص با نفوذ قرار گرفته (چه بسا این اشخاص با نفوذ نیز خود به همین طریق ترقی کرده اند) و به مقام پردرآمدی دست یافته و با زرنگی برای دولت و یا شاه

* نام اصلی او اوستروف بود ، او یکی از کارگزاران اصلی سیاست شوروی طی سال های ۱۹۲۰ در ایران بود . (ویراستار)

مالیات و عوارض جمع آوری کرده‌اند و در حین انجام چنین وظایفی (گاه و ظایفی بسیار مهم) ثروت مند شده‌اند ، و به مناسبت نبودن شرکت‌های سهامی ، بانک‌ها و موسسات صنعتی ، امتیازات و غیرو ، با پول‌های خود زمین خریده‌اند . به عقیده من در مقابل هر تاجری مانند بوشهری و قزوینی که مالک‌اند ، می‌توان پنج و یا ده نفر را یافت که نه از اشراف و نه از اخلاف و اسلاف شاهزادگان ، شیخ‌ها و خان‌ها بوده ، نه حتی به کار کشاورزی اشتغال داشته‌اند ، بلکه ، اشخاصی هستند که در حین خدمت در مقامات عالی دولتی ، زمین‌های خود را زمان خدمتشان بدست آورده‌اند . من دلیل اساسی خرید زمین را از طرف‌اینان متذکر شدم . ولی در گذشته ، اینان زمین را از شاه نیز به عنوان هدیه دریافت می‌کردند و گاه نیز با اعمال زور و حیل‌های حقوقی زمین همسایگان ، بچه‌های آنان ، یتیمان و یا اشخاصی را که مورد غضب واقع شده بودند و غیرو ، تصرف می‌کردند . رفیق ایراندوست و نگارندگان مقالات دیگر یا این نوع زمین‌داران را فراموش کرده ، یا تنها با اشاره‌ای از آن می‌گذرند . در حالیکه ، بجز خان‌های نیمه فئودال اطراف ، این زمین‌داران نحوه زمین‌داری اربابی را در ایران تعیین می‌کند . و اما تجلی این نحوه چیست ؟ تجلی این نحوه در اینست که این اشخاص هیچ وابستگی به زمین ندارند ، از کشاورزی ابدا اطلاعی ندارند و زمین برای آنان تنها منبع درآمد تجاری است . اینان ، در صورت امکان ، بدون کوچکترین شبهه‌ای ثورا املاک خود را با سهام پر درآمد و مطمئن یک شرکت نفت و یا یک شرکت راه‌آهن تفویض می‌کنند . و بالاخره ، اینان نه تنها روانشناسی اربابان فئودال را ندارند ، بلکه حتی طرز تفکر اشراف‌درباری را نیز ندارند . البته ، اینان نیز مانند اشراف و فئودال‌ها ، دهقان را غارت کرده ، تحت فشار قرار می‌دهند . از مظاهر پدر شاهی و یا غرور و خودپسندی اشرافیان درباری در اینان اثری نیست و در برابر صنعتی شدن و یا بطور کلی " به‌ره برداری سرمایه دارانه " (CAPITALISATION) در کشور از خود هیچ مقاومتی نشان نداده و نشان نخواهند داد . و این به آن معناست که مقابل هم قرار دادن این دو "قشر" - اربابی و تجاری - به عنوان اشراف زمین‌دار و بورژوازی - به مفهوم اروپائی آن نادرست است . در نتیجه این اعتقاد که " اربابان " حکومت را در دست دارند و بنا بر این کار بورژوازی را انجام خواهند داد نیز ، هم از نظر تئوریک و هم در عمل اشتباه است . رفیق گورکوکریازین از روی مثال تاریخ خودمان این مسئله را تذکر داده است . به استلال او می‌توان مثال‌هایی از تاریخ انگلستان را نیز افزود . از سال ۱۸۳۲ یا اواخر سال‌های شصت قرن نوزده ، مجموع سیاست بورژوازی حاکم ، توسط کابینه‌های اجرا می‌شد که در آن

یک‌پورژوا هم نبود و منحصر از اشرافیت‌زمین‌دار ARITSTOCRAT. TERRIENNE تشکیل شده بود. البته هموار کردن موانع برای پیشرفت سرمایه داری بدست طبقه‌ای انجام می‌گرفت که با بورژوازی بیگانه بود، ولی تناسب نیروها را با خردمندی در نظر گرفته بود. اما درباره طبقه زمین‌دار ایرانی باید گفت که این طبقه حتی طبقه اشرافیت‌زمین‌دار نیست و با آن وجه مشترکی ندارد. به نظر من رفیق ویسانوف در این مسئله اصلا معق نیست. با چنین قرائینی (و این انتقاد ثانی و خاضعانه من خواهد بود) این سؤال مطرح می‌شود که سلطنت رضا شاه در چه موقعیتی قرار دارد؟ رفیق ویسانوف بین سلطنت رضا شاه و سلطنت قاجاریان تفاوت زیادی قائل نیست. رفیق ایران‌دوست، بر عکس این دو را درست مقابل و متضاد هم می‌داند. هر دو از این نکته حرکت می‌کنند که به جای سلطنت یک سلسله در حال حاضر سلطنت سلسله‌ی دیگری برقرار شده است. در واقع، رضا شاه تخت و تاج خود را در خلائی که پیدا شده بود، بدست آورد. زیرا سلطنت (سلطنت و نه سلسله) قاجارها مدت‌ها پیش از این عملاً پایان یافته بود. راز سهولت‌تغییری که رضا خان داد در همین نکته نهفته است. آخرین پادشاه واقعا تنبل شبیه آخرین پادشاه. بزون زمین‌ها* و یا آن پادشاه زاپنسی بود که نودزویار را در صومعه محبوس کرد. آخرین پادشاه قاجار که شخصی بی‌اراده، تنبل، سبک‌سر و خوش‌گذران بود، مظهر نظام سیاسی - اجتماعی خان‌خانی و فتودالی بود که از مدت‌پیش متلاشی و پوسیده شده بود. اگر این رژیم زودتر از سر راه برداشته نشد، به خاطر آن بود که نیروهای اجتماعی که در انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۰۶ به او ضربه‌ی مهلک وارد آوردند، به مناسبت دخالت انگلستان و روسیه و جنگ امپریالیستی، به اندازه کافی تحکیم نیافته بودند تا نظام جدیدی را جانشین آن سازند. پس از اتمام جنگ و با پیدار احساسات ملی در پی انقلاب ما، این رژیم برای اجتماع ایران و طله‌ای کاملاً ناجور بود. اجتماع ایران از زمان بیرون راندن انگلیس‌ها، در پی این بود که چه و کس را جایگزین این نظام پوسیده کند. آیا قاجار دیگری را؟ ولی هیچ ییک از قاجارها بدرد نمی‌خوردند و برخی حتی مضر هم بودند. بختیاری‌ها را؟ ولی اشاره‌ی به آنان در وضع موجود آن زمان مسخره به نظر می‌رسید؟ جمهوری را؟ خرده‌بورژوازی شهری که می‌توانست طرفدار جمهوری باشد، متفرق بود، و مظهر

* (سلسله سلطنتی فرانسه که بین سال‌های ۵۰۰ تا ۷۵۲ میلادی حکومت داشت این حکومت توسط پنه لویرف و برادرش سرنگون شد.)

نیروئی نبود . دهقانان ساکت بودند . بورژوازی بزرگ و زمین دارانی ، کسه مناصب اداری داشتند ، کمتر از هر چیزی می توانستند مبتکر جمهوری باشند . ظهور و صعود رضا ، شخص نیرومندی که ارتش را پدید آورده ، آن را در اختیار داشت ، مسئله را حل کرد . رضاخان ، آن په پن لویرف* ایران بود که در لحظه تاریخی توانست حکومت ملی ای را به وجود آورد که همه مردم لزوم آن را شدیداً احساس می کردند . برای خود رضا مسئله هموار بودن زمینه قدرت مطرح بود ؛ ریاست جمهوری یا پادشاهی ؟ همان طور که اغلب در چنین موارد پیش می آید ، این مسئله را نه او ، بلکه تناسب واقعی نیروها حل کرد . طبقات و احزاب به طور یکنواخت ضعیف بوده ، قدرت پیشنهاد و جلو اندختن فردی را نداشتند و رضا ، که به قدرتی تضمین شده ، دراز مدت و آسوده از دسیسه های کوچک و پشت پرده احتیاج داشت ، تاج پادشاهی را بر سر نهاد . روشنفکران رادیکال کمی اعتراض کردند . آنان به جمهوری ای شبیه جمهوری ترکیه تمایل داشتند . اعتراض آنان بیشتر لفظی بود و اهمیتی نداشت . پیش از آرزوی ایجاد حکومت جمهوری ، روشن فکران باید نشان دهند که سزاوار آن هستند ، و روشن فکران ایران هنوز چنین سزاواری را از خود نشان نداده اند** . میان "ریش سفیدان مملکت" نیز حتماً افرادی یافت می شدند که از صعود شخصی که با ۶۰ سال پیش از این در مقابل آنان خبردار می ایستاد ، رنجیده خاطر بودند . ولی این رنجش ها هم لفظی بود . در مجموع "جامعه" ایرانی رضا شاه را پذیرفت . زیرا او به عنوان سازمان دهنده و رهبر فاتح ارتش و حافظ تمامیت ارضی ایران و مدافع ایران در برابر زورکوتی بیگانگان و به وجود آورنده قدرت نیرومند مرکزی ، در یک کلام ، به عنوان اساس گذار نظام بورژوازی - جواب ده احتیاجات "جامعه" بود . البته ایرانیان با این مفهوم [نظام بورژوازی] آشنائی ندارند . متأسفانه ، رفیق ویسانوف نیز ، به ویژه در این مورد چنین می نماید که او نیز این مفهوم را درک نمی کند . او می گوید ، رضا شاه ملاک است ، با مالکین و روحانیست دوستی می کند و افسران او از قشرهای بالایی اجتماع بوده و ثروت می اندوزند و غیرو . او از این جا نتیجه می گیرد که سلطنت رضا ... ماهیت بورژوازی

*) په پن لویرف (۷۶۸-۷۱۴) وزیر دربار پادشاهان فرانک . او خانواده‌ی

سلطنتی را به همراه برادر خود سرنگون کرد و سلسله کارولن زین ها را تاسیس کرد . (۷۶۸-۷۵۱) . اوقیام عمومی مردم را بهنگام تاسیس سلسله اش سرکوب کرد . (ویراستار)
** تاکیدیر از ماست خواننده توجه دارد که این راهم که ایرانیان شایستگی جمهوری

دارند یا نه باید "برادر" بزرگ تعیین می کرد . آیا این کلونیالیسم فکری این برادران بزرگ نیست ؟ (ویراستار)

ندارد. آیا ممکن است که رفیق ویسانوف به ما نشان دهد که در کدام سلطنت واقعاً بورژوازی، همه این چیزها نبوده است؟ آیا این چنین رژیم های سلطنتی از مالکین و روحانیون تشکیل نشده بودند؟ اگر جواب مثبت است، آیا این مطالب "دوستی" با بورژوازی واقعی و توجه به ندای آنان و اجرای سیاست بورژوازی را رد می کند؟ درست همین مطلب را ما نزد رضاخان می بینیم. او نیز با تجار معاشر است و با دقت به ندای آنان گوش فرا می دهد و با کمال استقامت با ما در باره قرارداد تجارتی بحث می کند*. حتی این ها هم چندان مهم نیست. بحث ما بر سر برداشت شخص رضا شاه و یا شخص دیگری از روند تاریخی نیست؛ بحث ما درباره گرایش های عینی فعالیت آنان در لحظه کنونی تاریخی است. در این مورد مسئله روشن است؛ در حال حاضر نه نظام فئودالی و نه نظام اربابی (مالکی)، بلکه نظام بورژوازی در ایران ساخته می شود.

آخرین انتقاد من درباره انقلاب کشاورزی است. تردیدی نیست که انقلاب کشاورزی مسئله مرکزی آینده ایران است. تاکید رفیق ویسانوف در این باره کاملاً بجاست. ولی مسئله آنجاست، که چه کسانی این انقلاب را انجام خواهد داد؟ پر واضح است که دهقانان. اما، تا حال آیا پیش آمده است که دهقانان با اتکاب نیروی خود انقلاب کشاورزی انجام داده باشند؟ فکر می کنم که برای ما لنینیست ها، جواب این مطلب به سادگی الفبا باشد: دهقانان می توانند قیام کنند، ولی تنها و بدون وجود جنبش انقلابی طبقه دیگری به هدف نخواهند رسید. بدین ترتیب وجود جنبش انقلابی طبقه کارگر و یا خرده بورژوازی شهری یکی از شروط مقدماتی انقلاب کشاورزی است. سؤال دیگر اینست که دهقان ایرانی به طور کلی برای انقلاب آماده است یا نه؟ ما باید از این طرز فکر که شرایط مادی که تعیین کننده شعور و عمل مردم است، و در اوضاع اقتصادی خلاصه می شود، آزاد شویم. ما در عمل شاهدیم که دهقان ایرانی با وجود وضع بسیار سنگین کشاورزی، حتی بلواراه نمی اندازد، حتی به باغ ارباب "نگاه چپ" هم نمی کند و بالاخره واقعه ترور فردی ارباب و یا مباشر نیز بسیار نادر است. چرا چنین است؟ من در مقاله خود به یکی از علل مهم این مسئله اشاره کردم: گاهی چنان اوضاع و احوال اجتماعی ای وجود دارد، چنان عدم امنیت شخصی و چنان عدم تامین حائی و مالی فردی وجود دارد که دهقان خود به زیر سایه ارباب پناه می برد. ما به همه توصیه می کنیم که حداقل نوشته فوستل دوکلانژ را که از بهترین، عمیق ترین و جامع ترین نوشته های ادبیات تاریخی درباره ی

* و نکته گره ای و اصلی همین جاست. (ویراستار)

منشاء پیدایش مستعمره نشینان (کُلُون‌های) دهات روم است ، بخوانند . درست است که ارباب ۳/۴ و یا چون در ایران ۴/۵ محصول دهقان را تصاحب می‌کند ، ولی حداقل ۱/۴ و یا ۱/۵ محصول ، زن او ، الاغ او ، لباس‌تنش را که هیچ‌کس از او نمی‌گیرد ، برای او باقی می‌گذارد . و بالاخره ، جان دهقان محفوظ است و نه همسایه و نه ساتراپ حق تجاوز به آن را ندارد . موقع مطرح کردن امکانات انقلاب‌کشاوری ، باید این عامل را در نظر گرفت و در این زمینه اهمیت فعالیت سازمان دهی کشوری رفشاه کاملاً روشن است . من می‌خواهم بار دیگر روی این مسئله تاکید کنم که حتی زمانی که اوضاع و احوال عینی انقلابات دهقانی را ناگزیر می‌سازد ، باز هم این انقلابات نه به میل و نه با تهیج و تباہیغ ماهرانه انجام نمی‌شود ، بلکه پیدایش و موفقیت آن بسته به یکسلسله اوضاع و احوالی است که باید آماده باشد .

منبع :

Problemy Sovremennoj Persii, Diskussionnyj Sbornik,
Moskva, 1927, (88-100).

(مانده از ص ۹۱) ۰۰۰۰

شرح تلخیص به اختصار چنین است: در سال‌های ۱۹۲۰ این ویراستار برخی همکاری‌ها با انتشارات ادیسیون دوکومان‌تاسیون انترناسیونال داشت . هنگامی که آن اثر بود-خارین در دست تهیه بود ، این ویراستار به ادیسیون پیشنهاد کرد که مقاله حاضر سلطانزاده را نیز در آن مجموعه به چاپ برسانند . پیشنهاد قبول شد ، اما بعدا که کتاب‌نشر یافت معلوم شد مقاله تلخیص‌شده و ذکری هم از همکاری ویراستار به عمل نیامده است . پس از اعتراض ناشر طی نامه ای ازین "فرا موشکاری" بوزش خواست . متن کامل ترجمه ، این اثر سلطانزاده در کتاب زیر به چاپ رسیده است :

AVETIS SULTANZADE, *Ecrits Economiques*, EDITES PAR C. CHAQUERI,
EDITION MAZDAK, FLORENCE, 1970.

شرکت ایرانیان در انقلاب اکبر

مهاجرت تودهٔ عظیم دهقانان و پیشه‌وران ایرانی ساقط از هستی به روسیه از همان اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم آغاز شده بود. در طی سالهای متوالی، دهها هزار نفر از مرز ایران و روسیه رد می‌شدند. در برخی از سالها، تعداد مهاجرین ایرانی از ۲۰۰ هزار نفر نیز می‌گذشت. (۱)

کارگران ایرانی به مناسبت تسلیم در برابر شرایط تحمیلی ماحبان موسسات صنعتی فعالیت‌سندیکاهای محلی را بسیار دشوار کردند بلشویک‌ها برای فعالیت در میان کارگران ایرانی سخت می‌کوشیدند، و در عین حال، به پرورش احساسات انترناسیونالیستی کارگران محلی نسبت به کارگران مهاجر ایرانی توجه خاصی داشتند. به این مناسبت، در سال ۱۹۰۵، در شهر باکو، در کنار سازمان سوسیال دمکرات " همت "، که در میان ساکنان محلی مسلمان تبلیغ می‌کرد، حوزه حزب سوسیال دمکرات ایران به نام "اجتماعیون عامیون" (مجاهد) سازمان یافت. * (۲)

بدین ترتیب سنت پابرجای مبارزه مشترک انقلابی ملت‌های ایران و روسیه پایه‌گذاری شد.

اگرچه در سالهای عقب‌نشینی موقت انقلاب فعالیت نخستین گروههای سوسیالیستی ایرانی تقریباً متوقف شد، ولی شرایط عینی ادامه مبارزه و فعالیت آنان به قوت خود باقی ماند. کار مداوم سیاسی و سازمانی بلشویک‌های باکو، و عناصر پیشروی ایرانی در میان کارگران مهاجر بتدریج به ثمر می‌رسید.

* در این که سوسیال دمکراسی و مجاهدین یک سازمان بودند بحث بسیار است. بهر تقدیر، برنامه و مقررات دو سازمان متفاوت بودند. در این مورد نگاه کنید به: اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دمکراسی و کمونیستی ایران، جلد ششم، فلورانس، انتشارات مزدک و تهران انتشارات علم. (ویراستار)

در سابعای جنگ اول جهانی ، تعداد اعتصابات که کارگران ایرانی در آن ها به خواست های مشخص خود شرکت می کردند ، افزایش یافت . تنها در ماه مه ۱۹۱۴ ، باربران ایرانی بندر همراه کارگران دستگاه های حفاری دو بار دست به اعتصاب زدند . در این دو اعتصاب بیش از ۲۰۰۰ نفر شرکت داشتند . اعتصاب کنندگان خواست های خود را در مقابل پیمانکاران مطرح کردند . افزایش مزد و بهبود شرایط مسکن و معاش از جمله خواست های مطروحه بود . (۳)

در سال ۱۹۱۶ در باکو ، کارگران ایرانی ، با شرکت مستقیم بلشویک های محلی ، سازمان سوسیال دمکرات " عدالت " را تشکیل دادند . " عدالت " که در آغاز یک گروه سوسیال دمکرات بود ، در کنفرانس موسسان که در ماه مه ۱۹۱۷ در شهر باکو تشکیل شد ، عدالت شکل حزب به خود گرفت . این کنفرانس برنامه حزب را به تصویب رسانده ، کمیته مرکزی ای را که آ . غفارزاده - م . لطفی - علیخانف - م . بابا و دیگران از اعضای آن بودند انتخاب کرد . آ . غفارزاده که به دبیری حزب انتخاب شده بود ، در عین حال سردبیری روزنامه هفتگی ارگان حزب را به نام عدالت به عهده داشت . این روزنامه به زبانهای فارسی و آذربایجانی منتشر می شد . (۴)

در باکو و حوالی آن حوزه های حزبی و میتینگ ها و تظاهرات سازمانی داده می شد . فعالیت حزبی در دو جهت انجام می گرفت :

- ۱) بسیج مهاجران ایرانی برای مبارزه بخاطر استقرار حکومت شوروی در آذربایجان
 - ۲) بسط و توسعه نهیج و تبلیغ در ایران .
- فعالیت حزب عدالت در باکو در رابطه نزدیک با کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در شهر باکو انجام می گرفت . سازمان باکوی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و عدالت و همت در واقع سازمان واحدی بودند که ، بخاطر فعالیت در میان زحمتکشان ملیتهای مختلف ، ظاهراً به شکل سازمانهای جداگانه عمل می کردند . این سازمانها تحت رهبری بلاواسطه دفتر (بورو) باکوی کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ناحیه قفقاز فعالیت می کردند . کمیته مذکور ، به فاصله زمانهای معین ، درباره اشکال و روشهای فعالیت سازمانهای همت و عدالت بحث کرده و نظر می داد . (۵)
- پس از انقلاب فوریه ، علاوه بر حزب عدالت ، دو سازمان سیاسی دیگر - حزب دمکرات ایران و حزب استقلال ایران - نیز در باکو فعالیت می کردند . تجار ، مغازه داران ، کارکنان کنسولگریهای ایران ، در باکو ، پتروسکف ، دربند ، و شهرهای ماورای قفقاز عضو این سازمانها بودند . حتی گرگانی ، نویسنده ایرانی که دارای گرایشهای بورژوائی است ، می نویسد ، در مقایسه با این دو حزب ضعیف که عده قلیلی عضو داشتند ، حزب عدالت موقعیت ممتاز و برجسته ای داشت . (۶)

تفاوت طبقاتی در میان مهاجرین ایرانی بطور وضوح مشاهده می شد. مبارزه گروه های سیاسی، در بسیاری از موارد، به برخوردهای مسلحانه، و به قتل فعالین حزب عدالت بدست ضد انقلابیون می انجامید. مثلا این خیر به امضای آ. یوسف، عضو کمیته موقت انقلابی، در روزنامه باکو چاپ شد: "در شب بین ۴ و ۵ فوریه در دوراهی قیشلی، قربان مادیق زاده عضو کمیته محلی حزب سوسیال دمکرات ایران (عدالت) بطور وحشیانه ای به قتل رسید. قتل رفیقمان بدست مرتجعین با تصمیم اخیر شورای کارگران مهاجر ایرانی (۷) (رفیق مادیق زاده یکی از فعالین این شورا بود) درباره نحوه کار کنسولگریها رابطه مستقیم دارد. همه میدانند که شورای کارگران تصمیم گرفته است اداره کنسولگریها را - که تنها به امور تجار محترک پرداخته و به سرنوشت کارگرین و کشته شدن مدها تن از آنان بی اعتنا می باشد - به یک هیئت ۲۸ نفری منتخب شورا واگذار کند.

ما از همه اتباع ایرانی دعوت می کنیم که، طبق تصمیم کمیته انقلابی موقت، برای احترام بخاطر این رفیق که در حین ماموریت جان خود را از دست داده است دست از کار بکشند. ای ستمدیدگان، ای دوستداران آزادی و برابری، همه به ده قیشلی آمده، در مراسم تشییع جنازه این رفیق شرکت کنید، تا بدین وسیله به همه دشمنان جنایت کار و قاتل ملت ثابت شود که هیچ نیروئی قادر نیست حرکت آزادی بخش مردم را متوقف کند." (۸)

سازمانهای حزب عدالت، تحت رهبری حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، در تمامی اقدامات سیاسی بلشویکها شرکت می جستند. ای. ای. میکویان می نویسد: "از همان سال ۱۹۱۸ آقایی (یکی از رهبران عدالت، و. پ.) و سازمان او با ما همکاری داشتند." (۹)

در ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۸، هنگامی که نیروهای ترکیه به باکو حمله ور شدند، حزب عدالت و کمیته مرکزی همت تصمیم گرفتند که اعضا خود را در گروههای مسلح کارگری برای دفاع از شهر بسیج کنند. (۱۰)

پس از تسخیر شهر بوسیله نیروهای اشغالگر، بیش از نیمی از اعضای کمیته مرکزی عدالت توقیف و به قتل رسیدند. رئیس حزب، غفارزاده، که کمیته مرکزی او را برای سازمان دادن و برقراری ارتباط با چریکها به کیلان فرستاده بود، توسط ضد انقلابیون به قتل رسید.

پس از آنکه در آغاز نوامبر ۱۹۱۸، نیروهای ترکیه مناطق آذربایجان را تخلیه کردند، باکو در تاریخ ۱۷ نوامبر توسط نیروهای انگلیسی اشغال شد. دولت ارتجاعی آذربایجان - که در راس آن خوی سکی قرار داشت و قوای انگلستان را به باکو فرا خوانده بود - سعی داشت تا به هر وسیله از فعالیت سازمانهای

بلشویکی جلوگیری کند. اما کمیته حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ، " همت " و " عدالت " مخفیانه به فعالیت خود ادامه می دادند .

در ماه مارس ۱۹۱۹ ، هنگامی که مساواتیها در باکو حکومت می کردند، کنفرانس عدالت مخفیانه در شهر باکو برقرار شد و کمیته مرکزی جدیدی را انتخاب کرد . در تشکیل این کنفرانس فعالیتی ، که از درون مهاجرین برخاسته بودند نقش بسیار مهمی ایفا کردند. آ. ای . میکویان می نویسد : " از رهبران عدالت من سه نفر از کارگران با استعداد رایخویی به یاد دارم (مقصود برادران آقازاده هستند ، و. پ.) . این برادران با آنکه دارای تحصیلات نبودند ، بطور طبیعی خواص رهبران قابل را داشتند . آنان از تجربه سیاسی برخوردار و با تمام وجود به کمونیسم وفادار و باید بگویم که با تعصب بیش از اندازه به افکار حزب پایبند بودند .

آنان در تمام جلسات شرکت می جستند و با کمونیست ها همکاری می کردند . رهبران عدالت در کنفرانس حزب کمونیست آذربایجان که در ماه مارس ۱۹۱۹ در باکو برگزار شد ، شرکت جستند . در ملاقات نمایندگان بلشویک باکو (کمیته ج . ک . ر . بلشویک) همت و عدالت) ب . [بهرام] آقازاده سخنرانی کرد . او خطاب به نمایندگان گفت که کارگران ایرانی از تمامی اقدامات کمیته بلشویک حمایت کرده و " با کارگران روس و ارمنی همراه خواهند بود " (۱۱)

در همین موقع رابطه حزب عدالت " با انترناسیونال کمونیست برقرار شد . حسین اوف ، نماینده حزب کمونیست ایران (بخش دفتر مرکزی ملل شرق) ، در نخستین کنگره کمینترن شرکت جست . x (۱۲)

در جریان سال ۱۹۱۹ ، فعالین حزب عدالت " با بلشویکها از نزدیک همکاری داشتند . در جلسه کنفرانس کارگری باکو که در ۴ مه ۱۹۱۹ تشکیل شد آقازاده به عضویت هیئت مدیره کنفرانس انتخاب شد . او پس از چند روز همراه گروه کمونیست های مسلح ایرانی به منظور کمک به قیام مردمی مغان رهسپار لنکران شد، و با گروه خود به صفوف " ارتش سرخ مغان " پیوست . (۱۳) این گروه بعدها به تصمیم کمیته مرکزی حزب عدالت " ، مامور شد که برای کمک به جنبش چریکی که به رهبری کوچک خان انکشاف یافته بود به گیلان برود . (۱۴) ولی در ژوئیه ۱۹۱۹ جمهوری مغان سرکوب شد و تنها عده قلیلی از کمونیستهای ایران موفق شدند که به باکو بازگردند . (۱۵)

در نخستین کنگره حزب کمونیست آذربایجان ، که در روزهای ۱۱ و ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ برقرار شد ، ده نماینده از حزب عدالت " شرکت داشتند . کامران آقازاده (یکی

از برادران آقا زاده (به عضویت حزب کمونیست آذربایجان (بلشویک) انتخاب شد .
کنگره درباره یکی شدن و ورود همه سازمانهای کمونیستی آذربایجان به حزب
کمونیست آذربایجان (بلشویک) تصمیم گرفت . اما حزب " عدالت " ، —ویژه
حوزه های پائین آن ، تا اواسط سال ۱۹۲۰ ، هم چون سازمانهای مستقل کمونیستهای
ایران باقی ماند . (۱۶)

عدهای از کمونیستهای ایرانی ، هنگام اشغال باکو توسط نیروهای ترکیه ، همراه
بلشویکها به آستراخان رفتند . بنا به تصمیم این سازمان " حوزه کمونیستهای
ایرانی " مرکب از ۱۸ نفر تشکیل شد . اعضا " عدالت " در فعالیتهای تبلیغاتی و
تهییجی شرکت می جستند ، و به عنوان مبلغ به دایره های سیاسی ارتش سرخ — که در
آن اشترناسیونالیست های ایرانی بودند — فرستاده می شدند . (۱۷)

در تاریخ ۲ ژانویه ۱۹۱۹ ، " نخستین کنگره اتباع و اسیران جنگی ترکیه " برای
بوجود آوردن حوزه کمونیستی [ترکیه] تشکیل شد . در این کنگره ۱۴ تن از
نمایندگان کمونیست های ایران و قفقاز شرکت داشتند . در دومین جلسه کنگره به
پیشنهاد ن . [نریمان] نریمانف تصمیم گرفته شد " که برای تشکیل کلاس های
تبلیغ و بسیج و انتشار روزنامه ارگان اسرای ترک با همکاری حوزه ایرانیان
اقدام شود . . . این کلاسها می بایست مبلغین ترک و ایرانی را آماده سازد که
نخست به قفقاز و سپس به ترکیه و ایران فرستاده شوند . (۱۸) کمونیستهای
ایرانی به پخش افکار مارکسیستی در میان زحمتکشان ترکیه نیز کمک می کردند .

کمیته مرکزی " عدالت " ، در ژانویه ۱۹۲۰ ، سلطان زاده ، علیخانف ، و فتح
علیزاده را ، که از فعالین آن سازمان بودند ، به تاشکند فرستاد . اینان پس
از تشکیل کمیته تشکیلاتی " عدالت " ، به تبلیغ و بسیج ایرانیان مهاجر در
ترکستان مشغول شدند . در ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ ، کمیته تشکیلاتی ، " بیانیه حزب
کمونیست ایران " " عدالت " را خطاب به زحمتکشان ایران منتشر کرد . در بیانیه
گفته شده بود : " حزب کمونیست ایران " " عدالت " پرچم مبارزه قاطعانه علیه
همه دشمنان زحمتکشان ایران را برافراشته است . . . انقلاب اکتبر روسیه امکانات
و افق تازه ای را در برابر ما گشوده است . حزب کمونیست ایران (عدالت) ، با
کمک کارگران و دهقانان روس که دوستان واقعی زحمتکشان ایران هستند ، با دشمنان
زحمتکشان تا آخرین قطره خون مبارزه خواهد کرد . رفقای کارگر و دهقان ایران ،
برای آزادی توده های ستمکش و اسیر ایران از دست ستمگران خارجی ، زیر پرچم
مبارزه ، انقلابی متحد شوید . مرگ بر غارتگران خارجی . زنده باد ایران آزاد .

زنده باد حزب کمونیست ایران (عدالت) (۱۹)

کمیته تشکیلاتی عدالت در شورای بین المللی تبلیغات که به تصمیم کمیسیون امور

مورد استفاده قرار گیرد . عقایدی چون وجود امکان " انقلاب کمونیستی در ایران " ، گویای آن است که کمونیست‌های ایران از وظایف اصلی مبارزه ضد امپریالیستی در آن مرحله ، یعنی ، مبارزه برای استقلال ایران و بیرون راندن اشغال‌گسران انگلیسی ، درک درستی نداشتند .

کنفرانس توجه به احساسات مذهبی افراد را یکی از شرایط موفقیت فعالیت تبلیغاتی و بسیج مردم می دانست . کنفرانس پیشنهاد کرد که " با پیروی از یک سیاست عاقلانه شرایط جدائی قشر پائینی فقیر و محروم روحانیت از قشر فوقانی آن را ، که بزرگترین مالکان کشور است ، آماده سازد . " حزب " استفاده از پیشروترین عناصر روحانی را " در مبارزه برای اهداف مشترک جز وظایف خود قرار داد . اهمیت مسئله ملی و لزوم مبارزه با شوینیسیم (تعصب ملی) برای نخستین بار در اسناد حزب عدالت مورد توجه قرار می گرفت . قطعنامه حزب اعضا را موظف می کرد ، تا دائما به زحمتکشان توضیح دهند که یگانه " دشمن آنان ... اربابان و سرمایه داران بوده ، اینان را تنها با مبارزه متفق و متحد کارگران همه کشورها و ملل می توان از بین برد " .

پس از کنفرانس ، سازمانهای حزب عدالت فعالیت عظیم سیاسی ای را آغاز کردند . در تاشکند سه کمیته محلی و یک کمیته شهری سازمان داده شد . در ماه مارس ۱۹۲۰ ، سازمان " عدالت " در سمرقند دارای ۳۱۰ عضو بود . (۲۴) در ماه آوریل همان سال ، سازمانهای حزبی در شهرهای کرکخ ، ترمس ، قزل آرات ، و سمی رچیسه (هفت رودم) تشکیل شد . (۲۵)

به کار آموزشی توجه خاصی می شد ، به ابتکار کمیته های محلی عدالت مدرسه زبان روسی برای ایرانیان افتتاح شد . (۲۶) صد ایرانی ، که از طرف شورای تبلیغات بین المللی فرستاده شده بودند ، در مدرسه تعلیم دهندگان نظامی عشق آباد تحصیل می کردند . (۲۷) " برنامه های کلاسهای تربیت کادر آزیتاسیون برای شرقی ها ، که اکثر شرکت کنندگان آنها اعضا حزب عدالت تشکیل می دادند ، داور بود . (۲۸) از ۲۵ نفر که در این کلاسها دوره دیدند ۱۶ نفر برای فعالیت در ایران در اختیار دفتر (بورو) قفقاز قرار گرفتند " (۲۹) و به باکو فرستاده شدند .

در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ ، در سازمان دادن و آماده کردن کادرهای حزبی حیدرخان عمواوغلی (تاری وردیف) ، انقلابی حرفه‌ای ایران ، نقش بسیار مهمی داشت . (۳۰)

x این از آن کلیشه های معمول تاریخ نگاری شوروی است . کمونیست های ایرانی مسئله را به این سادگی مطرح نمی کردند . (ویراستار)

ترکستان هیئت اجرائیه شوروی تشکیل شده بود، نماینده داشت. عالیتیرین مرجع شورای بین المللی تبلیغات پلنوم بود و حزب عدالت در آن دو نماینده داشت. حزب جلسات، میتینگها، سخنرانیهها، و کنفرانسهای تشکیل میداد و، نمایندگان خود را به سمرقند، عشق آباد، مرکوشک، کراسنودسک، و شهرهای دیگر می فرستاد تا عناصر پیشرو مهاجرین را به حزب جلب کنند. (۲۱)

نخستین کنفرانس ایالتی حزب "عدالت"، به نمایندگی از طرف ۵۶۳۰ عضو حزب، در تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۲۰ تشکیل شد. (۲۲) و ای. لتین به ریاست افتخاری این کنفرانس انتخاب شد. کنفرانس درباره گزارش سلطانزاده زیر عنوان " دولت شاه و دورنمای انقلاب اجتماعی در ایران " درباره مسئله جنگ " و گزارش علیخانوف " تاکتیک ما در ایران " بحث کرده، تزه های مربوطه را به تصویب رساند. در تزهائی که از گزارش علیخانوف تصویب شد (۲۳)، وضع اجتماعی و اقتصادی ایران به طور خلاصه تشریح شده، به ویژگیهای فعالیت حزبی در میان مردم اشاره شده بود. از جمله، کنفرانس مسئله عضویت افراد را مطرح و مقرر کرد که در پذیرش افراد باید هوشیاری بیشتری بکار رود، تا از عضویت افرادی که ممکن است " با خط مشی سیاسی میانه روی خود خط مشی قاطعانه حزب را متزلزل کنند " جلوگیری شود. کنفرانس همچنین تاکید کرد که برعکس کشورهای پیشرفته سرمایه داری که طبقه کارگر آن متشکل بوده است و بنابراین احزاب کمونیست قادرند مستقل عمل نمایند، حزب عدالت باید، در شرایط ایران، تمام کسانی را که به خاطر وضع اقتصادی خود در براندازی الیگارش اربابی [مالکین بزرگ. م] ذینفع می باشند بسوی خود جلب کند.

در تزه آمده بود که حزب باید در مبارزه علیه اشغال انگلستان و استبداد شاه از همه عناصر چپ ایران (تا زمانی که فعالیت آنان با منافع کارگران و دهقانان تضاد پیدا نکرده، به آنان مدد برساند. " در این تزه به این نکته کسه از چگونه عناصری باید استفاده شود اشاره مشخص نشده است. از تقسیم بورژوازی به بورژوازی ملی طرفدار استقلال و بورژوازی کمپرادور که در تحکیم امپریالیسم بیگانه در کشور ذینفع است سخنی نیست. تاکید بر این مسئله که ایران " دارای تعداد زیادی کارگران پرولتری صاحب سطح آگاهی نسبتا بالائی است " نیز اشتباه بود. چنین به نظر میرسد که نویسندگان تزه بیشتر مهاجرین ایرانی را که در صفوف پرولتاریای روسیه از لحاظ مبارزه طبقاتی آبدیده شده بودند در نظر داشتند. همچنین مسئله پر اهمیت درجه انکشاف اجتماعی - اقتصادی و وضعیت سیاسی ایران که با روسیه کاملا متفاوت بود در نظر گرفته نشده بود. تجربه ای که از روسیه بدست آمده بود نمیتوانست کورکورانه در ایران نیمه فئودال [کدآ]

یکی از روزنامه‌های تاشکند درباره او نوشت: " نماینده کمونیست‌های ایران ، عضو انترناسیونال سوم و شورای مسکو ، شخصی که در محافل سیاسی به رجب‌بیمی ، (۳۱) معروف است ، و در انقلاب مشروطه ایران سالهای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸ و سرنگونی شاه نقش مهمی ایفا کرده ، در حال حاضر در تاشکند است . "

" رجب‌بیمی در مسجد ایرانیان سخنرانی کرد. او در سخنرانی خود به اهمیت حکومت شوروی در مبارزه برای احقاق حقوق ستم دیدگان اشاره کرده ، از مردم خواست که برای کمک به حکومت شوروی و آزادی کارگران و دهقانان ایرانی به مبارزه بر خیزند ... سخنگو حضار را به عضویت در حزب "عدالت" - بیان کننده اراده زحمتکش ایران - فرا خواند . پس از سخنرانی حیدر ، ۴۵ نفر در حزب نام نویسی کردند. (۳۲) سازمان "عدالت" ، که در آذربایجان شمالی و ترکستان فعالیت داشت ، تا ژوئن ۱۹۲۰ ، در رابطه نزدیک با سازمانهای محلی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) کار می کرد . به افراد فعال حزب " عدالت " ، که در کردستان فعالیت می کردند ، دستور داده شده بود که در تمام مسائل مربوط به فعالیت حزبی " اساتمه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) را ملاک عمل خود قرار دهند . " در این سند قویا توصیه شده بود که باید همه کوشش ممکن بکار رود تا فعالیت حزبی در یگانگی کامل با سازمانهای محلی حزب کمونیست روسیه انجام گیرد . زیرا بین سازمان " عدالت " و حزب کمونیست روسیه اختلاف اساسی یا برنامه‌ای نمی تواند وجود داشته باشد و ندارد . " اعضای عدالت بایست در جلسات محلی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و اقدامات آن - که توسط سازمانهای دولتی و حزبی شوروی انجام می شد - شرکت جویند . (۳۳)

یکی از ویژگیهای سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ ، پیدایش تعداد زیادی شوراهای اتباع ایرانی است . این شوراها ایرانیان را در مقیاس شهرها متحد می ساخت . چنین شوراهائی در تاشکند ، اورنبورگ ، سمرقند ، مسکو ، و ساراتوف وجود داشت . (۳۴) رهبری " شورای " ترکستان را تجار ایرانی در دست گرفته بودند. کمیته ایالتی " عدالت " از کمیسیون ترکستان خواست که " شوراهای اتباع ایرانی در ترکستان بسته شود. زیرا این شوراها نه تنها برای کارگران کاری انجام نمی دهند بلکه در دست بورژواهای ایرانی به آلت سوءاستفاده و پیشبرد سیاست انگلوفیل در میان کارگران تبدیل شده است . " (۳۵) اما بخشی از شوراها زیر نفوذ کمونیستهای ایرانی بود. کمونیستها فقیرترین اقشار مهاجر ایرانی را در این شهرها متحد کرده ، در داخل شوراها حوزه‌های کمونیستی بوجود می آوردند. (۳۶) کمونیستهای ایران با دفتر (بورر) مرکزی سازمان کمونیستهای مشرق که در دسامبر ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شده بود فعالانه همکاری می کردند (۳۷) .

این دفتر توانست ، در مدت کوتاهی (ژانویه ۱۹۱۹ - دسامبر ۱۹۱۸) ، به کمک کمونیست های ایران تعداد زیادی بیانیه و جزوه برای پخش در ایران و در میان مهاجرین نشر دهد . بیانیه " خطاب به زحمتکشان مسلمان روسیه و شرق " به زبان فارسی در بیش از صد هزار نسخه منتشر شد . (۳۸) در ماه های بعد ، جزوه های : " النای صلح برست " ، تزار ، کشیش ، و کولاک " " قانون اساسی جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه " " به زبان فارسی منتشر شدند . (۳۹) دفتر مرکزی تعداد زیادی بیانیه و جزوه نیز به زبان آذربایجانی منتشر کرد . (۴۰) اعضای تدالت " جزوه " خطاب به جوانان زحمتکش مشرق " را به زبان فارسی نشر دادند . (۴۱) در سال ۱۹۱۹ ، در مسکو ، علاوه بر سازمان کمونیست " عدالت " ، حوزه حزب اجتماعیون عامیون " (سوسیال دمکرات) نیز به رهبری حیدرخان فعالیت می کرد . اعضا این سازمان - در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۱۹ ، با شرکت نمایندگان گروه های کمونیست سامارا ، آستراخان ، و کارگران راه آهن بریانسک و نمایندگان انترناسیونالیستهای ایرانی در ارتش سرخ و نمایندگان " شورای اتباع ایران " - در مسکو میتینگی برپا داشتند . حیدرخان ، در سخنرانی خود ، حمله به نمایندگی شوروی را - که در نوامبر ۱۹۱۸ ، به تحریک ماموران انکلیسی در تهران انجام گرفته بود - شدیداً محکوم کرد . او اعلام داشت که ایرانیان مقیم روسیه شوروی " از هر دسته ای که باشند (سوسیالیست یا بورژوا) ، در برابر این عمل نمی توانند سکوت اختیار کنند . " او گفت : " روسیه شوروی تنها امید ایرانیان در مبارزه برای آزادی است . روسیه شوروی از نخستین روزهای اکتبر به ایرانیان نشان داده است که آزادی ، زندگی نو و رهائی از زنجیرهای غارتگران خارجی را برای شرق به ارمغان می آورد . " در پایان میتینگ به پیشنهاد حیدرخان قطعنامه آماده شده از طرف حوزه حزب " اجتماعیون عامیون " به تصویب رسید . در این قطعنامه آمده است که : " ایرانیان مقیم روسیه ، روسیه شوروی را چنان مرکزی می دانند که ایرانیان ، صرف نظر از اختلافات مسلکی ، باید در مبارزه خود علیه ستمگران خارجی و داخلی از آن سرمشق و نیرو بگیرند ، و به همیمنی مناسبت ، ایرانیان را صرف نظر از تعلق به طبقات و احزاب مختلف ، به شرکت و مبارزه دعوت می کنند ، مبارزه ای که سازمانهای انقلابی در داخل ایران ، با وجود ترور ، آغاز کرده اند . " (۴۲)

لازم به تذکر است که حزب " اجتماعیون عامیون " ، هم از زمان انقلاب مشروطه ۱۹۱۱ - ۱۹۰۵ ، از تاکتیک ترور فردی به مقیاس وسیع استفاده می کرد . حیدرخان در سخنرانی خود از فعالیت کمیته مجازات ، که در سال ۱۹۱۸ در مدت ۱۸ روز عملیات تروریستی متعددی را علیه محافل ارتجاعی ایران انجام داده بود ،

پشتیبانی کرد. حیدرخان گفت که این سازمان ارگان اجرائی حزب "اجتماعیون عامیون" بود. (۴۳) موضع حیدرخان در این مسئله قانع کننده به نظر نمی آید.

حوزه های کمونیستهای ایران در شهرهای اودسا، کیف، رستفروی دن، و ولادی قفقاز وجود داشت. (۴۴) در فوریه ۱۹۱۹، تحت نظر کمیته مرکزی حزب کمونیست اوکراین، گروه مسلمان "همت" در آن منطقه مستقر شد. این گروه میان کارگران ایرانی و آذربایجانی معادن ذغال سنگ دنباس تبلیغ و فعالیت می کرد. (۴۵)

در سال ۱۹۲۰، دفتر (بورو) مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل شرق و دفتر (بورو) سازمانهای کمونیست ایرانیان، نمایندگان تام الاختیار خود را برای جلب کارگران مهاجر به شهرهای خارکف، پلناوا، رمننا، کرمنچوک، آرمایر، گروزنی، عشق آباد، پطروگراد، مسکو و دیگر شهرها فرستادند. (۴۶)

گروه های مسلح انترناسیونالیستی کارگران مهاجر ایرانی در جنگ های ترکستان قفقاز، سواحل ولگا و روسیه مرکزی - که بخاطر استقرار حکومت شوروی درگیر می شد - فعالانه شرکت می جستند. قلیق اوغلی - کارگر ایرانی عضو حزب کمونیست روسیه بلشویک - به هنگام شورش ضد انقلابیون در کوکند، از کارگران فقیر شهر گروه مسلحی تشکیل داد و مدت ۱۶ روز از قلعه آن شهر دفاع کرد. (۴۷) گروهی از کمونیستهای ایرانی به رهبری ب. (بهرام) آقازاده (عضو کمیته مرکزی عدالت) در گروه مسلح معروف به "گروه پولادین در ماورا قفقاز علیه دنکین می جنگید" (۴۸) "گروه انترناسیونالیستی ایرانیان" و "گروه سوار نظام ایرانیان" در جبهه ترکستان بر ضد اشغالگران انگلیسی وبا سمجی ها می جنگیدند. (۴۹)

حیدرخان در نامه ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ به دفتر (بورو) مرکزی سازمانهای کمونیستی ملل شرق نوشته است که او هنگام اقامت در سامارا با م. و. فرونزه درباره تشکیل هنگ ایرانیان در ترکستان صحبت کرده بود. این هنگ می بایست به قسمتهای منظم ارتش سرخ در مبارزه با اشغالگران و ضد انقلاب مدد برساند. بنا بر گفته حیدرخان م. و. فرونزه با تشکیل گروههای انترناسیونالیستی ایرانیان "موافقت کامل نشان داده بود" (۵۰)

در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، بنا بر دستور شماره ۱۸۷ جبهه ترکستان، گروه مسلح مستقل انترناسیونالیست های ایران تشکیل شد. (۵۱) هدایت امین بیگی، دبیر حوزه حزب کمونیست ایران و شرکت کننده در انقلاب اکتبر در پطروگراد، در جنگ با گاردهای سفید در آستراخان با قهرمانی جان سپرد. کمیته ایالتی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در قفقاز، به مناسبت خدمات ویژه امین بیگی، به انقلاب، تصمیم گرفت که برای خانواده او مستوری مقرر شود. (۵۲)

یدین ترتیب عناصر پیشروی پرولتاریای ایران در روسیه سهم خود را در دفاع

از دست آوردهای اکتبر ادا کرده ، طی این سالها ، به کمک برادران طبقاتی روس خود ، سازمان سیاسی طبقاتی ویژه خویش ، یعنی ، حزب کمونیست ایران (عدالت) را بوجود آوردند . این حزب در مبارزه آزادیبخش ملی سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۰ نقش مهمی را بازی کرد .

توده کارگران مهاجر و آگاهترین عناصر طبقه کارگر ایران ، که تازه در حال شکل گرفتن بود ، بعدها هسته های گروه های مسلح جنبش آزادیبخش ملی را ، که در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ در گیلان انکشاف یافت ، تشکیل دادند . " کارگران مهاجر ، داوطلبانه کار خود را در کارخانجات روسیه رها کرده " ، گروه های مسلح تشکیل دادند و برای آزادی وطن اسیر خود به جنبش گیلان پیوستند . (۵۲)

یادداشت ها

- ۱ - برای شرح بیشتر در این باره نگاه شود به :
ن . ک . بلووا درباره "مهاجرت از شمال غربی ایران در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰"
" واپرسی ایستوری ای " ، ۱۹۵۶ ، شماره ۱۰
- ۲ - برای شرح بیشتر در این باره نگاه شود به : گ . م . کسلف
" از تاریخ روابط بین المللی بلشویکهای آذربایجان
با انقلابیون ایران (۱۹۱۱ - ۱۹۰۵) - " پژوهش های
دانشکده تاریخ حزب ، وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست
آذربایجان " ، باکو ، ۱۹۶۷ ، صفحه ۷۲ - ۷۱
- ۳ - آرشیو شعبه کرجستان ، ۱ . م . ل . ف . ۸ ،
او پ ۵ ، د ۲۱۲ ، ل ۶۸ ، ۷۷ - ۷۵
- ۴ - کاسپی (باکو) ۱۹۱۷ . (۹۰۵) . ۲۶۰۴
- ۵ - برای شرح بیشتر در این مورد نگاه شود به : د . بنیادزاده ،
" درباره آغاز سازمان ج . ک . آ . (بلشویک) " -
" پژوهش های دانشکده تاریخ حزب وابسته به ک . م . ج .
ک . آ . " ج ۲۰ ، ۱۹۵۷ ص ۱۶۲۰ ، " یادداشتهای
درباره تاریخ سازمانهای کمونیستی ماورای قفقاز "
ج ۱۰ (۱۹۲۱ - ۱۸۸۲) ، تفلیس ، ۱۹۶۷ ، ص ۴۳۸
- ج . ب . قلی اوف ، مبارزه ج . ک . برای تحقق سیاست
ملی لنینی در آذربایجان ، باکو ۱۹۷۰
- ۶ - م . کرکانی ، سیاست شوروی در ایران ، تهران ،
۱۹۴۹ - ۱۹۴۸ ، ص ۵۴

- ۷ - شورای کارگران مهاجر ایرانی که پس از انقلاب فوریه در باکو تشکیل شد . این شورا زیر نفوذ حزب "عدالت" قرار داشت .
- ۸ - ایزوستیا (باکو) ۱۹۱۸ . ۲۰ (۵) . ۲۰
- ۹ - T . ای . میکویان "در طول مبارزه" م . ۱۹۷۱ . ص ۱۳۰
- ۱۰ - "همت" ۱۹۱۸ . ۵۰ . ۳۰ نقل قول از بلشویکها
در مبارزه برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در آذربایجان ،
 " باکو ۱۹۵۷ ص ۶۱۵ . ۱۱۰
- ۱۱ - نگاه شود : T . ای . میکویان . همانجا ص ۲۳۳ ، ص ۲۳۵
- ۱۲ - "کمونستی چسکی انترناسیونال" شماره ۱ (۱۹۱۹)
 صفحه ۱۲۴ .
- ۱۳ - ج . ب . قلی اوف ، اثر یاد شده ص ۲۶۱
- ۱۴ - تسه . پ . T . ای . م . ل . ف ۱۷ اوپ ۶۵ ،
 ی . د . خ . ر . ۲۷ ، ل ۲۷
- ۱۵ - برای شرح بیشتر نگاه شود به : T . ای . میکویان اثر یاد شده
 ص ۴۵۷ - ۴۵۶
- ۱۶ - سازمان کمونستی "عدالت" برای بسط فعالیت خود
 و یا در نظر گرفتن مسائل تاکتیکی ، از اواسط پائیز ۱۹۱۹ ،
 زیر نام حزب کمونست ایران "عدالت" فعالیت کرد (نگاه شود به
ج . ب . قلی اوف اثر یاد شده ص ۴۵۸)
تسه . پ . T . ای . م . ل . ف ، ۵۸۳ ، اوپ ای . د .
 خ . ر . ۴۲ ، ل ۲۲ ، ۳۲ ، ۶۵
- ۱۸ - همان جا ی . د . خ . ر ۱۲ ، ل ۱۳۰ - ۱۲۱
 - ۱۹
- ۲۰ - نگاه شود به M . T . پرسیتس ، "انترناسیونالیست های
شرقی در روسیه و برخی از مسائل جنبش آزادی بخش ملی" - در
کتاب کمینترن و شرق م . ۱۹۶ ص ۶۶
- ۲۱ - رجوع شود به ای . س . سلوگوف ، کمونستهای خارجی
در ترکستان (۱۹۲۱ - ۱۹۱۸) ، تاشکند ۱۹۶۱ ،
T . م . ماتویف ، " اکتبر کبیر و شرکت مهاجران شرقی در
جنبش کمونستی آسیای میانه" - نارودی آزادی ای آفریکی ،
 ۱۹۶۹ شماره ۲
- ۲۲ - "ایزوستیا" (تاشکند) ۱۹۲۰ - ۲ - ۲۴ در " گزارش

- کوتاهی راجع به فعالیت حزب کمونیست ایران " عدالت " ، نوشته
عضو سازمان تشکیلاتی م . علی خان اف آمده است که در
۲۱ مارس ۱۹۲۰ حزب " عدالت " دارای بیش از ۷۰ هزار
عضو است . نگاه شود به تسه . ک . آ . اوپ . ،
ف ۵۴۲ ی د خ ر ۵۰۲ ل ، به احتمال قوی در
چاپ عدد فوق اشتباه رخ داده است (۷۰ هزار) .
- ۲۳ - آرشیو مرکزی دولتی ، او . ر . ، ف ۵۴۰۲ ، ا . گ . ایکس به ۵۰۲ ، ل ۰۶ .
- ۲۴ - " نبات انقلاب " (ناقوس انقلاب) ۱۹۲۰ - ۳ - ۲
- ۲۵ - " نبات انقلاب " (ناقوس انقلاب) ۱۹۲۰ - ۴ - ۱۵
- ۲۶ - " ایزوستیا " (تاشکند) ۱۹۲۰ - ۵ - ۱۴
- ۲۷ - ژیزن ناسیونال نویسته ۱۹۲۰ - ۸ - ۱
- ۲۸ - " نبات انقلاب " ۲۹۲۰ - ۲ - ۲۴
- ۲۹ - " ایزوستیا " تاشکند ۱۹۲۰ - ۱۰ - ۱۵
- ۳۰ - برای شرح بیشتر در این باره نگاه شود به : م . آ . تاریخوردی ،
آ . ای . مارگرموف (شام) ، " حیدر خان عمو اوغلی "
نارودی آزی ای ای افریکی (ملل آسیا و آفریقا) شماره ۵
۳۱ - رجب بمبی لقب حیدر خان بود .
۳۲ - نبات روولوتسییی ، مورخ ۱۱/۳/۱۹۲۰ .
تسه . ک . آ . اوپ ، ف ۵۴۰۲ ، ی د . خ ر .
۵۰۲ ، ل ۲
- ۳۴ - تسه پ آ ای م ل ، ف ۵۸۳ اوپ ۱۰ ، ی د . خ ر
- ۱۱ . ل ۳۲ - همان جا ، ی د . خ ر . ۱۹۳۰ ، ل ۱۲۳
- همان جا ف ۱۲۲ اوپ ۱ ، ی د . خ ر . ۱۰ ، ل ۲۵ ۲۵
- ۲۵ - تسه . ک آ او . پ ، ف ، ۵۴۰۲ ، ی د ، خ ر ۵۰۲ ، ل ۲
- ۳۶ - تسه . پ آ . ای . م . ل ف ۵۸۳ ، اوپ ای د . خ ر ۱۱ ، ل ۳۱
- ۳۷ - همانجا ، ی د . خ ر . ۱۲ ، ل ۵۸
- ۲۸ - " ژیزن ناسیونال نویسته " ۱۹۱۹ / ۲ / ۲۳
- ۳۹ - تسه . پ . آ . ای . م . ل . ف ۱۷ ، اوپ ۶۵ ، ی د . خ ر ۹۰ ، ل ۴۵
- ۴۰ - اکثریت مهاجرین ایرانی به زبان آذربایجانی سخن می گفتند .
- ۴۱ - نگاه شود به و . گ . رازین ، " انقلابیون ایران در ترکستان هنگام
جنگ داخلی روسیه " ماتری یالی ووستوکو ، تاشکند ، ۱۹۶۶ ، ص ۷۰ .
- ۴۲ - " ایزوستیا " ، ۱۹۱۹ / ۵ / ۱۳
- ۴۲ - همانجا

- ۴۴ - تسه . پ . آ . ای . م . ل . ف . ۶۴ . اوپ . ۲ . ی . د . خ . ر . ۲۹ . ل . ۶۵
 همانجا ف ۱۷ اوپ ۶۵ . ی . د . خ . ر . ۴۰۰ . ل . ۲۷
 همانجا ف ۶۴ ، اوپ ۲ ، ی . د . خ . ر . ۲۹ . ل . ۲۶ - ۲۵ ، " کمونیست " (باکو)
 ۱۹۲۰ / ۷ / ۴ ، "پراودا" ۱۹۲۰ / ۴ / ۲۵
 ۴۵ - تسه . پ . آ . ای . م . ل . ف . ۵۸۳ ، اوپ ۱ ، ی . د . خ . ر . ۱۲ ل ۱۸۲-۱۸۳
 ۴۶ - همانجا ی . و . خ . ر . ۱۹۳ . ل . ۲۱۴ ، ۲۸۰
 ۴۷ - تسه . پ . آ . ای . م . ل . ف . ۱۷ ، اوپ ۶۵ ، ی . د .
 خ . ر . ۴۱۷ ، ل ۴ - ۴۸) تسه . پ . آ . ف . ۱۲۴ ، اوپ ۱ ، ی . د . خ . ر . ۱۲ ل ۰۴
 ۴۹ - ایزوستیا (تاشکند) ، ۱۹۲۰ / ۸ / ۳ و ۱۹۲۰ / ۷ / ۲۸
 ۵۰ - تسه . پ . آ . ای . م . ل . ف . ۵۸۳ ، اوپ ۱ ، ی . د . خ . ر . ۳۰ ، ل ۳۰
 ۵۱ - همکاری رزمی زحمتکشان کشورهای خارجی با ملل روسیه شوروی
 (۱۹۲۲ - ۱۹۱۷) ، مسکو ۱۹۵۷ ، صص ۴۱۰ ، ۴۱۲
 ۵۲ - ج . ب . گولیف ، اثر یاد شده ، صص ۳۶۹
 ۵۳ - " کمونیست " (باکو) ، ۱۹۲۰ / ۷ / ۲۳ ،
 گ . پ . " به مناسبت دهه شکست انقلاب گیلان "
- " بولتن نشریات شرق میانه " شماره ۱۳ / ۱۴ ، ۱۹۳۲ ، صص ۱۸

THE SULTANZADE « ج » L'Institut Sultanzade
INSTITUTE FOR Pour La Recherche
WORKERS' RESEARCH. Ouvrière
Tehran - IRAN.

COPY RIGHT
حق طبع محفوظ

AUTRES PUBLICATIONS PAR COSROE CHAQUERI

ANTIDOTE
PUBLICATIONS
انتشارات پادزهر

TEHERAN

Mazdak, Florence
Italy

- L'UNION SOVIETIQUE ET LES TENTATIVES DE SOVIETS EN IRAN-- DEUX ESSAIS HISTORIQUES
- AVETIS SULTANZADE, THE FORGOTTEN REVOLUTIONARY THEORETICIAN
- THE COMMUNIST PARTY OF IRAN, GENESIS, DEVELOPMENT AND DISSOLUTION, 1916-1932
- L'ORIENT ET LA II^e INTERNATIONALE DOCUMENTS INEDITS DU COMINTERN
- HISTORY OF THE REVOLUTIONARY, WORKERS', SOCIALIST AND COMMUNIST MOVEMENTS IN IRAN, (IN FRENCH, ENGLISH, GERMAN) 10 VOL.
- DOCUMENTARY HISTORY OF THE WORKERS', SOCIAL-DEMOCRACY AND COMMUNIST MOVEMENTS IN IRAN, (IN PERSIAN)--20 VOLUMES

پژوهشگرانه
کارگری
سلطانزاده

LE PREMIER CONGRES DES PEUPLES DE L'ORIENT
DOCUMENTS INEDITS AVEC UNE INTRODUCTION DE
COSROE CHAQUERI